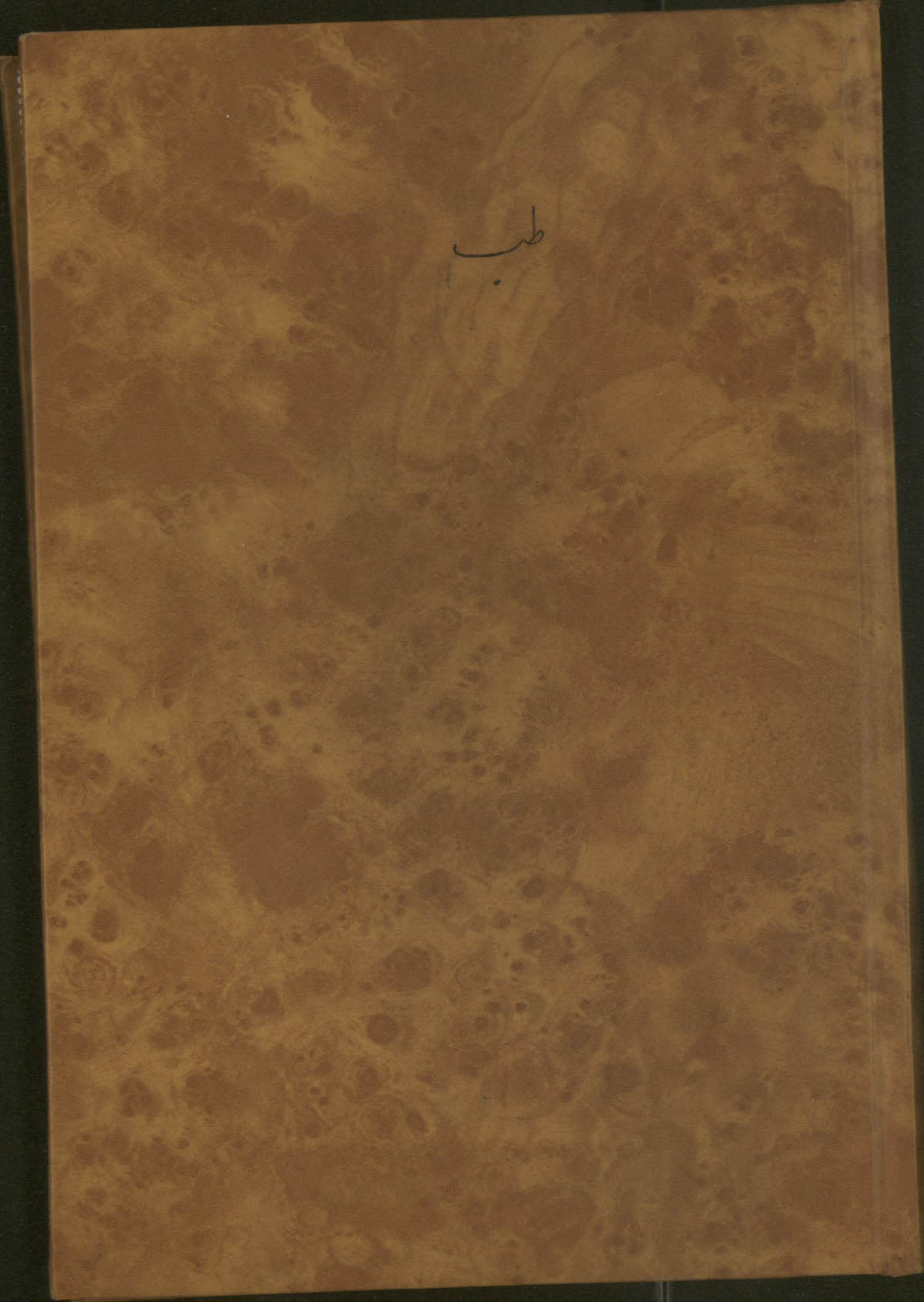
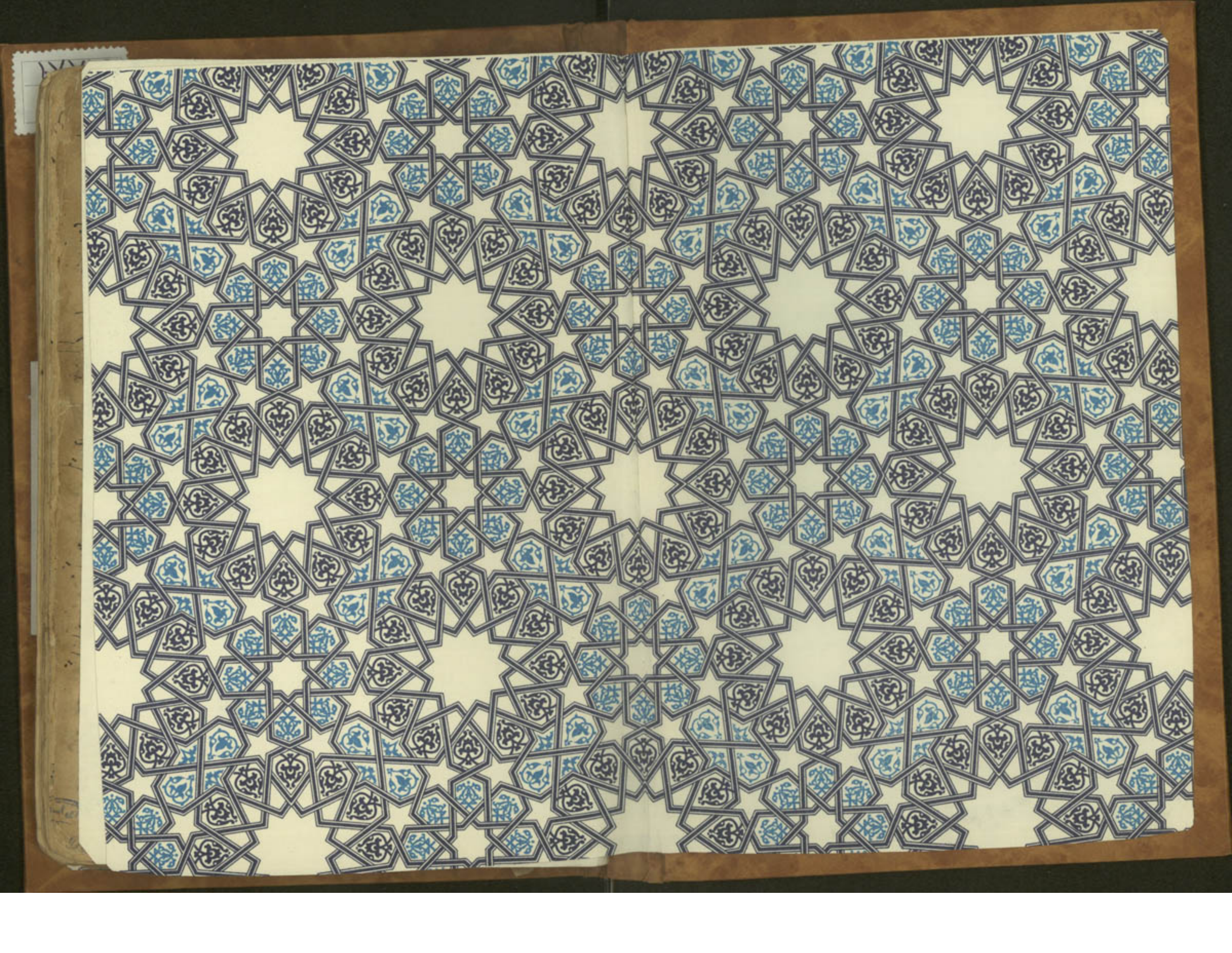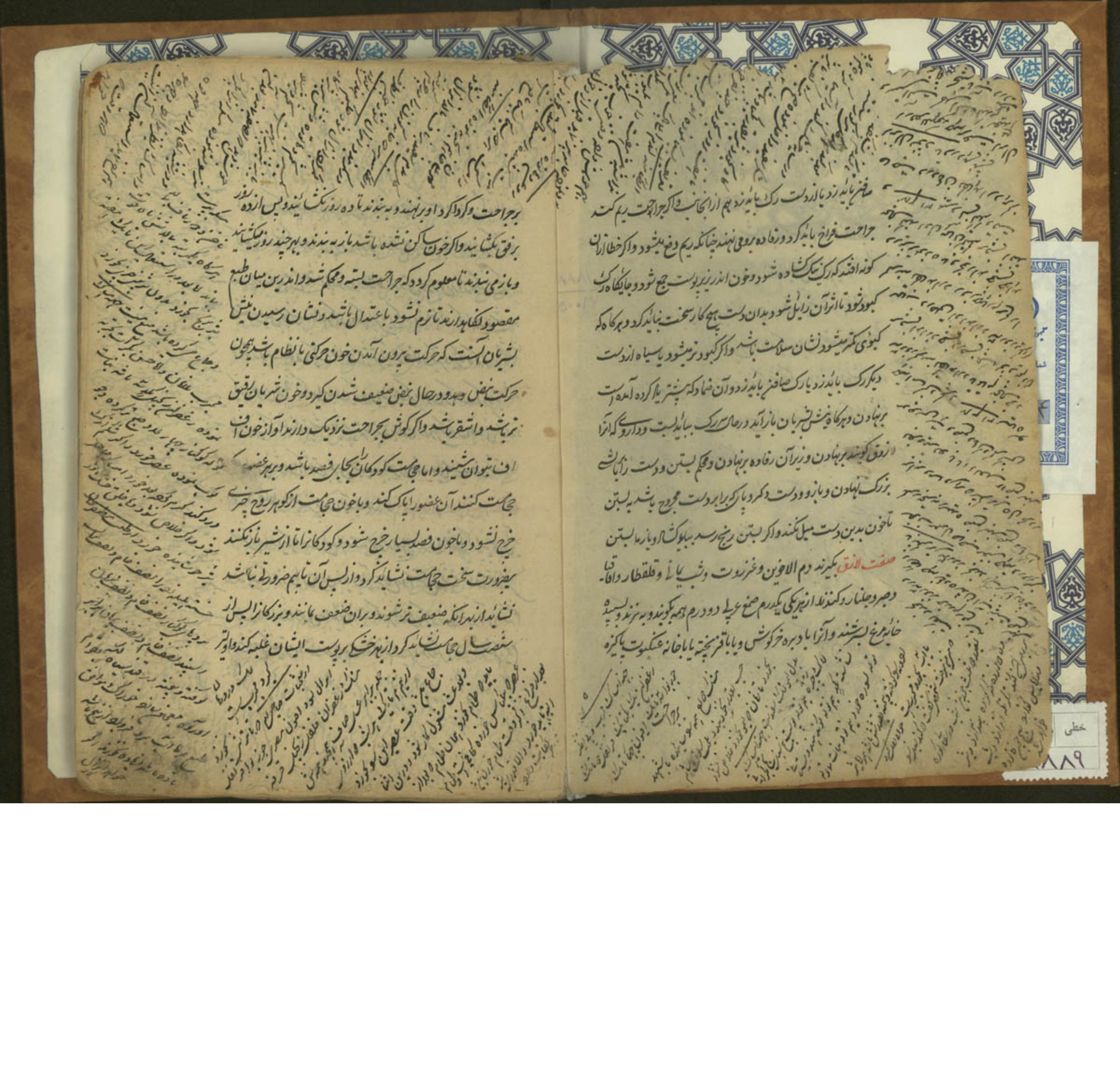

طب





صافن از بالای شتالنگ بباید بست و گامی چند برود و گو هیچ پیشه در زیر پای کروی
ف رو تا رگ پدید آید و از شتالنگ دو شاخ برخواسته است از دو جانب
او و اصل اندر میان هر دو است اصل را باید زد و مابض باسلیق بباید بست و از آن
نیز بباید بست و ران نیز خمیده گاه بباید گرفت و چند بار فرو باید نشست و برخاست
تا رگ پدید آید و عرق النسا را دستاری یکی نه دراز و یکسر بر میان مقصود ببندند و باقی
را بر ران و ساق او می پیچند و می بندند سخت تا نزدیک شتالنگ و چند بار فرو نشیند و بر
خیزد و پای بر خشتی نهد و فصاد از پشت پای میان خنصر و بنصر رگ را بجوید اگر یافت از
خطا ایمن شد و اگر نیابد از پس شتالنگ و از جانب وحشی بجوید و نشان عرق النسا
آنست که بر وی چند گره باشد و از درازنا باید زد از بهر آنکه اندو جانب او عصبست
و هرگاه فصاد را خطا افتد و سر نیش بعصب بازآید اگر دست باشد و اگر پای
آماس گیرد و کزاز تولد کند همه تن بروغن بنفشه یا روغن بادام چرب باید داشت
و آب گشنیز تر و صندل سرخ و سفید و شیاف مامیثا بر آماس ضماد کردن اگر
قوت بر جای باشد از دست دیگر رگ باید زد و اگر این خطا بر پای افتد پای رگ



صافن باید زد یا از دست رگ باید زد هم از انجانب و اگر جراحت ریم کند
جراحت فراخ باید کرد و رفاده بروی نهند چنانکه ریم دفع میشود و اگر خطا از ان
گونه افتد که رگ نیک گشاده شود و خون اندر زیر پوست جمع شود و جایگاه رگ
کبود شود تا اثر آن زایل شود بدان دست هیچ کار سخت نباید کرد و هر گاه که
کبودی کمتر میشود نشان سلامت باشد و اگر کبود تر میشود یا سیاه از دست
دیگر رگ باید زد یا رگ صافن باید زد و آن ضماد که پیشتر یاد کرده آمده است
برنهادن و هرگاه جهش شریان باز آید در حال سر رگ بباید بست و دارو که آنرا
ازرق گویند برنهادن و زیر آن رفاده برنهادن و محکم بستن و دست را بالش
بزرگ نهادن و بازو و دست دیگر را که برابر دست مجروح باشد بستن
تا خون بدین دست میل نکند و اگر بستن رنج رسد بباید گشاد و باز ما بستن
صفت ازرق بگیرند دم الاخوین و عنزروت و شب یمانی و قلقطار و اقاقیا
و صبر و جلنار و کندر از هر یکی یکدرم صمغ عربی دو درم همه بکوبند و به زرده و سپیده
خایه مرغ بسرشند و آنرا با دبره خرگوش و یا با قرنجته یا با خانه عنکبوت پاکیزه

بر جراحت و گرد اگرد او بر نهند و ببندند تا ده روز نگشایند و پس از ده روز
برفق بگشایند و اگر خون ساکن نشده باشد باز ببندند و هر چند روز میگشایند
و باز می بندند تا معلوم گردد که جراحت بسته و محکم شد و اندرین میان طبع
مقصود نگاهدارند تا نرم نشود باعتدال باشد و نشان رسیدن نیش
بشریان آنست که حرکت بیرون آمدن خون حرکتی با نظام باشد همچون
حرکت نبض و هم در حال نبض ضعیف شدن گیرد و خون شریان رقیق
تر باشد و اشقر باشد و اگر گوش بجراحت نزدیک دارند آواز خون آف
اف بتوان شنید و اما حجامت کودکان را بجای فصد باشد و بر هر عضو
حجامت کنند آن عضو را پاک کند و با خون حجامت از گوهر روح چیزی
خرج نشود و با خون فصد بسیار خرج شود و کودکان را تا از شیر باز نکنند
بضرورت سخت حجامت نشاید کرد و از پس آن تا بهم ضرورتی نباشد
نشاید از بهر آنکه ضعیف تر شوند و بران ضعف بمانند و بزرگان را پس از
شصت سال حجامت نشاید کرد از بهر خشکی بر پوست ایشان غلبه کند و اوتر
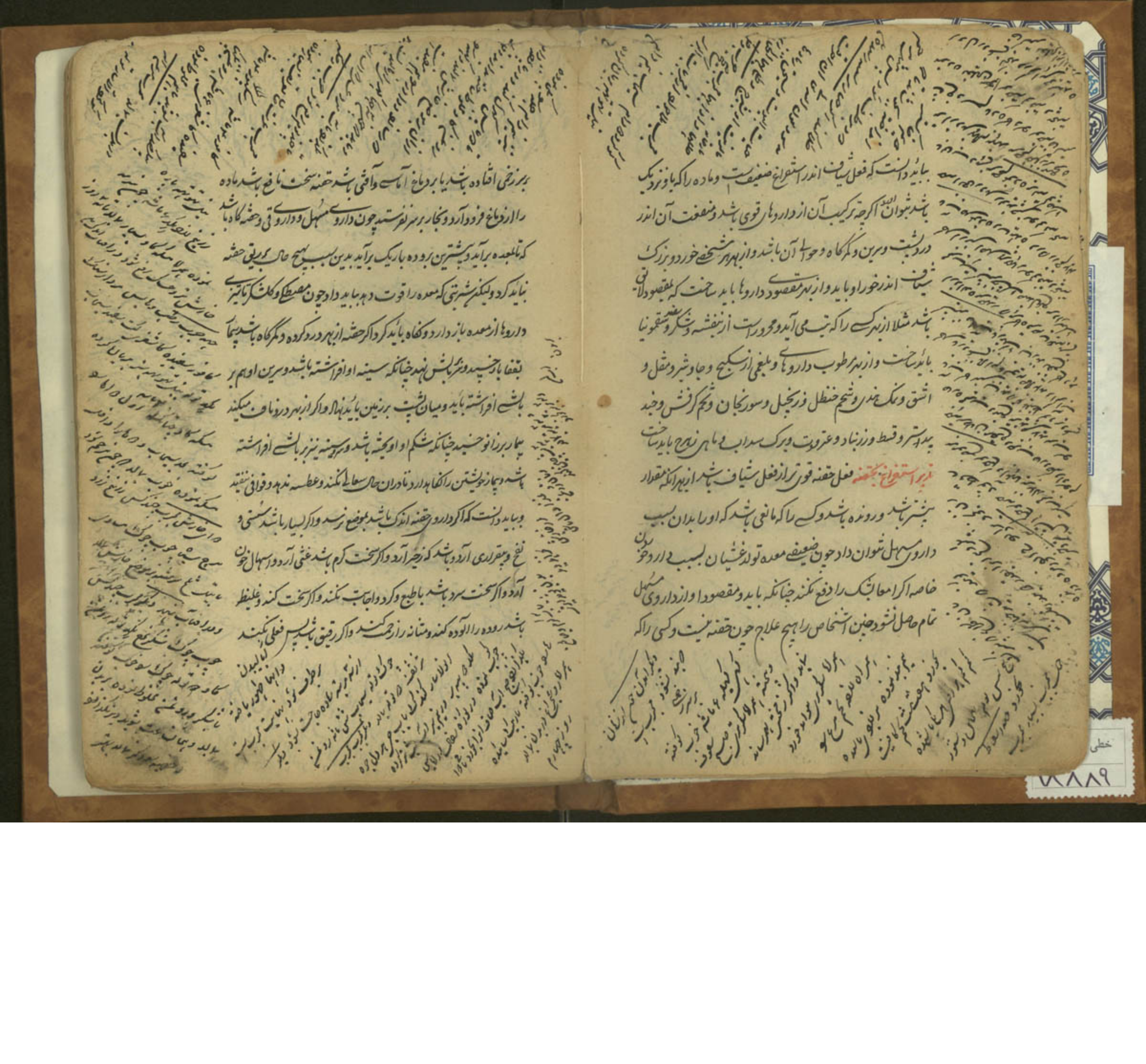


آن باشد که در چهاردهم و پانزدهم ماه فصد و حجامت نکنند و توقف کنند تا نوزدهم
که ماه نقصان گیرد و این چون روز شانزدهم و هفدهم باشد و از بهر آنکه ماه
روز چهاردهم ممتلی باشد از نور و اخلاط اندر تن و درین روز حرکت کرده
باشد و میل بجانب ظاهر کرده و رگهای باریک و شاخهاء رگها همه پوشیده
و اندر وقت خون نیک و صافی بیشتر آید و اخلاط کمتر و هر گاه که نور ماه نقصان
گیرد خون صافی باز گردانیدن گیرد و اخلاط که با خون حرکت کرده باشد
بسبب آنکه غلیظتر باشد باز پستر ماند و بدان زودی که خون صافی باز گردد
خلط بد باز نتوان گشتن بدین سبب با خون فصد و حجامت اندر نقصان
نور ماه خلط بد بیشتر بیرون آید والله اعلم **باب سیزدهم اندر انواع استفراغها**
استفراغها دیگر هفت نوع است ادرار بول و عرق و مخاط که از بینی می آید
و لعاب که از دهان و بن زبان آید و جماع و استفراغ ثفل و استفراغ
بحقنه فاما ادرار بول باید دانست که هر طعامی که خورده شود آنرا سه هضم
است هضم نخستین اندر معده است و هضم دوم اندر جگر است و هضم سیوم

اندر اندامها و از هر هضمی چیزی بماند که قوت مغیره آنرا هضم تمام نکرده باشد
و اندر تدبیر حفظ الصحه تدبیر دفع آن واجب است و هر فضله را طریقت که
بدان دفع شود و دفع فضله نخستین ثفل باشد یا باسهال و تدبیر آن یاد کرده آمده
است **دفع فضله دوم** با درار بول باشد از بهر آنکه این فضله اندر عروق باشد
و هر گاه اندک باشد بداروی ادرار کننده دفع شود و اگر بسیارتر باشد بداروها
که آن فضله را اندر عروق از خون جدا کند و باسهال دفع کند و اگر حاجت
آید تدبیر اسهال گذاشته است و تدبیر ادرار بول و داروهای ادرار کننده اندر بخش
علمی و اندر باب علاج عسر البول یاد کرده آید اما منفعت ادرار بول که باندازه
حاجت بود بزرگست درد بندها را و درد پشت را و گرانی و کسلانی و استسقا
و بیشتر بیماریها را که از تری باشد زایل کند و افراط کردن اندران هم باشد
که مثانه را ریش کند و تشنگی و علت ذیابیطس و دق و گدازش تولد کند
تدبیر ادرار عرق باید دانست که عرق فضله هضم سیوم است و طریق دفع
کردن آن گذرها باریکست و ناپیدا که اورا مسام گویند بعضی از آن فضله
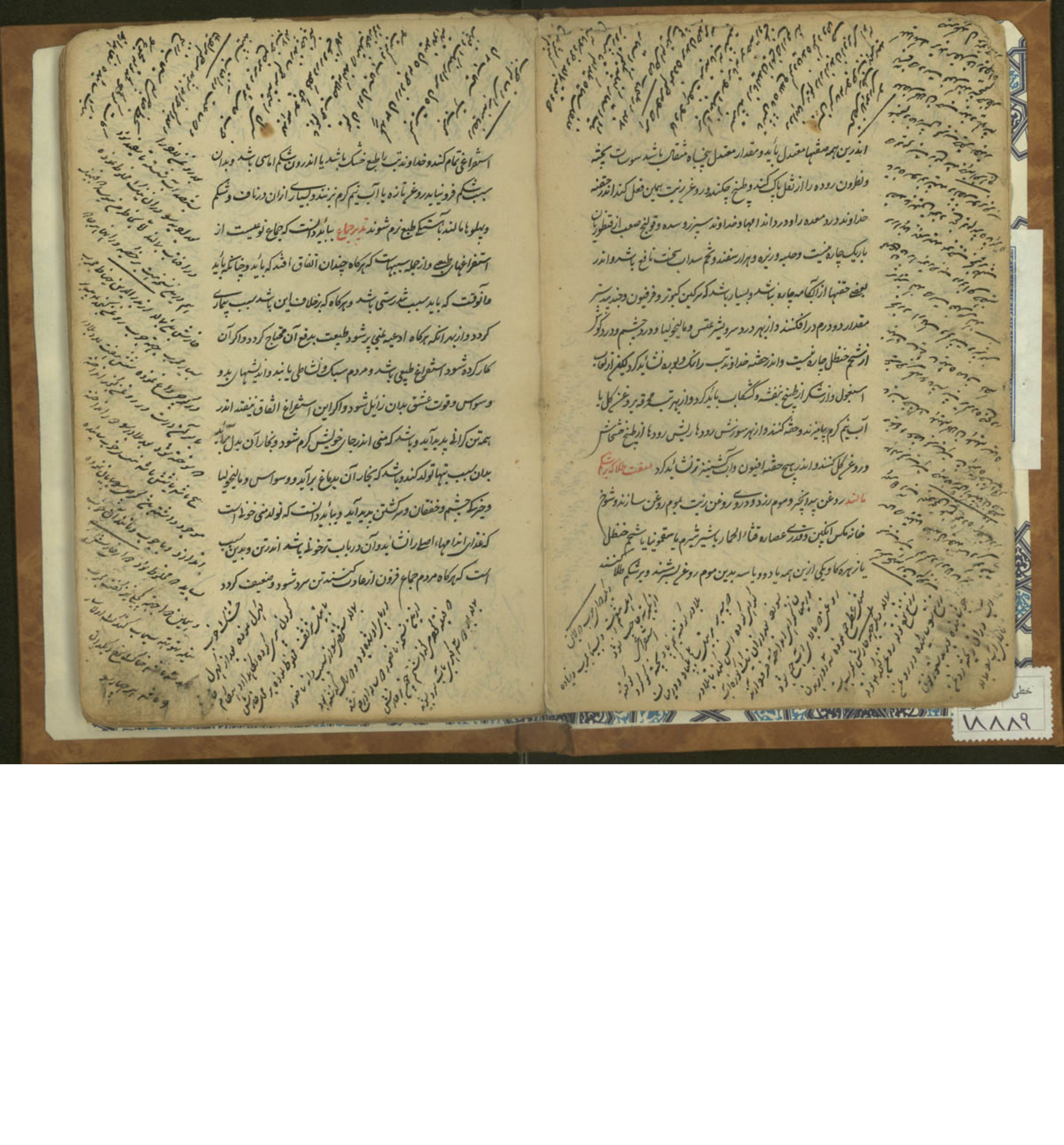


بخارست که از همه تن بتحلیل دفع شود و آنرا طون دبد و بعضی وسوخ است
که بر پوست ماند و اندر گرمابه پاک کنند و بعضی عرق است که هم بطریق مسام
برون آید و اندر تدبیر حفظ الصحه و اندر علاج بعضی بیماریها تدبیر عرق کردن
باید کرد و بدین سبب است که هر گاه بیمار عرق کند راحت یابد و هوای گرم
چون گرمابه رفتن و ریاضت اندر هوای تابستان عرق آرد از بهر آنکه ریاضت
از اندرون تن را گرم کند و فضله را بگدازد و هوای گرم آن فضله را بیرون
کند و داروهای لطیف کننده نیز تن را گرم کند و عرق آرد لیکن اندر
تدبیر حفظ صحت عرق آوردن بداروها زیان دارد و حرکت و ریاضت
کفایت کند از بهر آنکه این نشاید بود که داروها تب آرد و عرق بسیار آرد
و تن را خشک کند و لاغر کند و پوست را درشت کند و رطوبتهای اصلی را
بگدازد و تحلیل کند و دق و ذبول تولد کند **تدبیر مخاط** باید دانست که مخاط رطوبت
غلیظ را گویند که از سر براه بینی فرود آید و از فرود آمدن آن دماغ پاک
شود و بیماریهای دماغ که از خلط خیزد چون صرع و سکته و مانند آن و از بهر حفظ

صحت و مرطوب را و کسانی را که اندر دماغ ایشان رطوبتها باشد تدبیر فرود
آوردن آن باید کرد و تدبیر آن غرغره و عطسه و بخار سرکه و شراب که بر
سنگهای گرم ریزند و مانند آن و داشتن بخار طبیخ بابونه و پودینه که سود مند است
و خربق سفید و پلپل و عرطیثا بسایند نرم و ببویند عطسه آرد و مخاط بسیار
فرود آید و این تدبیر پس از استفراغ بداروهای مسهل یا بداروهای قی باید کرد
که دماغ را و تن را الخی پاک کرده باشد تا باقی بدین طریق دفع شود
تدبیر لعاب باید دانست که لعاب آبی غلیظ باشد که از کام و بن زبان
فرود آید و آمدن آن بوقت حاجت دماغ و چشم و گوش و حلق و فم
معده را سود دارد و از بهر صحت گاه گاه تدبیر لعاب رفتن باید کرد خاصه
اندر زمستان و خاصه مرطوب را از بهر آن که اندر زمستان رطوبتها بیشتر
گرد آید و تدبیر آن بعاقرقرحا و میویزج و مانند آن باید کرد و لختی بخایند و
بغرغره کردن سرکه ریزی و آب کامه باید کرد یا بایارج فیقرا و آبکامه یا
سعتر و خردل و غرغره را بگرمابه باید کرد یا اندر خانه گرم **تدبیر استفراغ زبان**



باید دانست که فعل شیاف اندر استفراغ ضعیف است و ماده را که باو نزدیک
باشد بتوان اگرچه ترکیب آن از داروهای قوی باشد و منفعت آن اندر
درد پشت و سرین و کمرگاه و حوالی آن باشد و از بهر شخص خورد و بزرگ
شیاف اندر خور او باید و از بهر مقصود داروهای باید ساخت که بمقصود لایق
باشد مثلا از بهر کسی را که تب می آید و محرورست از بنفشه و شکر و سقمونیا
باید ساخت و از بهر مرطوب داروهای بلغمی از سکبینج و جاوشیر و مقل و
اشق و نمک هندی و شحم حنظل و زنجبیل و سورنجان و تخم کرفس و جند
بیدستر و قسط و زرنباد و عنزروت و برگ سداب و ماهی زهره باید ساخت
ذکر استفراغ بحقنه فعل حقنه قوی‌تر از فعل شیاف باشد از بهر آنکه مقدار
بیشتر باشد و رونده باشد و کسی را که مانعی باشد که او را بدان سبب
داروی مسهل نتوان داد چون ضعف معده تولد غثیان بسبب دارو خوردن
خاصه اگر امعا اشک را دفع نکند چنانکه باید و مقصود او از داروی مسهل
تمام حاصل نشود چنین اشخاص را هیچ علاج چون حقنه نیست و کسی را که

بر زحیری افتاده باشد یا بر دماغ آماسی و آفتی باشد حقنه سخت نافع باشد ماده
را از دماغ فرود آرد و بخار بر سر نفرستد چون داروی مسهل و داروی قی و حقنه گاه باشد
که تا بمعده بر آید و بیشترین روده باریک بر آید بدین سبب هیچ حال کوریقی حقنه
باید کرد ولیکن شربتی که معده را قوت دهد باید داد چون مصطکی و گلشکر تا تیزی
داروها از معده باز دارد و نگاه باید کرد اگر حقنه از بهر درد گرده و کمرگاه باشد بیمار
بقفا باز خسپد و زیر بالش نهد چنانکه سینه او افراشته باشد و سرین او هم بر
بالشی افراشته باید و میان پشت بر زمین باید نهاد و اگر از بهر درد ناف میکند
بیمار بر زانو خسپد چنانکه شکم او آویخته باشد و سر و سینه نیز بر بالشی افراشته
باشد و بیمار خویشتن را نگاه دارد تا در آن حال سعال نکند و عطسه ندهد و فواق نکند
و باید دانست که اگر داروی حقنه اندک باشد بموضع نرسد و اگر بسیار باشد سستی و
نفخ و بیقراری آرد و باشد که زحیر آرد و اگر سخت گرم باشد غشی آرد و اسهال خون
آرد و اگر سخت سرد باشد با طبع و کرد و اجابت نکند و اگر سخت کند و غلیظ
باشد روده را آلوده کند و مثانه را زحمت کند و اگر رقیق باشد بس فعلی نکند
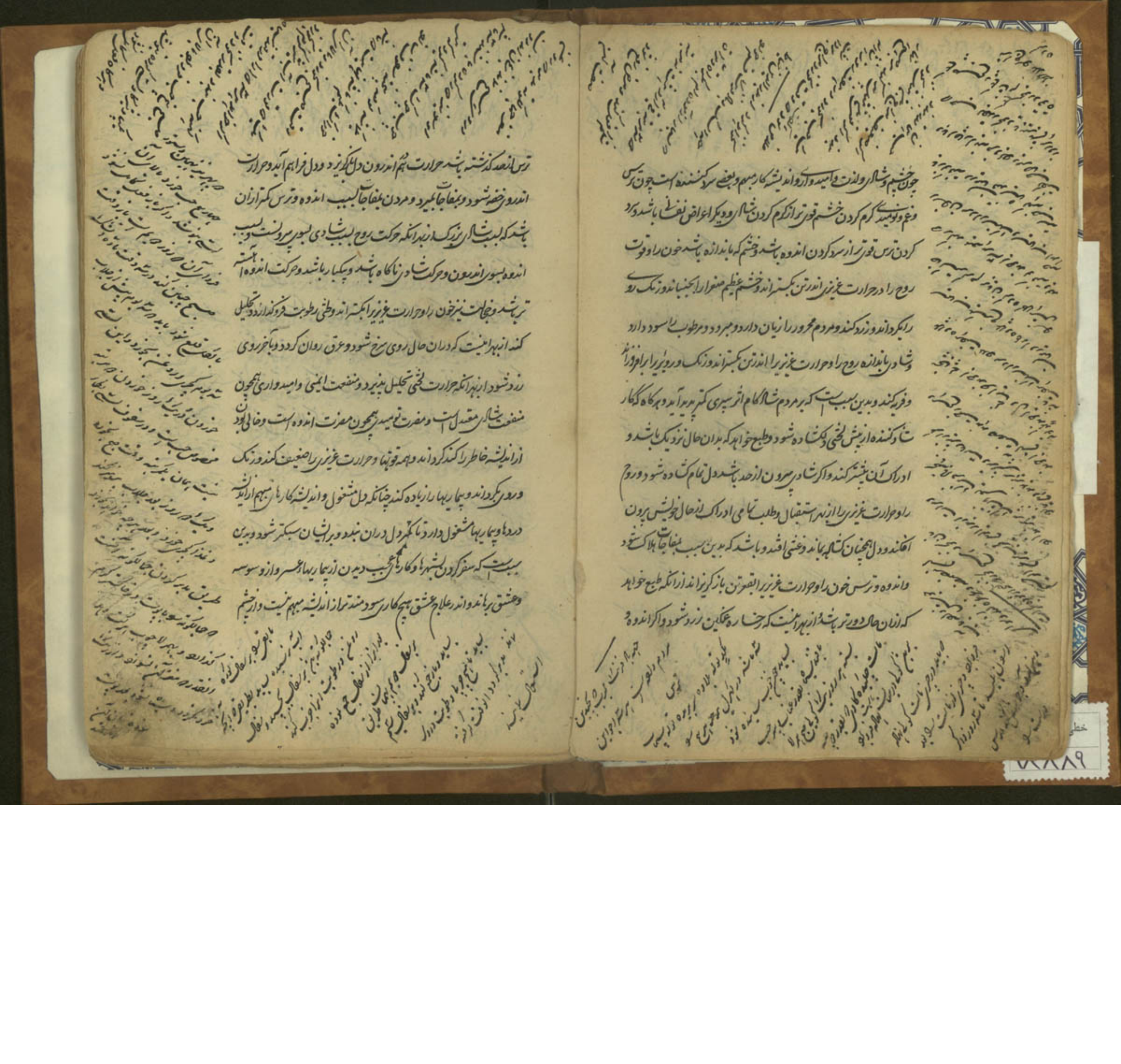


اندرین همه حقنه‌ها معتدل باید و مقدار معتدل پنجاه مثقال باشد سوسات پخته
و نطرون روده را از ثفل پاک کنند و طبیخ چکنند و روغن زیت همین فصل کند اندر حقنه
خداوند درد معده را و درد اندامهای خداوند سبزرو سده و قولنج صعب از قنطوریون
باریک چاره نیست و حلبه و زیره و هزار سفند و تخم سداب سخت نافع باشد و اندر
بعضی حقنه‌ها از آنکه چاره باشد و بسیار باشد که سرگین کبوتر و فرفیون و جند بیدستر
مقدار دو درم در افکنند و از بهر درد سر و شیر عتس و مالیخولیا و درد چشم و درد گوش
از شحم حنظل چاره نیست و اندر حقنه خداوند تب را نک و لعاب و نشا باید کرد که کثیرا و لعاب
اسبغول و از شکر از طبیخ بنفشه و گشکاب باید کرد و از بهر تب محرقه بر روغن گل با
آب نیم گرم بیامیزند و حقنه کنند و از بهر سوزش روده‌ها از ریش روده‌ها از طبیخ خشخاش
و روغن گل کنند و اندر هیچ حقنه افیون و آب گشنیز تر نشاید کرد صفت طلا که بر شکم
مالند روغن بید انجیر و موم رزد و درد روغن زیت بموم روغن سازند و شوخ
خانه مکس اکلیل و قدری عصاره قثاء الحمار یا شیر شبرم یا سقمونیا یا شحم حنظل
یا زهره گاو یکی ازین همه یا دو و یا سه بدین موم روغن سرشند و بر شکم طلا کنند

استفراغی تمام کند و خداوند تب را طبع خشک باشد یا اندرون شکم اماسی باشد و بدان
سبب شکم فرو نیاید روغن تازه با آب نیم گرم بزنند و بسیاری از آن در ناف و شکم
و پهلوها مالند تا آهسته طبع نرم شوند تدبیر جماع باید دانست که جماع نوعیست از
استفراغهای طبیعی و از جمله سببهاست که هرگاه چندان اتفاق افتد که باید و چنانکه باید
و آن وقت که باید سبب تندرستی باشد و هرگاه که بر خلاف این باشد سبب بیماری
گردد و از بهر آنکه هرگاه اوعیه منی پر شود طبیعت بدفع آن محتاج گردد و اگر آن
کار کرده شود استفراغ طبیعی باشد و مردم سبک و نشاطی یابند و اندیشه‌های بد و
وسواس و قوت عشق بدان زایل شود و اگر این استفراغ اتفاق نیفتد اندر
همه تن گرانی پدید آید و باشد که منی اندر جای خویش گرم شود و بخار آن بدل بالا بر آید
بدان سبب تبها تولد کند و باشد که بخار آن بدماغ بر آید و وسواس و مالیخولیا
و خیرگی چشم و خفقان و سرگشتن پدید آید و باید دانست که تولد منی خون است
که غذای اندامهاء اصلی است بدو آن در باب ترخونه باشد اندر تن و بدین سبب
است که هرگاه مردم جماع فزون از عادت کنند تن سرد شود و ضعیف گردد



و نه بینی که اگر چه مردم در جماع اسراف کنند جمله منی که از وی جدا شود پنجاه درم نباشد
و اگر فصد کنند و دویست درم خون بیرون کنند در وی آن ضعف پدید نیاید که از
جماع آید و این دلیل است بر آنکه از در بالینه ترین خونیست منی اندر تن و سبب
آنکه جماع ضعف کنند تر است آنست که اوعیهٔ منی بدو یا بسه یا به پنج جماع تهی گردد
و اگر بیشتر الحاح کنند خون بیرون آید و این خونی باشد که غذای اندامهای اصلی خواهد
شد و هرگاه آن غذا خرج شود مدتی دراز باید تا عوض آن بجای باز آید بدین سبب است
که اثر جماع بیشتر است و جماع بر گرسنگی و از پس قی و اسهال و از پس گرمابه تن را خشک
کند و حرارت غریزی گم کند و چشم تاریک و پای را ضعیف کند در جمله پس هر سببی
که تحلیل بسیار کند چون شباکی با فراط و نخوابی با فراط و مانند آن سخت زیان دارد و از
پس امتلا از طعام درد عصبها و بندها و سستی عصبها و سده و ضیق النفس و دما
و رعشه و استسقا تولد کند و اگر در حال جماع سرمائی در تنست یابد یا بلذت جماع
رنجی از اندام او بوی ناخوش آید نشان آن باشد که اندر تن او خلطهای بد است
از جماع دور باید بودن و تن از خلط بد پاک کردن و بباید دانست که خداوند مزاج

گرم و خشک اندر کار جماع قوی باشد لیکن اثر خشکی در وی پدید آید و لاغر شود و چشم
دور فرو شود و خداوند مزاج گرم و تر قوی باشد مضرت آن اندر وی کمتر پدید آید
و خداوند مزاج سرد و خشک و خداوند مزاج سرد و تر هر دو ضعیف باشند و مضرت
آن زودتر اندر هر دو پدید آید والله اعلم **باب چهارم اندر اعراض نفسانی** بدانکه
اعراض نفسانی شادی است و غم و خشم و لذت و ایمنی و ترس و خجالت و اندیشه کارهای
مبهم و علمهای باریک و امید و نومیدی هر یک را اندر تن مردم اثری است ظاهر فزون تر
از اثر طعام و شراب فزون از اثر خواب و بیداری و حرکت و سکون و غیر آن از بهر
آنکه طعام و شراب و داروهای گرم که مردم خورند هیچ قوی تر و اثر کننده تر از زهرها نیست
و بیشتر زهرها تا اندر تن مردم قرار نگیرد و حرارت آن اندر آن اثر نکند مضرت
فعل آن پدید نیاید و اعراض نفسانی اندر حال بی هیچ مهلتی اثر کند نه بینی که اندیشه
بر خاطر کسی بگذرد و سخنها و خبرهای خوش و ناخوش که بشنود در حال اثر آن و
رنگ و روی آنکس پدید آید و حرکات و سکنات وی دیگرگون شود پس معلوم شد
که اثرها و از اعراض نفسانی بعضی تن مردم را گرم کند و اخلاط و ارواح در حرکت آرد



چون خشم و شادی و لذت و امید و آرزو و اندیشه کار مهم و بعضی سرد کننده است چون ترس
و غم و نومیدی گرم کردن خشم قوی‌تر از گرم کردن شادی و دیگر اعراض نفسانی باشد و سرد
کردن ترس قوی‌تر از سرد کردن اندوه باشد و خشم که باندازه باشد خون را و قوت
روح را و حرارت غریزی اندر تن بگستراند و خشم عظیم صفرا را بجنباند و زنگ روی
را بگرداند و زرد کند و مردم محرور را زیان دارد و مبرود و مرطوب را سود دارد
و شادی باندازه روح را و حرارت غریزی را اندر تن بگستراند و زنگ و روی را برافروزاند
و فربه کند و بدین سبب است که بر مردم شادکام اثر سیری کمتر پدید آید و هرگاه که کار
شادکننده از پیش لختی دلگشاده شود و طبع خواهد که بدان حال نزدیک باشد و
ادراک آن بیشتر کند و اگر شادی بیرون از حد باشد دل تمام گشاده شود و روح
را و حرارت غریزی را از بهر استقبال و طلب تمامی ادراک از حال خویش بیرون
افکند و دل همچنان گشاده بماند و غشی افتد و باشد که بدین سبب مفاجات هلاک شود
و اندوه و ترس خون را و حرارت غریزی را بقوت باز گراند از آنکه طبع خواهد
که از آن حال دورتر باشد از بهر این است که رخساره غمگین زرد شود و اگر اندوه و

ترس از حد گذشته باشد حرارت هم اندرون دل بگریزد و دل فراهم آید و حرارت
اندرون خفه شود و بمفاجات بمیرد و مردن بمفاجات بسبب اندوه و ترس کمتر از آن
باشد که بسبب شادی بزرگ از بهر آنکه حرکت روح بسبب شادی بسوی بیرون است و بسبب
اندوه بسوی اندرون و حرکت شادی ناگاه باشد و یکبار باشد و حرکت اندوه آهسته‌تر
باشد و خجالت نیز خون را و حرارت غریزی را بگستراند و لختی رطوبت فرو گدازاند و تحلیل
کند از بهر این است که در آن حال روی سرخ شود و عرق روان گردد و بآخر روی
زرد شود از بهر آنکه حرارت لختی تحلیل پذیرد و منفعت ایمنی و امیدواری همچون
منفعت شادی معتدل است و مضرت نومیدی همچون مضرت اندوه است و خالی بودن
از اندیشه خاطر را کند گرداند و همه قوتها و حرارت غریزی را ضعیف کند و زنگ
و روی بگرداند و بیماریها را زیاده کند چنانکه دل مشغول و اندیشه کارهای مهم از اندیشه
دردها و بیماریها مشغول دارد تا کمتر دل در آن بندد و بر ایشان سبکتر شود و بدین
سبب است که سفر کردن بشهرها و کارهای عجب دیدن از بیماریها عسر و از وسوسه
و عشق برهاند و اندر علاج عشق هیچ کاری سودمندتر از اندیشه مهم نیست و از خشم
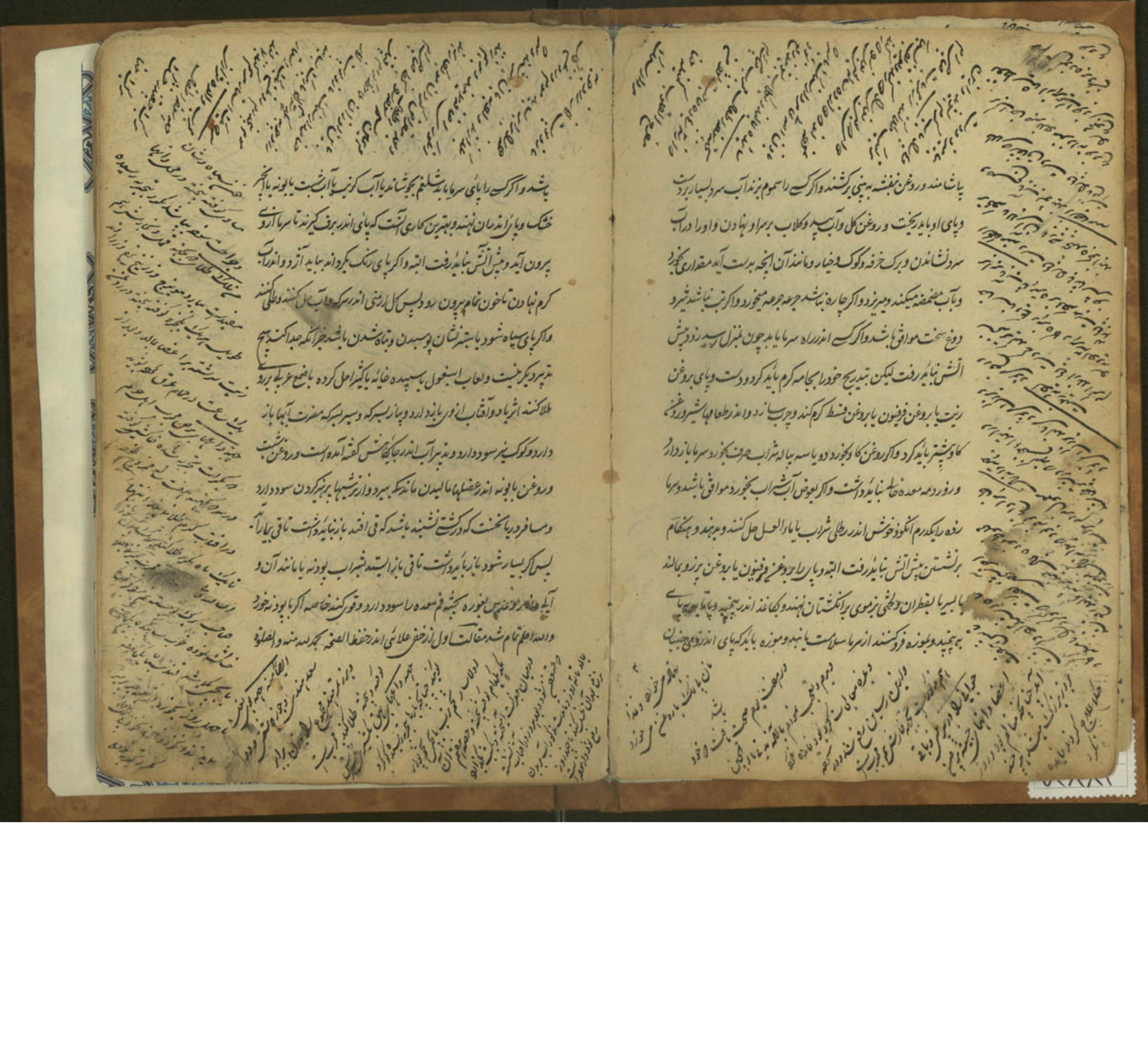


کسی که از وی لختی حشمت دارند سودمندتر نیست و هیچ زیان کارتر از بی‌کاری و بی‌اندوهی
نیست اما علاج خشم شربتهای خنک کند و بعذرها و سخنهای خوش و حکایتهای خنده‌ناک
و بازیهای عجیب و حاضر کردن دوستان و علاج کردن اندوه و ترس با امیدهای قوی و سماع
و آوازهای بلند کنند و شراب و مفرحهای گرم در اندر علاج اعراض نفسانی طریقی دیگر است
و آنرا علاج روحانی گویند و این چنان باشد که مردم همت بزرگ دارد و هر چه پیش آید
از شادی و لذت و اندوه و ترس خویشتن داری کند و اندران حادثه بچشم حقارت
نگرد و قدر آن حادثه کمتر از آن نهد که شاید که بدان سبب تغیر بروی پدید آید و اگر
نیز تغیری پدید آید ظاهر نکند و از دوست و از دشمن پوشیده دارد تا بدین سبب
نیک و بد روزگار دیدن و کشیدن عادت کند تا حوادث در تغیر احوال او در روی اثر
نکند والله اعلم بالصواب باب پانزدهم اندر تدبیر پیران مزاج پیری سرد و خشک است
و هرگاه که مردم به پیری رسند تدبیرها او بگرمی و تری باید کرد که میل دارد چون گرمابه
و مالیدن باعتدال روغنهای گرم خوشبوی چون روغن سوسن یاسمین و عطرهای
معتدل و شراب صرف بمقدار معتدل و اندر بستر نرم غلطیدن و ریاضت کم کردن

و شادکامی و خوش جستن و از هر چه مزاج پیری دارد چون اندوه و ترس
و عطرهای سرد چون کافور و نیلوفر و مانند آن و از طعامهای ترش خویشتن
را دور باید داشت چون سرکه و لیمو باید دانست که هوای بد و بخار
و بویهای ناخوش چون دود و غبار همه اندر پیران اثر زیادت از آن
کند که در دیگران خود را ازین همه نگاه باید داشت و غذای تفاریق
اندک اندک باید خورد و اگر کسی را معده احتمال کند که یکبار تمام
بخورد روا باشد و طعام خورده اندر گرمابه نشاید رفت و طعامهای
غلیظ را که سودا افزاید نشاید خورد و چیزهای نیز چون آبکامه و غیر آن
نشاید خورد مگر وقتی که در معده رطوبت گرد آمده باشد و درد کند
[?] علاج روا باشد و شیر سود دارد و اگر در معده ترش نشود و باد
نکند بدین سبب برنج شیر با عسل یا با شکر سود دارد و گر [?] سخت
زیان دارد و اندر معده و امعاء پیران رطوبت بسیار گرد آید گاه گاه
حاجت آید به نرم داشتن طبع و بعضی مردم را اندر پیری طبع خشک تر
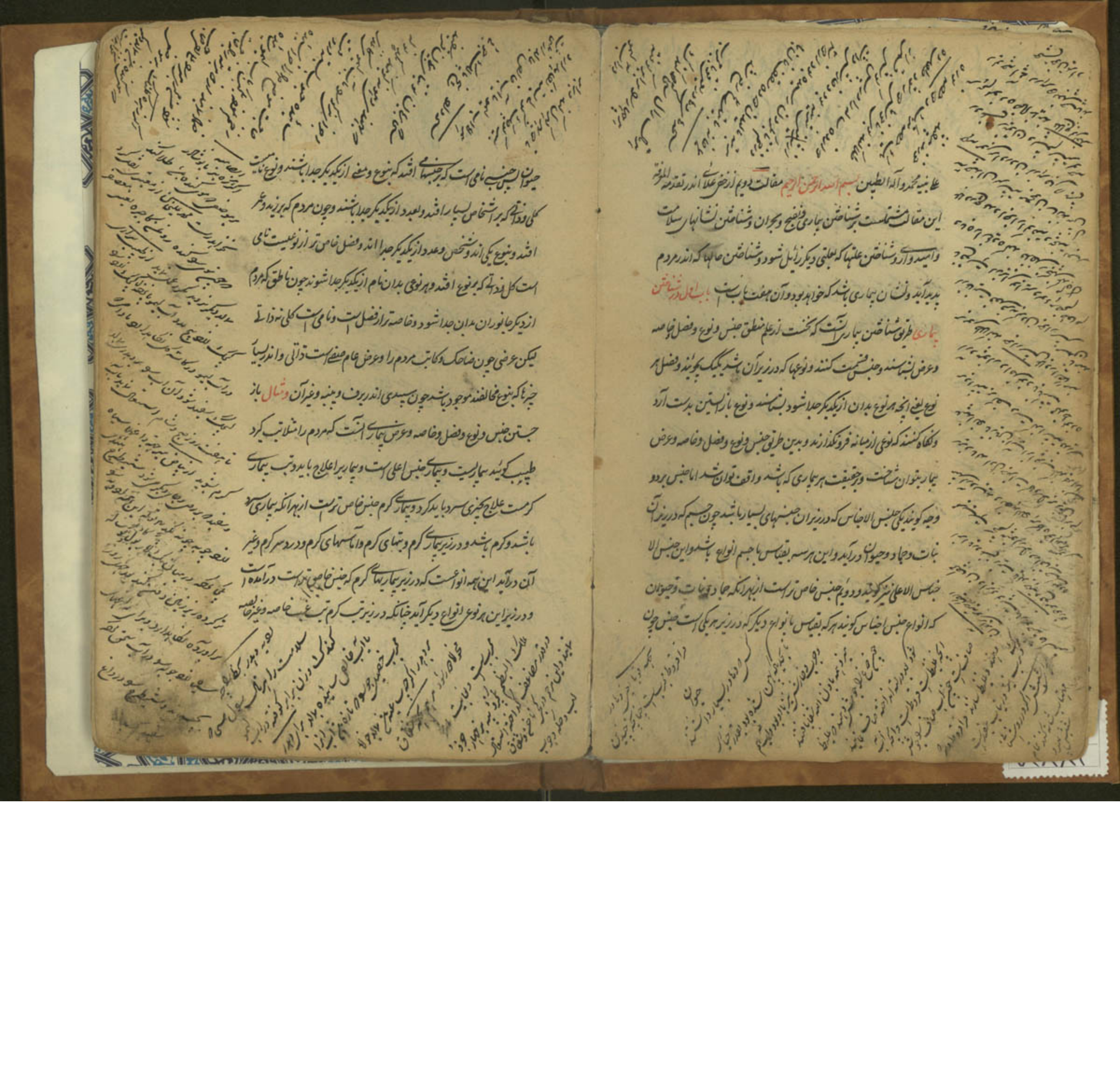


باشد و قلیه کدو بار وغن زیت با آگامه پیش از طعام دیگر بخورند طبع را نرم
کند و لبلاب اندر آب و نمک بپزند و با آگامه و روغن زیت بخورند طبع
را نرم کند و پنج درم اسفاناخ با دسته برگ کرنب بپزند و به پالایند و مقداری
تخم معصفر پاک کرده و کوفته در وی بجوشانند طبع را نرم کند و امعا را پاک
کند و دو درم علک البطم با شکر کوفته و بیخته بخورند طبع را نرم کند و امعا را
پاک کند و نوعی دیگر چهار درم افتیمون با چند دانه انجیر خشک و لختی مغز تخم
معصفر بکوبند نرم و بخورند اجابتی تمام بکند و انجیر خشک در ماء العسل آغشته
پیش از طعام بخورند طبع را نرم کند و هر وقت ازین ملینات یکی بکار میدارند
تا طبع با یکجز خو نکند و تا ضرورت نباشد فصد نکنند و طعام بیران گوشت آب
باشد و شوربای گندم و رشته و مانند آن و همیشه بادارچینی و اندکی زنجبیل اندر
فصل سرما تریاق بزرگ و شرودیطوس بکار دارند باب ششم اندر تدبیر
مسافران هرکه عزم سفر دارد پیش از آنکه بسفر بیرون شود ... بگاه در آن
سفر خواهد بودن چون کم خوابی و تشنگی و گرسنگی و گرما و سرما و طعامهای

مسافران و بپاده رفتن و مانند آن اندک اندک با آن خوی باید کرد مثلا
اگر وقت گرما باشد عادت تشنگی و گرما از خویشتن بازداشتن دست باید
داشت و اگر وقت سرما باشد جایگاه گشاده نشینند تا بهوای صحرا خو کنند
و ریاضت و حرکت و سکون فزون از عادت کنند و نخست فصد کنند یا
بداروی مسهل تن پاک کنند و چون بسفر بیرون شود ممتلی بدستور نشینند
و طعام خوردن بوقت فرود آمدن بمنزل بار افکندن تا در وقت بر
نشستن معده خالی باشد و اندر راه آب حاجت نیاید از بهر آنکه آب
طعام را در معده می جنباند و شکم بدرد آرد و اگر اندر گرما تشنه شود سه
درم تخم خرفه کوفته با سرکه بخورد و آب ممزوج با سرکه هم تشنگی را زایل کند و بنوشند
سر از آفتاب پوشیده باید داشت و هنگام برنشستن شربتی سپست جو
با آب سرد بخورد و اندر هر منزل روغن نفشه بناف و کفها و عضلها
اندر مالند و در بینی برکشد و اگر باد سموم آید بینی و دهان پوشیده دارند
و ... صبر کنند و پیاز پاره کرده اندر دوغ آغشته بخورد و آب دوغ



پاشانند و روغن بنفشه به بینی بر کشند و اگر کسی را سموم بزند آب سرد بسیار بر دست
و پای او باید ریخت و روغن گل و آب سپید و گلاب بر سر او نهادن و او را در آب
سرد نشاندن و برگ خرفه و کوک و خیار و مانند آن آنچه بدست آید مقداری بخورد
و بآب مضمضه میکند و میریزد و اگر چاره نباشد جرعه جرعه میخورد و اگر تب نباشد شیر و
دوغ سخت موافق باشد و اگر کسی اندر راه سرما یابد چون بمنزل رسید زود پیش
آتش نباید رفت لیکن بتدریج خود را بجامه گرم باید کرد و دست و پای بروغن
زیت یا بروغن فرفیون یا بروغن قسط گرم کند و چرب سازد و اندر طعامها شیر و روغن
گاو بیشتر باید کرد و اگر روغن گاو بخورد دو یا سه پیاله شراب صرف بخورد سرما باز دارد
و رفور دمه معده خالی نباید داشت و اگر بعوض آب شراب بخورد موافق باشد و سرما
زده را یکدرم انگوزه خوش اندر رطلی شراب یا ماء العسل حل کنند و بدهند و هنگام
بر نشستن پیش آتش نباید رفت البته و پای را بروغن فرفیون یا بروغن بزر و بمالند
با لبیرا بقطران و لختی پشم بر انگشتان نهند و بکاغذ اندر پیچند و پای را بچیزی
بپیچند و بموزه فرو کنند از سرما سلامت یابند و موزه باید که پای اندر وی جنبان

باشد و اگر کسی را پای سرما یابد شلغم بجوشاند یا آب کرنب یا آب شبت یا بابونه یا انجیر
خشک و پای اندر آن نهند و بهترین کاری آنست که پای اندر برف گیرند تا سرما از وی
بیرون آید و پیش آتش نباید رفت البته و اگر پای رنگ بگرداند باید آژده و اندر آب
گرم نهادن تا خون تمام بیرون رود و پس گل ارمنی اندر سرکه و آب حل کنند و طلی کنند
و اگر پای سیاه شود یا بشره نشان پوسیدن و تباه شدن باشد چرا که جدا کنند هیچ
نپذیرد دیگر بنیت و لعاب اسبغول یا سپیده خایه یا کثیرا حل کرده با صمغ عربی بر و
طلا کنند اثر باد و آفتاب از وی باز دارد و بیار سرکه و سیر سرکه مضرت آنها باز
دارد و کوک نیز سود دارد و نبیذ در آب اندر جایگاه خویش گفته آمده است و روغن شبت
و روغن بابونه اندر عضلها مالیدن ماندگی ببرد و از ریشها بر حذر کردن سود دارد
و مسافر دریا نخست که در کشتی نشیند باشد که قی افتد باز نباید داشت تا قی بیار آید
پس اگر بسیار شود باز باید داشت تا قی باز ایستد شراب بودنه یا مانند آن و
آبی طعام و عدس بغوره بجشنه فم معده را سود دارد و قوی کنند خاصه اگر با پودنه خورد
والله اعلم تمام شد مقالت اول از حفظ علائی اندر حفظ الصحة بحمد الله منه والصلوة



علی نبیه محمد وآله الطیبین بسم الله الرحمن الرحیم مقالت دوم از ذخیرهٔ علائی اندر تقدمة المعرفه

این مقالت مشتملست بر شناختن بیماری و نضج و بحران و شناختن نشانهای سلامت

وامید و از و شناختن علتها که بعلتی دیگر زایل شود و شناختن حالها که اندر مردم

پدید آید ولیکن بیماری باشد که خواهد بود و آن هفت باب است باب اول در شناختن

بیماری طریق شناختن بیماری آنست که نخست از علم منطق جنس و نوع و فصل و خاصه

و عرض بشناسند و جنس قسمت کنند و نوعها که در زیر آن باشد یگان یگان بگویند و فصل هر

نوع یعنی آنچه هر نوع بدان از یکدیگر جدا شود بشناسند و نوع باز پسین بدست آرند

و نگاه کنند که نوعی از میانه فرو نگذارند و بدین طریق جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض

بیمار بتوان شناخت و بر حقیقت هر بیماری که باشد واقف توان شد اما جنس بر دو

وجه گویند یکی جنس الاجناس که در زیر آن جنسهای بسیار باشد چون جسم که در زیر آن

نبات و جماد و حیوان در آید و این هر سه بقیاس با جسم انواع باشد و این جنس الا

جناس الاعلی نیز گویند و دوم جنس خاص تر است از بهر آنکه جماد و نبات و حیوان

که انواع جنس اجناس گویند هر که بقیاس با نواع دیگر که در زیر هریکی است جنس چون

حیوان جنسی نامی است که بر جنسهای افتد که بنوع و معنی از یکدیگر جدا باشند و نوع نامیست

کلی و دانی که بر اشخاص بسیار افتد و بعدد از یکدیگر جدا باشند و چون مردم که بر زید و عمر

افتد و بنوع یکی اند و بشخص و عدد از یکدیگر جدا اند و فصل خاص تر از نوعیت نامی

است کلی و ذاتی که بر نوع افتد و هر نوعی بدان نام از یکدیگر جدا شوند چون ناطق که مردم

از دیگر جانوران بدان جدا شود و خاصه تر از فصل است و نامی است کلی نه ذاتی

لیکن عرضی چون ضاحک و کاتب مردم را و عرض عام صفتی است ذاتی و اندر بسیاری

چیزها که بنوع مخالف اند موجود باشد چون سپیدی اندر برف و پنبه و غیر آن و مثال باز

جستن جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض بیماری آنست که مردم را مثلا تب گیرد
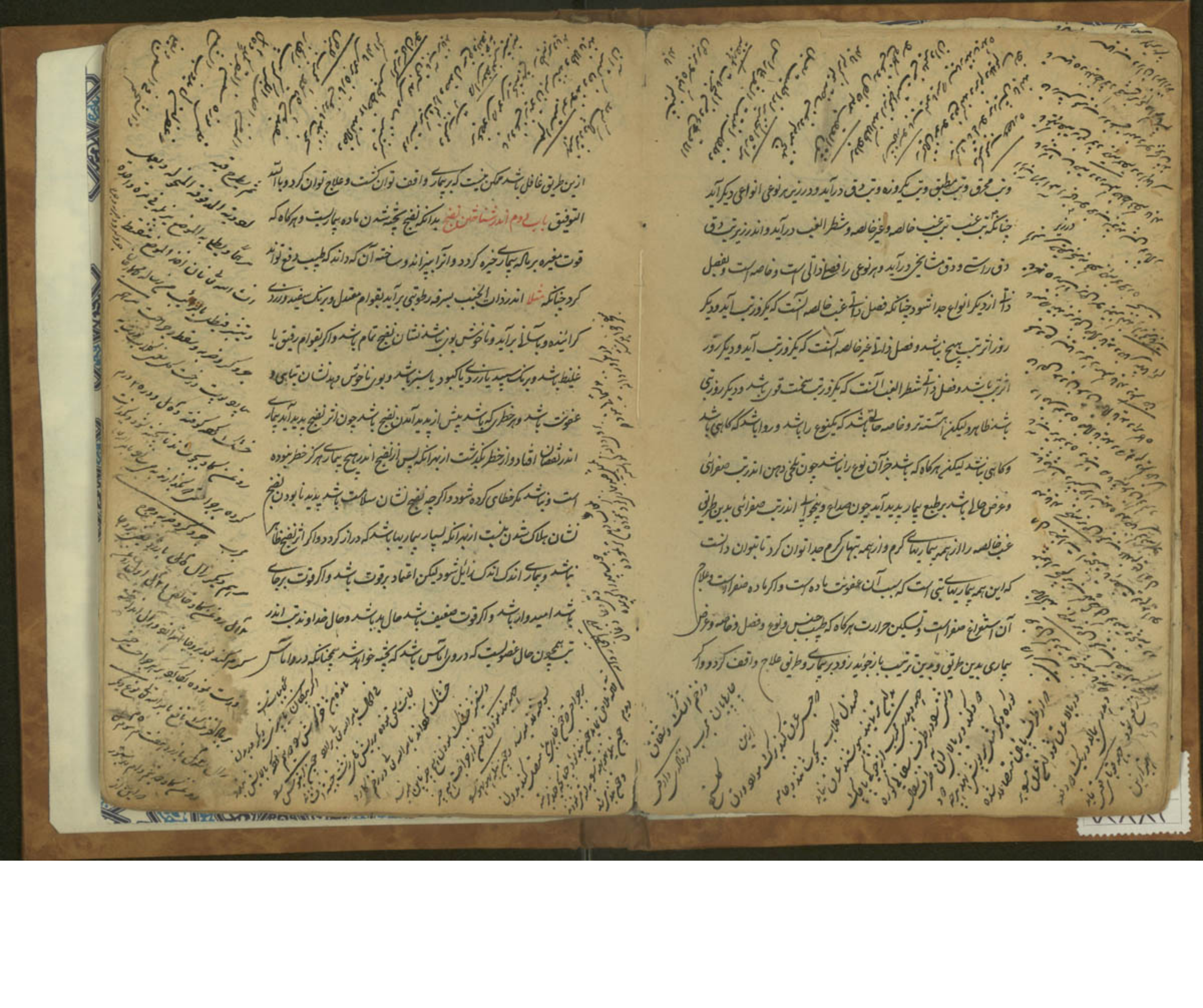
طبیب گوید بیماریست و بیماری جنس اعلی است و بیمار را علاج باید و تب بیماری

گرمست علاج بچیزی سرد باید کرد و بیماری گرم جنس خاص تر است از بهر آنکه بیماری سرد

باشد و گرم باشد و در زیر بیماری گرم و تبهای گرم و آماسهای گرم و درد سر گرم و غیر
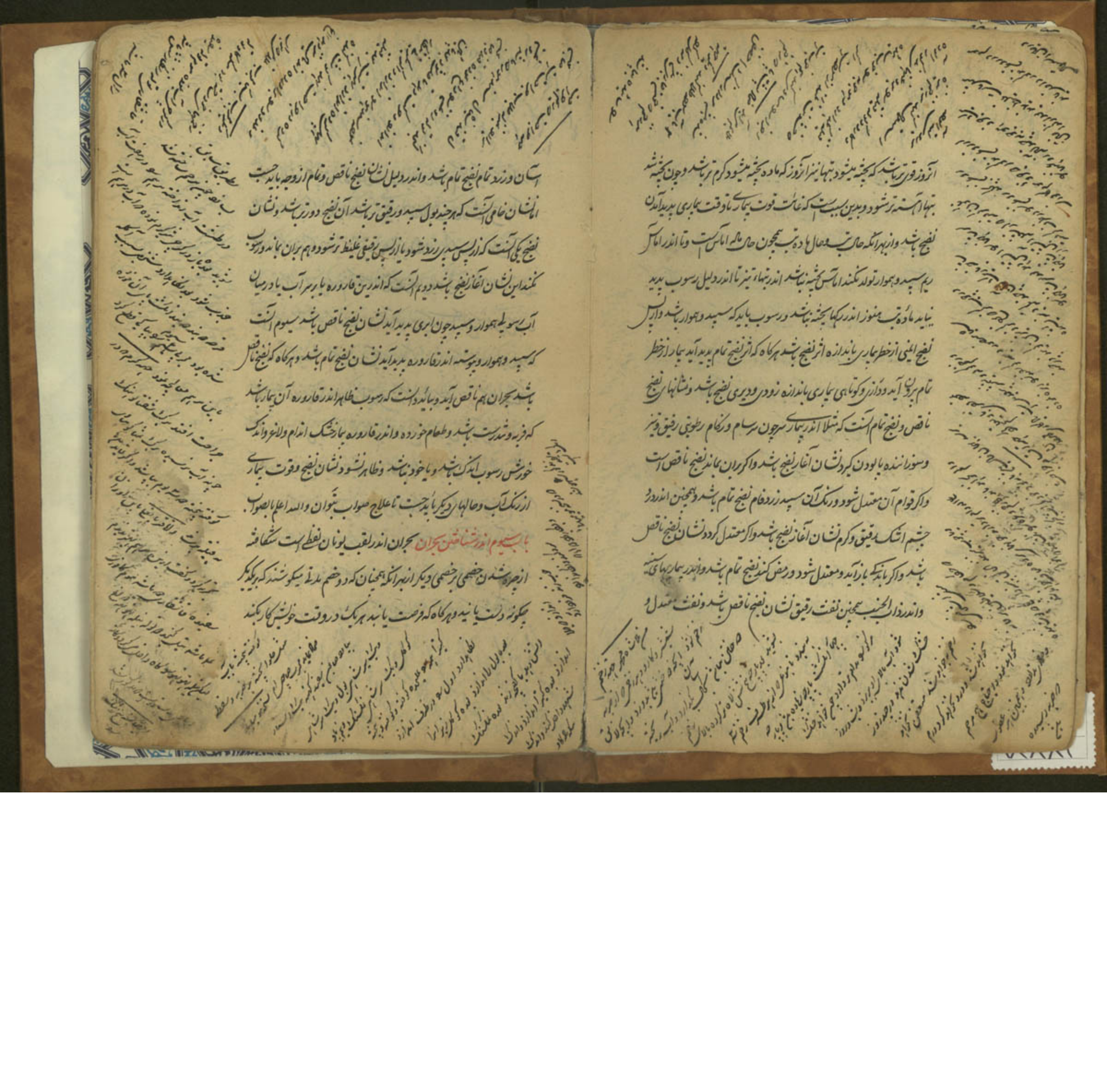
آن در آید این همه انواعست که در زیر بیماریهای گرم که جنس خاص تر است در آمده است

و در زیر این هر نوعی انواع دیگر آید چنانکه در زیر تب گرم تب غب خاصه و غیر خالصه



وتب محرق وتب مطبق وتب یکروزه وتب دق درآید و در زیر هر نوعی انواعی دیگر آید
چنانکه تب غب تب غب خالصه و غیر خالصه و شطر الغب درآید و اندر زیر تب دق
دق راست و دق مشایخ درآید و هر نوعی را فصل ذاتی است و خاصه است و بفصل
ذاتی از دیگر انواع جدا شود چنانکه فصل ذاتی غب خالصه آنست که یکروز تب آید و دیگر
روز اثر تب هیچ نباشد و فصل ذاتی غیر خالصه آنست که یکروز تب آید و دیگر روز
اثر تب باشد و فصل ذاتی شطر الغب آنست که یکروز تب سخت قوی باشد و دیگر روز تبی
باشد ظاهر ولیکن آهسته تر و خاصه حالتی باشد که یکنوع را باشد و روا باشد که گاهی باشد
و گاهی نباشد لیکن هرگاه که باشد جز آن نوع را نباشد چون تلخی دهن اندر تب صفراوی
و عرض حالی باشد بر طبع بیمار پدید آید چون صداع و تشنگی اندر تب صفراوی بدین طریق
غب خالصه را از همه بیماریهای گرم و از همه تبهای گرم جدا توان کرد تا بتوان دانست
که این همه بیماریهای تبی است که سبب آن عفونت ماده است و اگر ماده صفرا است علاج
آن استفراغ صفرا است و تسکین حرارت هرگاه که طبیب جنس و نوع و فصل و خاصه و عرض
بیماری بدین طریق و بدین ترتیب بازجوید زود بر بیماری و طریق علاج واقف گردد و اگر
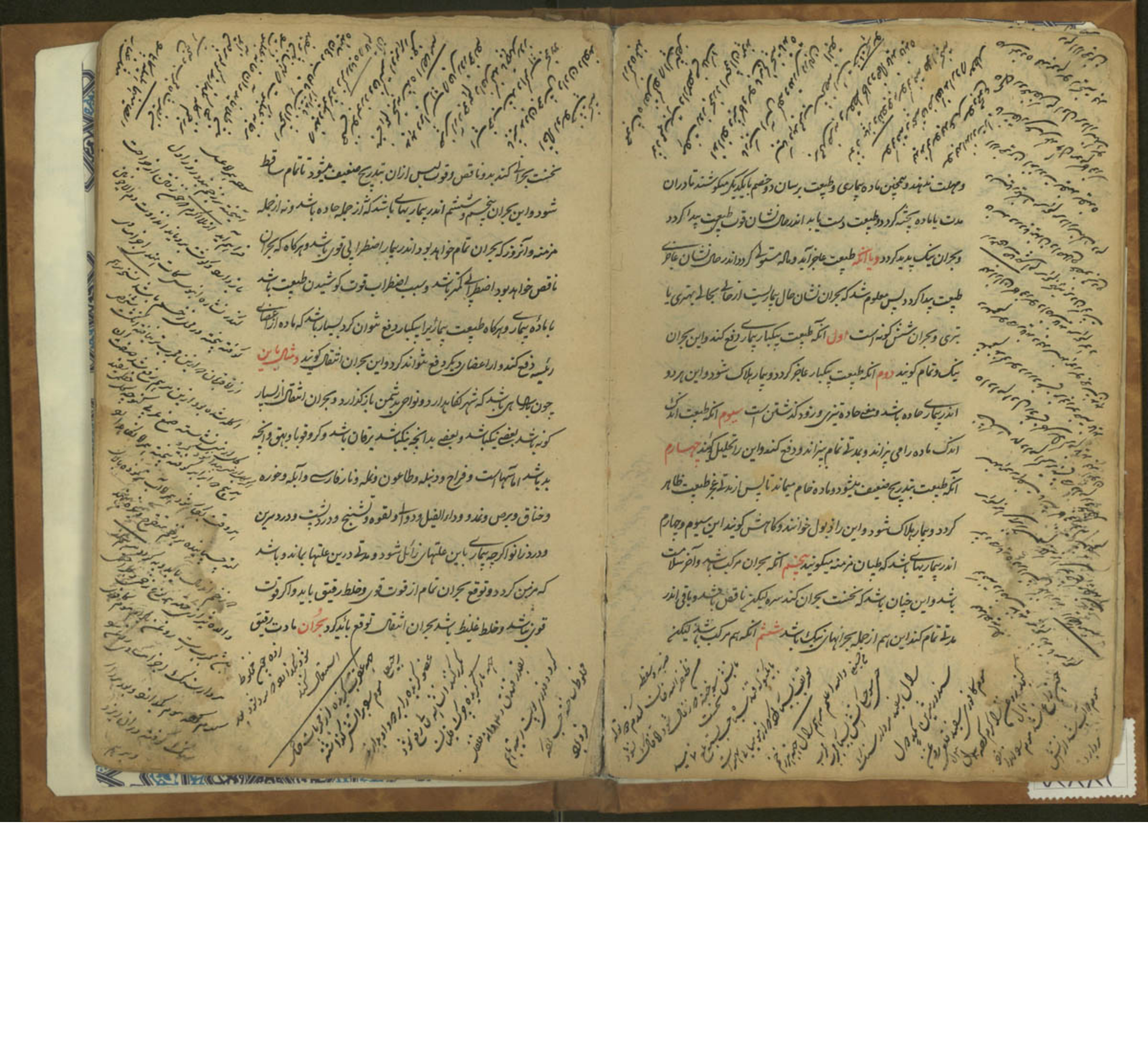
ازین طریق غافل باشد ممکن نیست که بر بیماری واقف توان گشت و علاج توان کرد و بالله
التوفیق **باب دوم اندر شناختن نضج** بدانکه نضج پخته شدن ماده بیماریست و هرگاه که
قوت مغیره بر ماده بیماری چیره گردد و آنرا بپزاند و ساخته آن کند که طبیب دفع تواند
کرد چنانکه **مثلا** اندر ذات الجنب بسرفه رطوبتی برآید بقوام معتدل و برنگ سفید و زردی
گراینده و بآسانی برآید و ناخوش بوی نباشد نشان نضج تمام باشد و اگر بقوام رقیق یا
غلیظ باشد و برنگ سپید یا زردی یا کبود یا سبز باشد و بوی ناخوش دهد نشان تباهی و
عفونت باشد و هر خطری که باشد پیش از پدید آمدن نضج باشد چون اثر نضج پدید آید بیماری
اندر نقصان افتاد و از خطر بگذشت از بهر آنکه پس از نضج اندر هیچ بیماری هرگز خطر نبوده
است و نباشد مگر خطای کرده شود و اگرچه نضج نشان سلامت باشد پدید نابودن نضج
نشان هلاک شدن نیست از بهر آنکه بسیار بیماریها باشد که دراز گردد و اگر اثر نضج ظاهر
نباشد و بیماری اندک اندک زائل شود لیکن اعتماد بر قوت باشد و اگر قوت بر جای
باشد امیدوار باشد و اگر قوت ضعیف باشد حال بد باشد و حال خداوند تب اندر
تب همچون حال خصومت که در روا آتش باشد که تا چه خواهد شد همچنانکه در روا آتش



از روز قوی‌تر باشد که پخته میشود تبها نیز از روز که ماده پخته میشود گرم‌تر باشد و چون پخته شد
تبها آهسته‌تر شود و بدین سبب است که عادت فوت بیماری تا وقت بحرانی پدید آمدن
نضج باشد و از بهر آنکه حال تب‌ها حال ماده تب همچون حال ماده آماس است و تا اندر آماس
ریم سپید و هموار تولد نکند آماس پخته نباشد اندر تبها نیز تا اندر دلیل رسوب پدید
نیاید ماده تب هنوز اندر رگها پخته نباشد و رسوب باید که سپید و هموار باشد و اول
نضج ایمنی از خطر بیماری باندازه اثر نضج باشد هرگاه که اثر نضج تمام پدید آید بیمار از خطر
تمام برون آید و درازی و کوتاهی بیماری باندازه زودی و دیری نضج باشد و نشانهای نضج
ناقص و نضج تمام آنست که مثلا اندر بیماری سر چون برسام و زکام رطوبتی رقیق و تیز
و سوزاننده با بودن کیرد نشان آغاز نضج باشد و اگر بران بماند نضج ناقص است
و اگر قوام آن معتدل شود و رنگ آن سپید زردفام نضج تمام باشد و همچنین اندر درد
چشم اشک رقیق و گرم نشان آغاز نضج باشد و اگر معتدل گردد نشان نضج ناقص
باشد و اگر باندکی باز آید و معتدل شود و رمض کند نضج تمام باشد و اندر بیماریهای سینه
و اندر ذات الجنب همچنین نفث رقیق نشان نضج ناقص باشد و نفث معتدل و
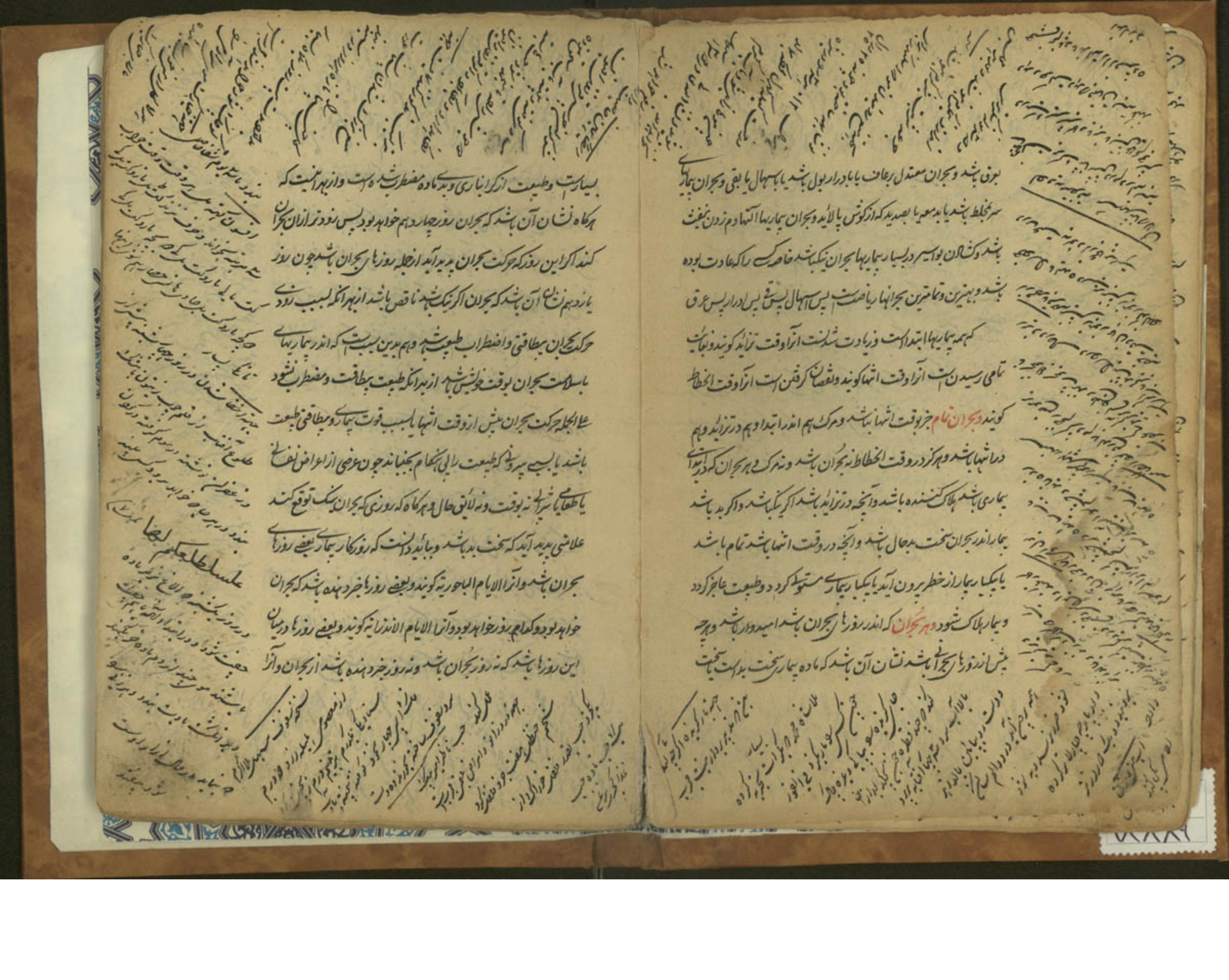
اسان و زود تمام نضج تمام باشد و اندر دلیل نشان نضج ناقص و تمام از وجه باید جست
اما نشان خامی آنست که هرچند بول سپید و رقیق‌تر باشد آن نضج دورتر باشد و نشان
نضج یکی آنست که از پس سپیدی زرد شود یا از پس رقیقی غلیظ‌تر شود و هم بران بماند و رسوب
نکند این نشان آغاز نضج باشد دوم آنست که اندرین قاروره یا بر سر آب یا در میان
آب رسوبی هموار و سپید چون ابری پدید آید نشان نضج ناقص باشد سیوم آنست
که سپید و هموار و پیوسته اندر قاروره پدید آید نشان نضج تمام باشد و هرگاه که نضج ناقص
باشد بحران هم ناقص آید و باید دانست که رسوب ظاهر اندر قاروره آن بیمار باشد
که فربه و تندرست باشد و طعام خورده و اندر قاروره بیمار خشک اندام و لاغر و اندک
خورش رسوب اندک باشد و یا خود نباشد و ظاهر نشود نشان نضج و قوت بیماری
از رنگ آب و حالهای دیگر باید جست تا علاج صواب توان والله اعلم بالصواب.

باب سیوم اندر شناختن بحران بحران اندر لقب یونان لفظی است شکافته
از جره شدن خصمی بر خصمی دیگر از بهر آنکه همچنان که دو خصم بدانگه میکوشند که بر یکدیگر
چگونه دست یابند و هرگاه که فرصت یابند هر یک در وقت خویش کار بکنند



ومهلت ندهند و همچنین ماده بیماری و طبیعت بر سان دو خصم با یکدیگر میکوشند تا در ان
مدت یا ماده چیره گردد و طبیعت دست یابد اندر حال نشان قوت طبیعت پیدا گردد
و بحران نیک پدید گردد و یا آنکه طبیعت عاجز آید و ماده مستولی گردد اندر حال نشان عاجزی
طبیعت پیدا گردد پس معلوم شد که بحران نشان حال بیمار است از حالی بحالی بهتری یا
بتری و بحران شش گونه است اول آنکه طبیعت یکبار بیماری دفع کند و این بحران
نیک و تمام گویند دوم آنکه طبیعت یکبار عاجز گردد و بیمار هلاک شود و این هر دو
اندر بیماری حاده باشد و منفعت حاده تیزی و زود گذشتن است سیوم آنکه طبیعت اندک
اندک ماده را می پزاند و بمدتی تمام بپزاند و دفع کند و این را تحلیل گویند چهارم
آنکه طبیعت بتدریج ضعیف میشود و ماده خام میماند تا پس از مدتی عجز طبیعت ظاهر
گردد و بیمار هلاک شود و این را ذبول خوانند و کاهش گویند این سیوم و چهارم
اندر بیماریها باشد که طبیبان مزمنه میگویند پنجم آنکه بحران مرکب باشد و آخر سلامت
باشد و این چنان باشد که نخست بحران کند سره لیکن ناقص باشد و باقی اندر
مدتی تمام کند این هم از جمله بحرانهای نیک باشد ششم آنکه هم مرکب باشد لیکن
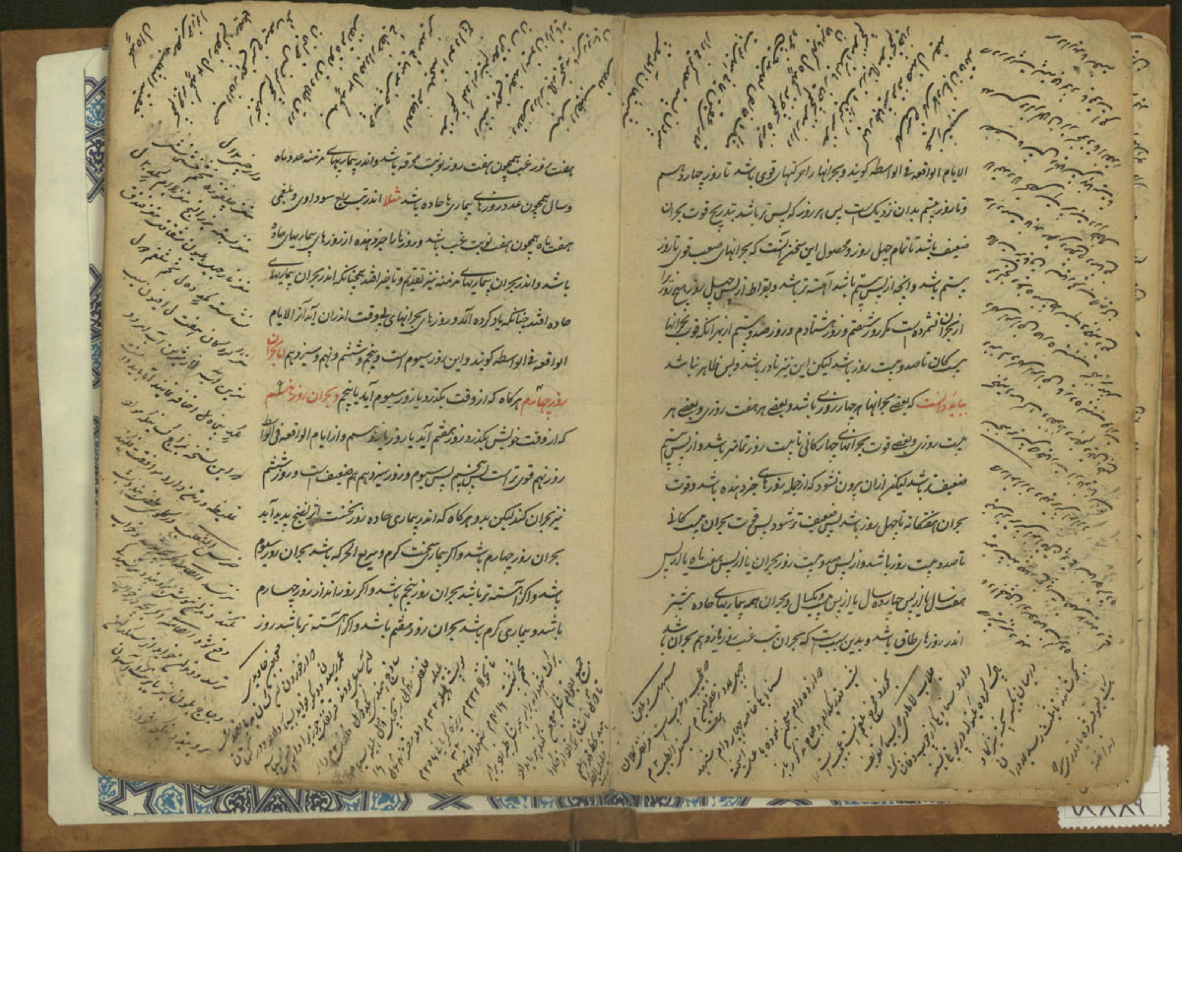
نخست بحرانی کند بد و ناقص و قوت پس ازان بتدریج ضعیف میشود تا تمام ساقط
شود و این بحران پنجم و ششم اندر بیماریها باشد که از جمله حاده باشد و نه از جمله
مزمنه و آنروز که بحران تمام خواهد بود اندر بیمار اضطرابی قوی باشد و هر گاه که بحران
ناقص خواهد بود اضطرابی کمتر باشد و سبب اضطراب قوت کوشیدن طبیعت باشد
با ماده بیماری و هر گاه طبیعت بیماری را یکبار دفع نتوان کرد بسیار باشد که ماده از اعضای
رئیسه دفع کند و از اعضاء دیگر دفع نتواند کرد و این بحران انتقال گویند و مثال این
چون پادشاهی باشد که شهر نگاه دارد و نواحی بدشمن باز گذارد و بحران انتقال از بسیار
گونه باشد بعضی نیک باشد و بعضی بد آنچه نیک باشد یرقان باشد و کر و قوبا و بهق و آنچه
بد باشد اما تباهات و خراج و دبیله و طاعون و نمله و نار فارسی و آبله و خوره
و خناق و برص و نقرس و داء الفیل و داء لقوه و تشنج و درد پشت و درد سرین
و درد زانو اگر چه بیمار باین علتها زایل شود و مدتی درین علتها بماند و باشد
که مزمن گردد و توقع بحران تمام از قوت قوی و خلط رقیق باید و اگر قوت
قوی باشد و خلط غلیظ باشد بحران انتقال توقع باید کرد بحران مادت رقیق



بوری باشد و بحران معتدل برعاف یا بادرار بول باشد یا باسهال یا بقی و بحران بیماری سر مخلط باشد یا بد معی یا بصدید که از گوش پالاید و بحران بیماریها آنها دم زدن بنفث باشد و کشاکش بواسیر در بسیار بیماریها بحران نیک باشد خاصه کسی را که عادت بوده باشد و بهترین و تمامترین بحرانها ریاضت است پس اسهال پس قی پس ادرار پس عرق

که همه بیماریها ابتدا است و زیادت شدنست از آن وقت تزاید گویند و بغایت تمامی رسیدن است از آن وقت انتها گویند و نقصان گرفتن است از آن وقت انحطاط گویند و بحران تمام جز بوقت انتها نباشد و مرگ هم اندر ابتدا و هم در تزاید و هم در انتها باشد و هرگز در وقت انحطاط نه بحران باشد و نه مرگ و هر بحران که در ابتدای بیماری باشد هلاک کننده باشد و آنچه در تزاید باشد اگر نیک باشد و اگر بد باشد بیمار اندر بحران سخت بدحال باشد و آنچه در وقت انتها باشد تمام باشد یا یکبار بیمار از خطر بیرون آید یا یکبار بیماری مستولی گردد و طبیعت عاجز گردد و بیمار هلاک شود و **هر بحران** که اندر روزهای بحران باشد امیدوار باشد و هر چه بیش از روزهای بحرانی باشد نشان آن باشد که ماده بیماری سخت بد است یا سخت
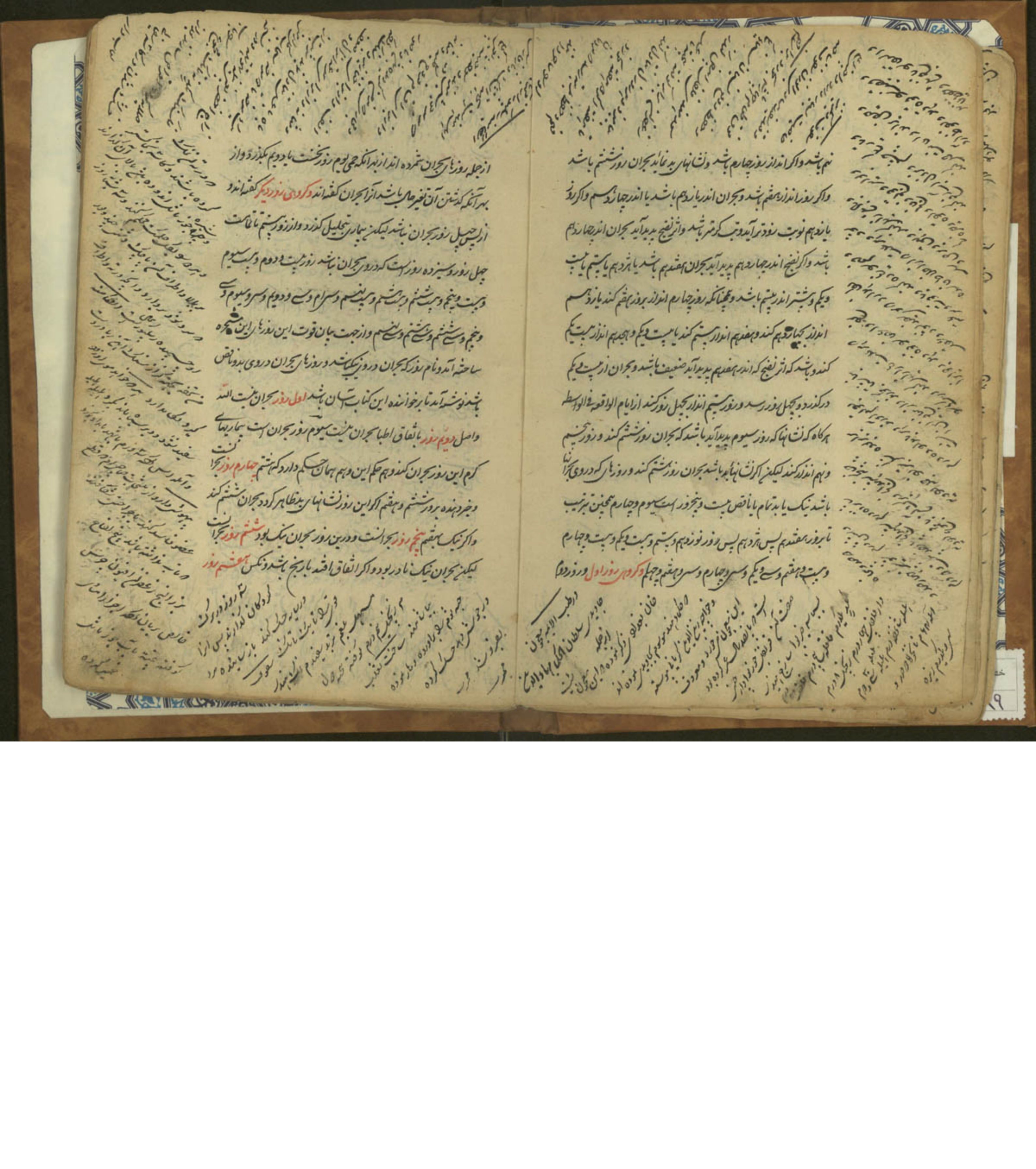
بسیار است و طبیعت از گرانباری و بدی ماده مضطرب شده است و از بهر آنست که هرگاه نشان آن باشد که بحران روز چهاردهم خواهد بود پس نخود تر از آن بحران کند اگر این روز که حرکت بحران پدید آید از جمله روزهای بحران باشد چون روز یازدهم نشان آن باشد که بحران اگر نیک باشد ناقص باشد از بهر آنکه بسبب زودی حرکت بحران بیطاقتی و اضطراب طبیعت باشد و هم بدین سبب است که اندر بیماریهای با سلامت بحران بوقت خویش باشد از بهر آنکه طبیعت بیطاقت و مضطرب نشود علی الجمله حرکت بحران پیش از وقت انتها یا بسبب قوت بیماری و بیطاقتی طبیعت باشد یا بسبب بیرونی که طبیعت را پیش از هنگام بجنباند چون عرضی از اعراض نفسانی یا طعامی یا شرابی نه بوقت و نه لایق حال و هرگاه که روزی که بحران نیک توقع کنند علامتی پدید آید که سخت بد باشد و باید دانست که روزگار بیماری بعضی روزهای بحران باشد و آنرا الایام الباحوریة گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشد که بحران خواهد بود و کدام روز خواهد بود و آنرا الایام الانذاریة گویند و بعضی روزها در میان این روزها باشد که نه روز بحران باشد و نه روز خبر دهنده باشد از بحران و آنرا



الایام الواقعه فی الواسطه گویند و بحرانها را اگر بیمار قوی باشد تا روز چهاردهم
و تا روز بیستم بدان نزدیک است پس هر روز که پس‌تر باشد بتدریج قوت بحران
ضعیف‌تر باشد تا تمام چهل روز و محصول این سخن آنست که بحرانها صعب‌تر قوی‌تر تا روز
بیستم باشد و آنچه از پس بیستم باشد آهسته‌تر باشد و بقراط از پس چهل روز هیچ روز را
از بحرانها نشمرده است مگر روز شصتم و روز هشتادم و روز صد و بیستم از بهر آنکه قوت بحرانها
یکبارگان تا صد و بیست روز باشد لیکن این نیز نادر باشد و بس ظاهر نباشد

باید دانست که بعضی بحرانها هر چهار روزی باشد و بعضی هر هفت روزی و بعضی هر
بیست روزی و بعضی قوت بحرانهای چهارگانی تا بیست روز تمامتر باشد و از پس بیستم
ضعیف‌تر باشد لیکن از آن بیرون نشود که از جمله روزهای خبر دهنده باشد و قوت
بحران هفتگانه تا چهل روز باشد از پس ضعیف‌تر شود پس قوت بحران بیستگانه
تا صد و بیست روز باشد و از پس صد و بیست روز بحران یا از پس هفت ماه یا از پس
هفت سال یا از پس چهارده سال یا از پس بیست و یک سال و بحران همه بیماریهای حاده نیز
اندر روزهای طاق باشد و بدین سبب است که بحران تب غب روز یازدهم بحران باشد

هفت روز غب همچون هفت روز نوبت محرقه باشد و اندر بیماریهای مزمنه عدد ماه
و سال همچون عدد روزهای بیماریهای حاده باشد مثلا اندر تب ربع سوداوی و بلغمی
هفت ماه همچون هفت نوبت غب باشد و روزها را خبر دهنده از روزهای بیماریهای حاده
باشد و اندر بحران بیماریهای مزمنه نیز تقدیم و تاخیر افتد همچنانکه اندر بحران بیماریهای
حاده افتد چنانکه یاد کرده آمد و روزهای بحرانهای بی‌وقت اندر آن آید آنرا الایام
الواقعه فی الواسطه گویند و این روز سیوم است و پنجم و ششم و نهم و سیزدهم اما بحران
روز چهارم هرگاه که از وقت بگذرد یا روز سیوم آید یا پنجم و بحران روز هفتم
که از وقت خویش بگذرد روز هشتم آید یا روز یازدهم و از ایام الواقعه فی الواسطه
روز نهم قوی‌تر است از جمله پس سیوم و روز سیزدهم هم ضعیف است و روز ششم
نیز بحران کند لیکن بد و هرگاه که اندر بیماری حاده روز نخست آثار نضج پدید آید
بحران روز چهارم باشد و اگر بیماری سخت گرم و سریع الحرکه باشد بحران روز سیوم
باشد و اگر آهسته‌تر باشد بحران روز پنجم باشد و اگر نضج اندر روز چهارم
باشد و بیماری گرم باشد بحران روز هفتم باشد و اگر آهسته‌تر باشد روز



نیم باشد و اگر انداز روز چهارم باشد و نشانهای بد نماید بحران روز ششم باشد
و اگر روز انداز هفتم باشد و بحران اندر یازدهم باشد یا اندر چهاردهم و اگر روز
یازدهم نوبت زودتر آید و تب گرمتر باشد و اثر نضج پدید آید بحران اندر چهاردهم
باشد و اگر نضج اندر چهاردهم پدید آید بحران هفدهم باشد یا هژدهم یا بیستم یا بیست
و یکم و بیشتر اندر بیستم باشد و همچنانکه روز چهارم انداز بروز هفتم کند یازدهم
انداز چهاردهم کند و هفدهم انداز بیستم کند یا بیست و یکم و هجدهم انداز بیست و یکم
کند و باشد که اثر نضج که اندر هفدهم پدید آید ضعیف باشد و بحران از بیست و یکم
درگذرد و بچهل روز رسد و روز بیستم انداز بچهل روز کند از ایام الواقعه فی الواسطه
هرگاه که نشانها که روز سیوم پدید آید باشد که بحران روز ششم کند و روز پنجم
و نهم انداز کند لیکن اگر نشانها بد باشد بحران روز ششم کند و روزهای که در وی بحرانها
باشد نیک یا بد تمام یا ناقص بیست و بحرور است سیوم و چهارم همچنین بترتیب
تا بروز هفدهم پس هژدهم پس بروز نوزدهم و بیستم و بیست و یکم و بیست و چهارم
و بیست و هفتم و سی و یکم و سی و چهارم و سی و هفتم و چهلم وگروهی روز اول و روز دوم

از جمله روزهای بحران شمرده اند از بهر آنکه چون یوم روز نخست یا دوم بگذرد و از
بهر آنکه گذشتن آن تغیرحال باشد آن را بحران گفته اند وگروهی روز دیگر گفته اند و
از پس چهل روز بحران باشد لیکن بیماری بتحلیل گذرد و از روز بیستم تا تمامت
چهل روز و سیزده روز است که در وی بحران باشد روز بیست و دوم و بیست و سیوم
و بیست و پنجم و بیست و ششم و بیست و هشتم و بیست و نهم و سی ام و سی و دویم و سی و سیوم و سی
و پنجم و سی و ششم و سی و هشتم و سی و نهم و از جهت بیان قوت این روزها را این شجره
ساخته آمد و نام روز که بحران در روز نیک باشد و روزهای بحران در وی بد و ناقص
باشد نوشته آمد تا بر خواننده این کتاب آسان باشد اول روز بحران بغیت الله
واصل دویم روز باتفاق اطبا بحران نیست سیوم روز بحران است بیماریهای
گرم این روز بحران کند و هم حکم این و هم همان حکم دارد که هشتم چهارم روز بحرا
و خبر دهنده بروز ششم و هفتم اگر این روز نشانهای بد ظاهر گردد بحران ششم کند
و اگر نیک باشد هفتم پنجم روز بحران است و در این روز بحران نیک بود ششم روز بحران است
لیکن بحران نیک نادر بود و اگر اتفاق افتد با رنج باشد و عکس هفتم روز
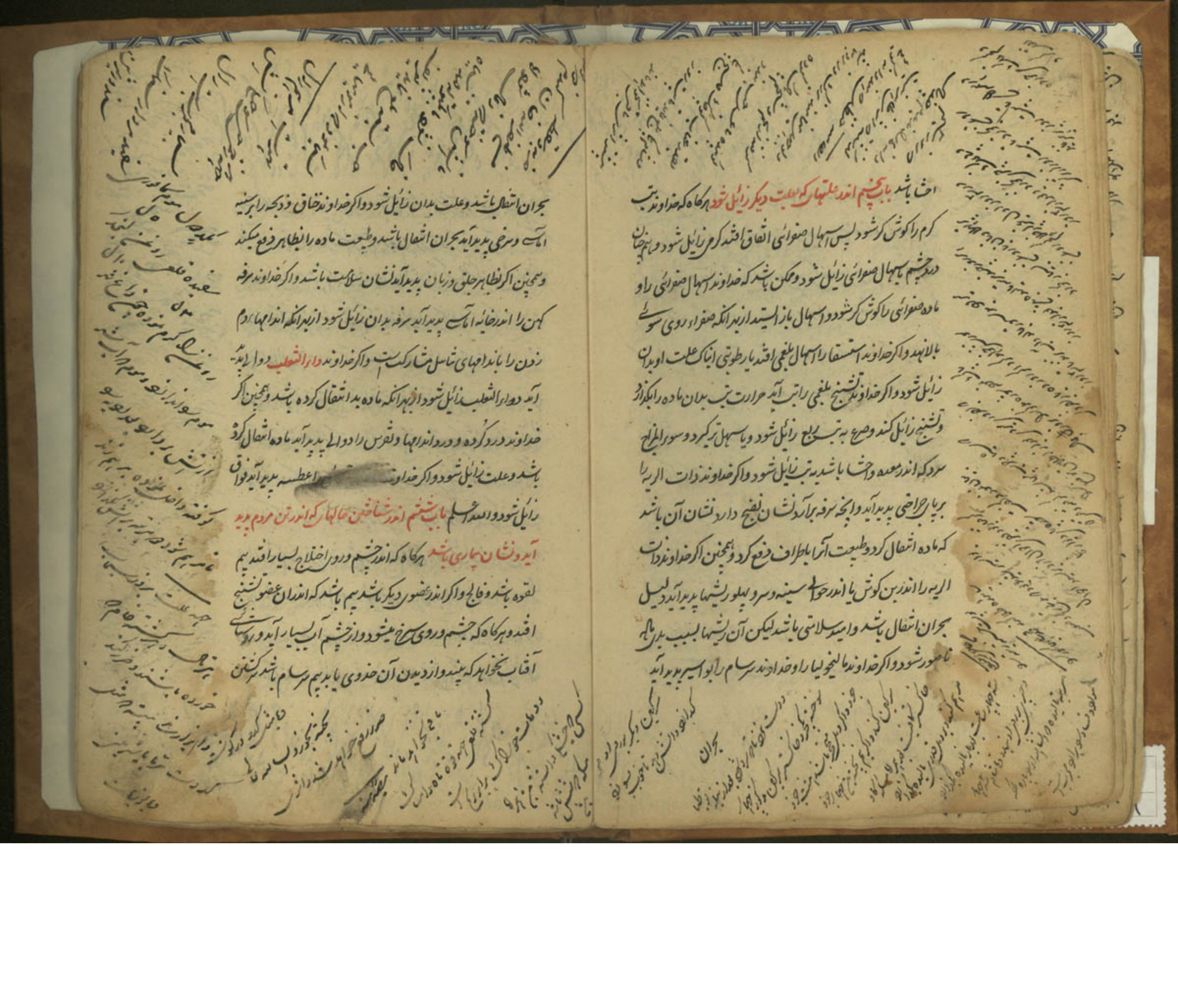

بحرانست اگر وضد روز ششم است و بحران این تمام ولی برنج بود هشتم روز بحرانست
اگر باد ر کند نیک نبود نهم روز بحرانست وحکم روز سیوم و پنجم است وخبر دهنده
است از روز یازدهم چنانچه خبر دهنده است روز چهارم از روز ششم و هفتم روز
هم همچنان روز هشتم است یازدهم روز بحرانست وخبر دهنده از روز چهاردهم
و دوازدهم هم حکم دهم و هشتم دارد بعینه سیزدهم روز نه از آن که نیک باشد
ونه از آنکه بد باشد میانه است چهاردهم روز بحرانست و از پس هفتم قوی تر
ازین نیست پانزدهم درین روز بحران نباشد و اگر باشد نیک نباشد
شانزدهم حکم روز هشتم وحکم روز دهم دارد هفدهم بحرانست وخبر دهنده
از بیست و یکم باشد هژدهم اگر بحران کند از هفدهم باشد و نیک نباشد نوزدهم
درین روز بحران نباشد و اگر باشد نیک نباشد بیستم از پس چهاردهم هیچ روزی قوی
تر ازین روز نیست و بحرانست بیست و یکم روز بحرانست لیکن اندر بیستم
قوی تر باشد بیست و دوم نه از جمله روزهای بحرانست این روز بیست و سوم
همان حکم دارد که روز بحران نیست بیست و چهارم روز بحرانست و از پس بیست

روز هیچ روز بدین قوت نیست بیست و پنجم این روز از روزهای بحران نیست
البته بیست و ششم روز بحران نیست وحکم اطبا بر آنست بیست و هفتم روز بحرانست
وبعد بیست چهارم بدین قوت نیست بیست و هشتم حکم بیست و ششم دارد و بحران
نیست البته بیست و نهم این روز حکم بحران نفرموده اند و نیست سی ام هم روز
بحران نیست این روز هیچ معنی سی و یکم این روز بحرانست بحکم اطبا یک
سی و دوم روز بحران نیست البته واصلا سی و سوم از روز بحران نیست و
درست سی و چهارم از جمله روزهای بحرانست البته سی و پنجم از جمله روزهای بحران
نیست و نبود سی و ششم از جمله روزهای بحران نیست و نبوده سی و هفتم درین روز
حکم بحرانست اصلا البته سی و هشتم از جمله روزهای بحران نیست سی و نهم از
روزهای بحران نیست چهلم این روز بحران است و آنچه پس ازین باشد ضعیف
باشد البته و هر بحرانی که پس ازین باشد ضعیف باشد چون یاد کرده آمده است
که نامهای روز بحران و غیر بحرانی و قوت روزهای آن و ضعف آن یعنی
هیچ اندیشه ازین مشجره معلوم گردد که روزهای که در وی بحرانهای تمام
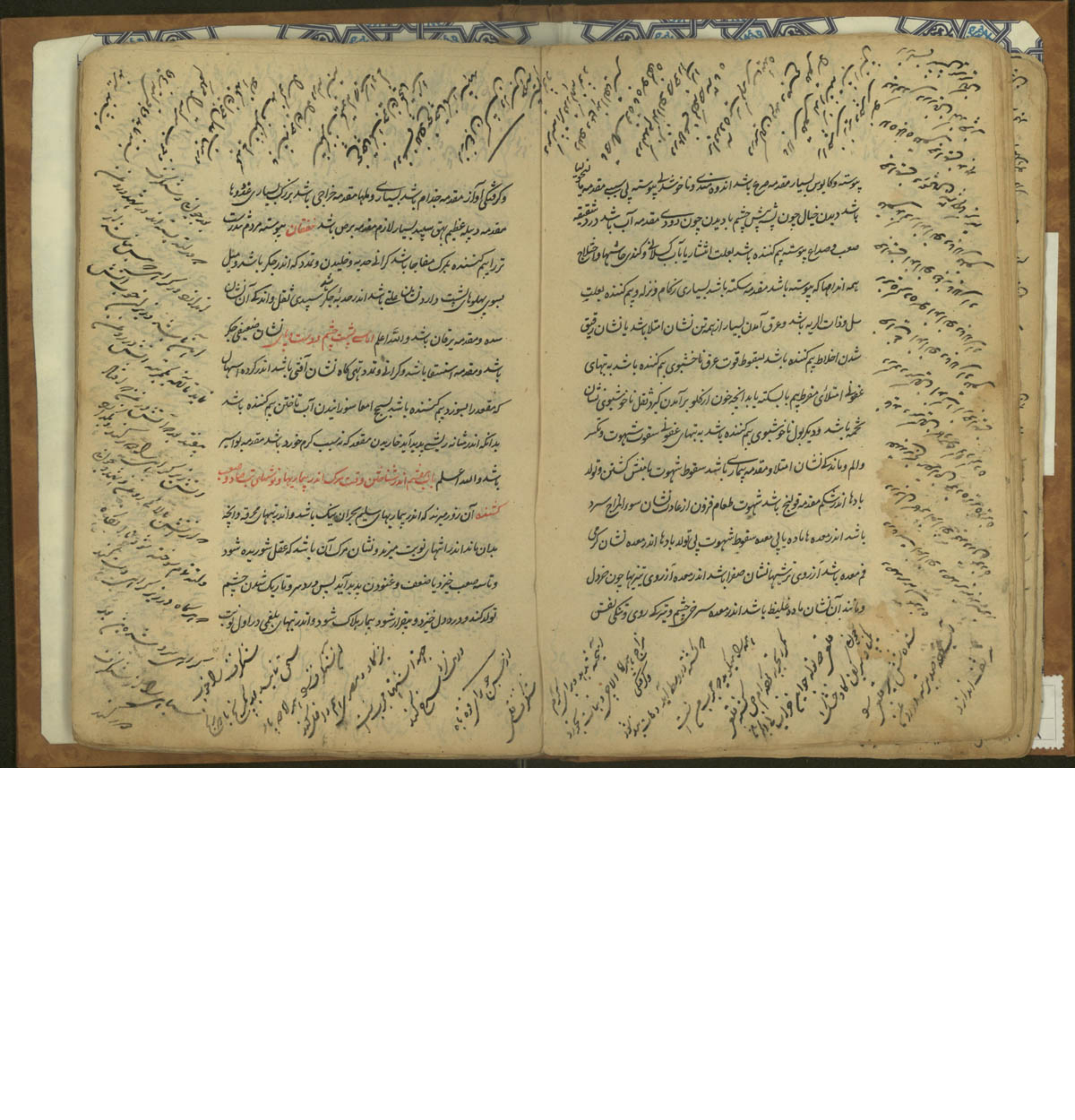


وتنگ باشد کدام است واندر روز چهارم است وهفتم وچهاردهم وبیستم وبیست ویکم
وبیست وچهارم وبیست وهفتم وسی ویکم وسی وچهارم وسی وهفتم وچهلم
جمله یازده روز باشد وازروزها که گاهی درروی بحران باشد وگاهی نه کدام
است وچند است وآن روز سیوم است وپنجم ونهم ویازدهم وسیزدهم وهفدهم
واین جمله شش باشد وروزها که درروی بحران ناقص باشد یا نباشد یا رنج
وباخطر کدام است وچند است واگر روز ششم است وهشتم ودهم ودوازدهم
وپانزدهم وشانزدهم وهژدهم ونوزدهم وجمله هشت روز باشد وروزهای که
درروی بحران نباشد آن بیست ودویم است وبیست وسیوم وبیست وپنجم
وبیست وششم وبیست وهشتم وبیست ونهم وسی ام وسی ودویم وسی وسیوم
وسی وپنجم وسی وششم وسی وهشتم وسی ونهم جمله سیزده روز باشد مبلغ سی وهشت
روز وحکم روز اول ودویم تمام است چهل روز یاد کرده آمده است والله اعلم
بالصواب باب چهارم اندر علامت امیدواری وسلامت هرگاه که بیمار
برپهلو تواند خفت رود وبه پشت باز نخفتد واندر بستر نشیب فرو نرود وخود

ازپهلو بدیگر پهلو تواند گشت وبران شکل خسبد که در تندرستی عادت داشته
است این حد نشان قوت طبیعت است وامیدوار باشد خاصه که دم زدن
بیمار طبیعی باشد ونبض قوی واگر بیماری پرهیزی کند وبیماری زیادت نشود نشان
درست باشد از قوت طبیعت امیدواری وخواب یافتن بشب وبامداد
که ازخواب بیدار شود آسوده تن بود وحاسها درست نظر همچون نظر تندرستان
نشان سلامت دماغ باشد وعطسه از پس سرسام نشان پاک شدن
دماغ باشد وثبات ورنگ وروی برحال خویش بودن نشانهای بهی بیمار باشد
خاصه اگر دیگر نشانها نشان سلامت باشد وهمواری حرارت تب اندر همه
تن نشان سلامت از بهر آنکه معلوم گردد که در احشا آماسی نیست اندر تب
مطبقه نافض بروز بحران نشان پاک شدن عروق باشد از عفونت واندر
تب صفرائی تبثرها که آنرا تبخال گویند نشان خیر باشد واندر تبهای گرم رعاف
دقی واسهال وادرار بول وعروق اندر روز بحران نشان سلامت باشد
واندر همه بیماریها شهوت طعام نشان قوت معده وسلامت جگر ودیگر
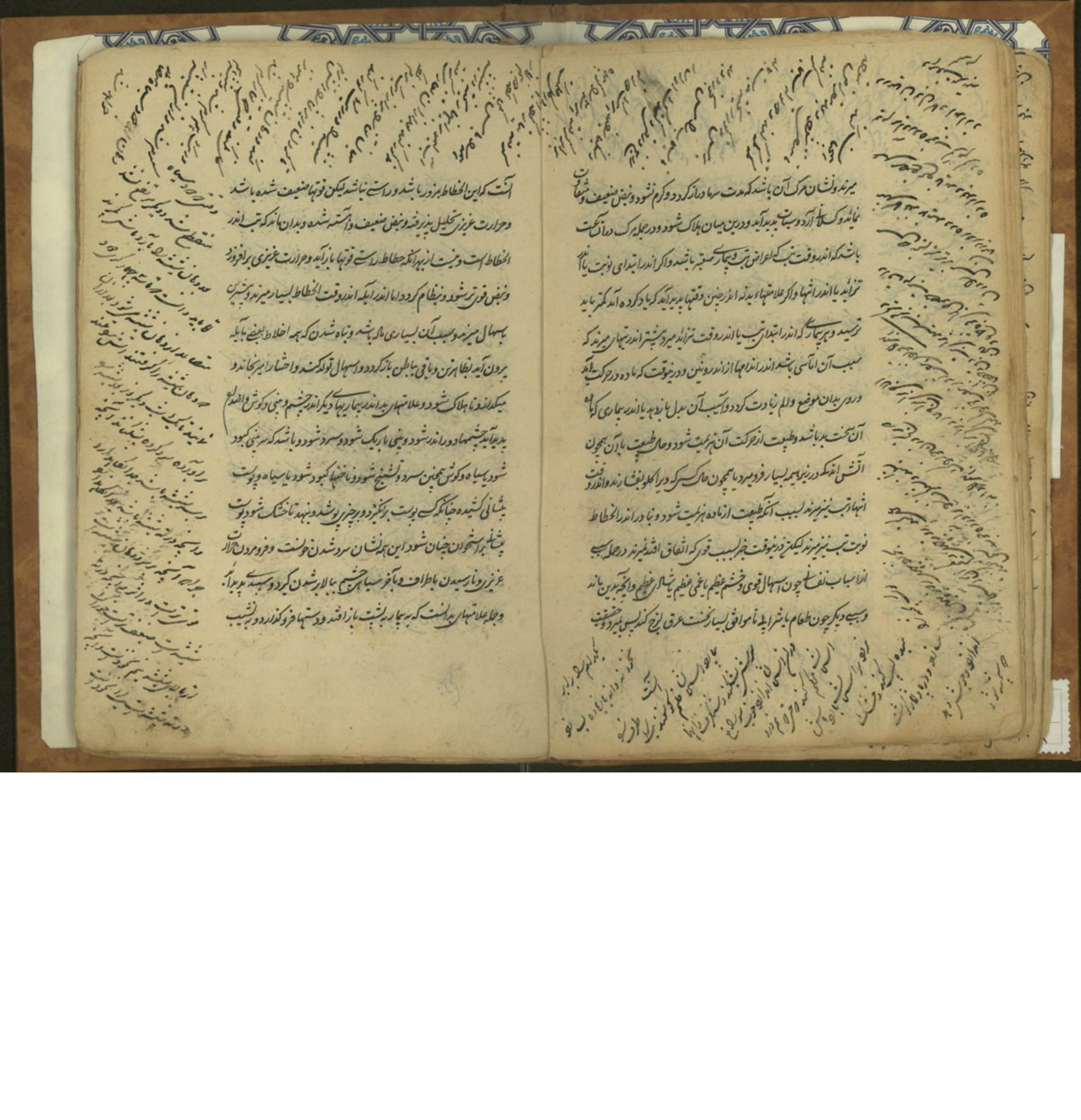


احت باشد **باب پنجم اندر علتهایی که بعلت دیگر زایل شود** هرگاه که خداوند تب
گرم را گوش کر شود پس اسهال صفرائی اتفاق افتد کری زایل شود و همچنان
درد چشم باسهال صفرائی زایل شود و ممکن باشد که خداوند اسهال صفرائی را و
ماده صفرائی را گوش کر شود و اسهال باز ایستد از بهر آنکه صفرا روی سوی
بالا نهد و اگر خداوند استسقا را اسهال بلغمی افتد یا رطوبتی از ناف علت او بدان
زایل شود و اگر خداوند تشنج بلغمی را تب آید حرارت تب بدان ماده را بگدازد
و تشنج زایل کند و صرع به تب ربع زایل شود و یا سهال ترکیرد و سوء المزاج
سرد که اندر معده و احشا باشد به تب زایل شود و اگر خداوند ذات الریه را
بر پای جراحتی پدید آید و آنچه سرفه بر آید نشان نضج دارد نشان آن باشد
که ماده انتقال کرد و طبیعت آنرا باطراف دفع کرد و همچنین اگر خداوند ذات
الریه را اندر بن گوش یا اندر حوالی سینه و سر و پهلو ریشها پدید آید دلیل
بحران انتقال باشد و امید سلامتی باشد لیکن آن ریشها بسبب بد باشد
ناصور شود و اگر خداوند مالیخولیا را و خداوند سرسام را بواسیر پدید آید

بحران انتقال باشد و علت بدان زایل شود و اگر خداوند خناق و ذبحه را بر سینه
آماس و سرخی پدید آید بحران انتقال باشد و طبیعت ماده را بظاهر دفع میکند
و همچنین اگر بظاهر حلق و زبان پدید آمدن آن سلامت باشد و اگر خداوند سرفه
کهن را اندر خایه آماس پدید آید سرفه بدان زایل شود از بهر آنکه اندامهای دم
زدن را با اندامهای تناسل مشارکت است و اگر خداوند **داء الثعلب** دوالی پدید
آید داء الثعلب زایل شود از بهر آنکه ماده بدان انتقال کرده باشد و همچنین اگر
خداوند درد گرده و درد اندامها و نقرس را دوالی پدید آید ماده انتقال کرده
باشد و علت زایل شود و اگر خداوند [illegible] را عطسه پدید آید فواق
زایل شود والله اعلم **باب ششم اندر شناختن حالها که اندر تن مردم پدید
آید و نشان بیماری باشد** هرگاه که اندر چشم و روی اختلاج بسیار افتد بیم
لقوه باشد و فالج و اگر اندر عضوی دیگر باشد بیم باشد که اندر آن عضو تشنج
افتد و هرگاه که چشم و روی سرخ میشود و از چشم آب بسیار آید و روشنائی
آفتاب نخواهد که بیند و از دیدن آن حذر کند یا بد بیم سرسام باشد [illegible]



پیوسته و کابوس بسیار مقدمه صرع باشد اندوه شدنی و ناخوش دلی پیوسته بی سبب مقدمه مالیخولیا
باشد دیدن خیال چون پشه پیش چشم یا دیدن چون دودی مقدمه آب باشد درد شقیقه
صعب و صداع پیوسته بیم کننده باشد بعلت انتشار یا آب کسلانی و کندی حاسها و اختلاج
همه اندامها که پیوسته باشد مقدمه سکته باشد بسیاری زکام و نزله بیم کننده بعلت
سل و ذات الریه باشد و عرق آمدن بسیار از همه تن نشان امتلا باشد یا نشان رقیق
شدن اخلاط بیم کننده باشد بسقوط قوت عرق ناخوشبوی بیم کننده باشد به تبهای
عفونی امتلائی مفرط بیم بالسکته باید انچه خون از گلو بر آمدن گیرد و ثقل ناخوشبوی نشان
تخمه باشد و دیگر بول ناخوشبوی بیم کننده باشد به تبهای عفونی سقوط شهوت و تکسر
والم و ماندگی نشان امتلاء و مقدمه بیماری باشد سقوط شهوت با منش گشتن و تولد
بادها اندر شکم مقدمه قولنج باشد شهوت طعام فزون از عادت نشان سوء المزاج سرد
باشد اندر معده یا ماده یا بی معده سقوط شهوت بی تولد بادها اندر معده نشان گرمی
معده باشد آرزوی ترشیها نشان صفرا باشد اندر معده آرزوی تیزیها چون خردل
و مانند آن نشان ماده غلیظ باشد اندر معده سرخی چشم و تیرگی روی و تنگی نفس

و گرفتگی آواز مقدمه جذام باشد بسیاری ولعها مقدمه خراجی باشد بزرگ بسیاری غشیها
مقدمه دبیله عظیم بهق سپید بسیار لازم مقدمه برص باشد **خفقان** پیوسته مردم تندرست
ترا بیم کننده بمرگ مفاجا باشد گرانی حدبه و خلیدن و تمدد که اندر جگر باشد و میل
بسوی پهلوها و پشت دارد نشان علتی باشد اندر حدبه جگر سپیدی ثقل و اندکی آن نشان
سده و مقدمه یرقان باشد والله اعلم **آماس پشت چشم و دست و پای** نشان ضعیفی جگر
باشد و مقدمه استسقا باشد و گرانی و تمدد تهی گاه نشان آفتی باشد اندر گرده اسهال
که مقعد را بسوزد بیم کننده باشد بسحج امعا سوزانیدن آب تاختن بیم کننده باشد
بدانکه اندر مثانه ریشی پدید آید خاریدن مقعد که نه سبب کرم خورد باشد مقدمه بواسیر
باشد والله اعلم **باب هفتم اندر شناختن وقت مرگ اندر بیماریها و نشانهای تباه و صعب**
کشنده آن روز میرند که اندر بیماریهای سلیم بحران نیک باشد و اندر تبهای محرقه و آنچه
بدان ماند اندر اشتهار نوبت میرند و نشان مرگ آن باشد که عقل شوریده شود
و تاسه صعب خیزد یا ضعف و غنودن پدید آید لبس و سدر و تاریک شدن چشم
تولد کند و درد دل خیزد و بیقرار شود بیمار هلاک شود و اندر تبهای بلغمی در اول نوبت



میرند و نشان مرگ آن باشد که مدت سرما دراز گردد و گرم نشود و نبض ضعیف و متفاوت
نماند و کسلانی آرد و سبات پدید آید و درین میان هلاک شود و در جمله مرگ در آن ساعت
باشد که اندر وقت تب که اعراض تب و بیماری معتبر باشد و اگر اندر ابتدای نوبت یا اندر
تزاید یا اندر انتها و اگر علامتها بدنه اندر چنین وقتها پدید آید که یاد کرده آمد کمتر باید
ترسید و هر بیمار که اندر ابتدای تب یا اندر وقت تزاید میرد بیشتر اندر تبهای میرند که
سبب آن اماسی باشد اندر اندامها از اندرونین و درین وقت که ماده در حرکت آید
و روی بدان موضع و الم زیادت گردد و آسیب آن سبل بازدهد یا اندر بیماری که ماده
آن سخت بد باشد و طبیعت از حرکت آن هزیمت شود و حال طبیعت با آن همچون
آتش اندکی در زیر هیمه بسیار فرو میرد یا همچون حال کسی که ویرا الکلوبغث زند و اندر وقت
انتهای تب نیز میرند بسبب آنکه طبیعت از ماده هزیمت شود و نادر اندر انحطاط
نوبت تب نیز میرند لیکن درین وقت جز بسبب قوی که اتفاق افتد نمیرند در جمله سبب
از اسباب نفسانی چون اسهال قوی و خشم عظیم یا غمی عظیم یا شادی عظیم و آنچه بدین ماند
و سببی دیگر چون طعام یا شرابی ناموافق بسیار یا حرکت عرق لزج کند پس بمیرد و حقیقت

آنست که این انحطاط بزور باشد و راستی نباشد لیکن قوتها ضعیف شده باشد
و حرارت غریزی تحلیل پذیرفته و نبض ضعیف و آهسته شده و بدان ماند که تب اندر
انحطاط است و نیست از بهر آنکه انحطاط راستی قوتها باز آید و حرارت غریزی برافروزد
و نبض قوی تر شود و بنظام گردد اما اندر آنکه اندر وقت انحطاط بسیار میرند و بیشترین
باسهال میرند و سبب آن بسیاری ماده باشد و تباه شدن که همه اخلاط بعضی با آبله
بیرون آید بظاهر تن و باقی بباطن باز گردد و اسهال تولد کند و احشا را بیرنجاند و
میگدازد تا هلاک شود و علامتهای بد اندر بیماریها دیگر اندر چشم و بینی و گوش و اضلاع
پدید آید چشمها دور اندر شود و بینی باریک شود و سرد شود و باشد که سر بینی کبود
شود یا سیاه و گوش همچنین سرد و تشنج شود و ناخنها کبود شود یا سیاه و پوست
پیشانی کشیده چنانکه کسی پوست برانگیزد و بر چیزی پوشد و بنهد تا خشک شود و پوست
پیشانی بر استخوان چنان شود این همه نشان سرد شدن حرارت و فرو مردن حرارت
غریزی و نارسیدن باطراف و بآخر سیاهی چشم بالا بر شدن گیرد و سپیدی پدید آید
و جمله علامتهای بد آنست که بیمار به پشت باز افتد و دستها فرو گذارد و به نشیب



فرود آید اندر بستر و دندان بر هم ساید و صریر کند و بعضی را باشد که از زمین بر جهد و دندانها
که پوشیده بودی برهنه شود و چشمها گشاده بماند و بعضی باشد که بدست حرکت کردن گیرد
چنانکه کسی مگس بتشی خشم همی بیند و بعضی انگشت بر دیوار می مالد چنانکه کسی کاه از دیوار
برون کند و بعضی انگشت بر جامه می مالند چنانکه کسی زیرا از جامه بر چیند این همه علامتها
بد است و نشان نزدیک بوقت مرگ بخش دوم از خفی علائی در علم این بخش ازین
کتاب مشتمل است بر هفت مقالت و اندر هر مقالتی و هر بابی نکتی که از آن باب مقصود
آن نکته باشد که در بیشتر کتابها اگر گویند بیابند و غرض اهل علم و اهل تحصیل از مطالعه
کتب آن نکتها باشد هر یکی بشرحی که این کتاب را لایق باشد یاد کرده آمده است
چنانکه مقصود مفهوم گردد و هیچ چیزی بر وی پوشیده نماند والله اعلم فهرست بابهای مقالت
نخستین اندر وصیتهاست که طبیب را گوش بدان باید داشت مقالت دوم
اندر علاج بیماری اندامها از سر تا پای و آن هجده بابست باب اول اندر بیماری
سر و بیماریهای دماغ باب دوم اندر بیماری چشم باب سیوم اندر بیماریهای گوش
باب چهارم اندر بیماریهای بینی باب پنجم اندر بیماری زبان و دهان و حنجره و خناق
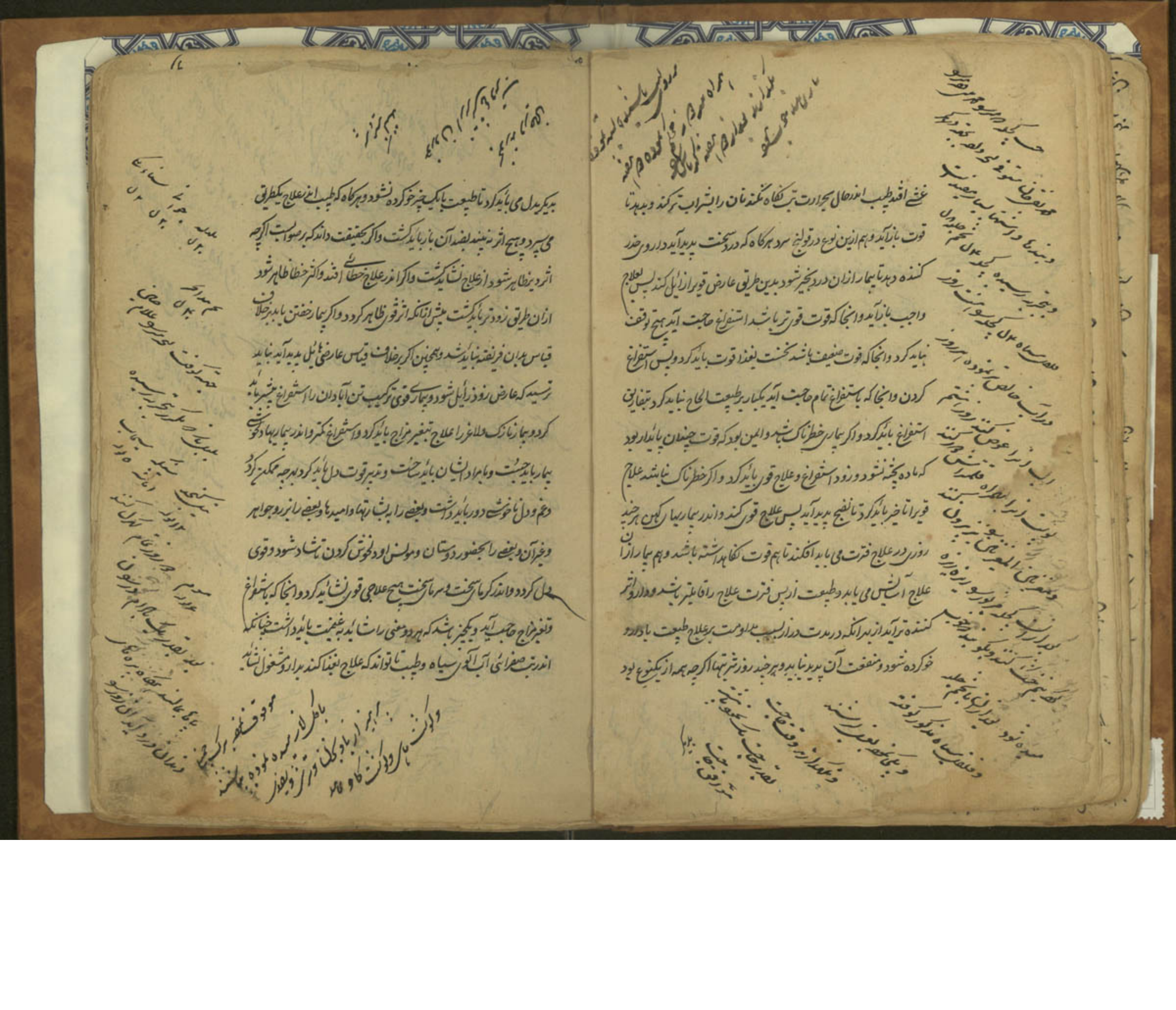
بارام

باب ششم اندر بیماریهای زکام و نزله و سرفه و شوصه و ذات الجنب و ذات الریه
و ضیق النفس باب هفتم اندر بیماری دل باب هشتم اندر بیماریهای معده باب نهم
اندر انواع اسهال باب دهم اندر انواع قولنج باب یازدهم اندر بیماری مقعد
باب دوازدهم اندر بیماریهای جگر باب سیزدهم اندر بیماری سپرز باب چهاردهم
اندر انواع یرقان باب پانزدهم اندر انواع استسقا باب شانزدهم اندر بیماریهای
گرده و مثانه و اعضاء تناسل باب هفدهم اندر بیماریهای زنان باب هژدهم
اندر اوجاع مفاصل و نقرس و دوالی و داء الفیل مقالت سیوم اندر تب آبله و حصبه
و مانند آن مقالت چهارم اندر آماسها و جراحتها و ریشها مقالت پنجم اندر علاج
شکستگی استخوان و کوفتگی و بیرون آمدن بندها مقالت ششم اندر تدبیر زینت از
جای خویش و آن پاک داشتن بشره است یعنی ظاهر تن مقالت هفتم اندر علاج
زهرها مقالت نخستین اندر وصیتهای که طبیب را گوش بدان باید داشت طبیب را
که بنزدیک بیمار اندر برند پس از آنکه شرطهای امانت و دینی و شفقت مردمی
بجای آورده باشد و چشم و گوش و دست و زبان از هر نا پسندیده ای نگاه



باید داشت نخست باید که نوع بیماری و حقیقت آن بداند بدان طریق که اندر بخش
نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است پس امروز و روز دیگر گذشته بپرسد و
بداند تا قوت بیماری امروز همچون قوت بیماری دیروز است یا کمتر باشد یا افزون
تر است و فردا نیز احوال بپرسد اگر هر سه روز یکسان باشد حکم کند که بیماری
بنهایت رسیده است و اگر هر روز میفزاید حکم کند که بیماری اندر تزاید است
و اگر هر روز میکاهد حکم کند که بیماری اندر انحطاط است و به پایان رسیده است
تدبیرها در خور احوال کند چنانکه در بخش نخستین ازین کتاب یاد کرده آمده است
و باید پرسید تا بیمار در هیچ عضوی المی همی یابد و اگر می یابد معلوم گردد که معظم
بیماری اندران عضو است و اندر آغاز تب ماده بدان عضو ریخته میشود و آن عضو
را قوت باید داد بضمادی یا نطولی موافق منفعت ضماد و نطول بگیرند عدس مقشر و ساق
و نار پوست و جلنار و گلنار و برگ مورد از هر یکی راستا راست به پزند و خرقه
بدان آب تر میکنند و بران عضو می نهند و ثفل آن ضماد میکنند و احوال خواب
بپرسند اگر بیمار خواب می یابد بداند که دماغ لبلاتیت و آسایش هست و

امیدواری است و اگر خواب نمی یابد حال بخلاف این باشد و از شهوت طعام بپرسد
اگر شهوت برجای باشد و اندک اعضای غذا البلاتست و امیدواری زیادت
باشد و اگر نه بضد این باشد جایگاه خواب لایق حال بیماری فرماید ساخت و
شربت و دارو و خدمتکاران اختیار کند چنانکه باید و اندر بیماریهای گرم خانه خنک
می باید کرد و بیمار را بجامه پوشیده می باید داشت تا خنکی هوا و راحت آن
بمل او نرسد و تن او سرد نشود و حرارت باندرون تن او باز نگردد و اگر بیمار
کودک باشد یا اهل نعم یا قوت او ضعیف باشد و چیزی آرزو کند متابعت
آرزوهای او باید کرد و از آن نوع یا مانند آن چیزی اندک دادن و باید دانست
که حال قوت اندر بیماری چون حال توشه است اندر سفر همچنانکه مسافر توشه
نگاه دارد تا سفر بدان تمام شود طبیب باید که همه عنایت بنگاه داشتن قوت
بیمار کند تا بیماری بدان بپایان رسد و بدین سبب گاه باشد که طبیب را حاجت
آید که بیمار را چیزی دهد که داند بسبب بیماری بدان زیادت شود لیکن بدان بنگرد
که نگاه داشت قوت مشغول باشد و این چنین باشد که اندر تب محرقه بیمار را



غشی افتد طبیب اندر حال بحرارت تب نگاه نکند نان را بشراب تر کند و بدهد تا
قوت باز آید و هم ازین نوع در قولنج سرد هرگاه که درد سخت پدید آید داروی خدر
کننده دهد تا بیمار از آن درد بخیر شود بدین طریق عارض قوی را زایل کند پس علاج
واجب باز آید و آنجا که قوت قوی تر باشد استفراغ حاجت آید هیچ توقف
نباید کرد و آنجا که قوت ضعیف باشد نخست بغذا قوت باید کرد و پس استفراغ
کردن و آنجا که باستفراغ تمام حاجت آید یکبار بر طبیعت الحاح نباید کرد بتفاریق
استفراغ باید کرد و اگر بیماری خطرناک باشد و ایمن بود که قوت چندان پایدار بود
که ماده پخته نشود و زود استفراغ و علاج قوی باید کرد و اگر خطرناک نباشد علاج
قوی را تاخیر باید کرد تا نضج پدید آید پس علاج قوی کند و اندر بیماریها که بهر چند
روزی در علاج فترت می باید افکند تا هم قوت نگاهداشته باشد و هم بیمار از آن
علاج آسایش می یابد و طبیعت از پس فترت علاج را قابلتر باشد و دارو اثر
کننده تر آید از بهر آنکه در مدت دراز بسبب ملاومت بر علاج طبیعت با دارو
خو کرده شود و منفعت آن پدید نیاید و هر چند روز تر تیبها اگرچه همه از یکنوع بود
بدیگر بدل می باید کرد تا طبیعت با یک چیز خو کرده نشود و هرگاه که طبیب اندر علاج یک طریق
می سپرد و هیچ اثر نه بیند بضد آن بار باید گشت و اگر بحقیقت داند که بر صواب اگرچه
اثر دیر ظاهر شود از علاج نشاید گشت و اگر اندر علاج خطائی افتد و اثر خطا ظاهر شود
از آن طریق زود تر باید گشت پیش از آنکه اثر قوی ظاهر گردد و اگر بیمار خفتن باید بر خلاف
قیاس بدان فریفته نباید شد و همچنین اگر بر خلاف قیاس عارضی هایل پدید آید نباید
ترسید که عارض زود زایل شود و بیمار قوی ترکیب تن آبادان را استفراغ بیشتر باید
کرد و بیمار نازک و لاغر را علاج بتغییر مزاج باید کرد و استفراغ کمتر و اندر بیماریها دلخوشی
بیمار باید جست و بامراد ایشان باید ساخت و تدبیر قوت دل ها باید کرد بهر چه ممکن گردد
و غم و دل ناخوشی دور باید داشت و بعضی را به بشارتها و امیدها و بعضی را بزر و جواهر
و غیر آن و بعضی را بحضور دوستان و مونس او دلخوش کردن تا شاد شود و قوی
دل گردد و اندر گرمای سخت و سرمای سخت هیچ علاجی قوی نشاید کرد و آنجا که باستفراغ
و تغییر مزاج حاجت آید و یکچیز باشد که هر دو معنی را شاید آنرا غنیمت باید داشت چنانکه
اندر تب صفراوی آب اکور سیاه و طبیب تا تواند که علاج بغذا کند بدارو مشغول نشاید.

بود و تا تواند که بیک داروی بسیط بیفتد ناآمیخته علاج کند داروی آمیخته نباید داد و طبیب

راداروی مجهول که مجهولان را و بیرزنان را فرمایند بکار نباید داشت و بران اعتماد

تمام نشاید کرد مقالت دویم اندر علاج بیماریهای اندامها از سر تا پای باب نخستین اندر

بیماریهای سرد و بیماریهای گرم دماغ این مقالت هژده بابست سرسام گرم دو نوع است

یکی آنکه ماده آن صفرای خالص باشد دویم آنکه صفرای با خون آمیخته باشد و خون

بر غلبه باشد و آنچه ماده آن صفرائی خالص باشد آنرا بلغت یونان فرانیطس گویند

و بلغت پارسی سرسام نیز گویند و سرسام بلغت یونان بشیکان آماس باشد یعنی سرآماس

و این از بهر آن گفته اند که این علت آماسی باشد که اندر گوهر دماغ پدید آید یا اندر

غشای دماغ یا در هر دو پدید آید لیکن فرانیطس اندر غشای دماغ باشد و ترجمه فرانیطس

هندیانست و لیسبب این علت بسیاری صفرا باشد اندر تن و بسیاری بخار آن که بدماغ

برآید علامتهای آن تب گرم و دردسر و بیخوابی و هذیان گفتن و اختلاط عقل و تشنگی

و خشکی دهان و تلخی و درشتی و زردی زبان علاج آن صندل سپید و اندکی کافور و گلاب

سوده و سرکه برچکانیده می بویانند و خرقه کتان بران تر کنند و بر پیشانی و صداغ او

می نهند و پای در آب گرم و طبیخ بنفشه و بابونه می مالند و می شویند و طبیخ را حقنه نرم

کنند و شیاف که از شکر و بنفشه و سقمونیا ساخته باشند فرو آرند صفت حقنه نرم بنفشه

ده درم نیلوفر سه درم عناب بیست عدد سپستان چهل عدد بابونه ده درم همه اندر

یکمن آب بپزند تا دو بهر برود و به پالاید و هفت درم روغن گل یا روغن بنفشه و یکوقیه

شکر سرخ اندر پنجاه مثقال ازین مطبوخ کنند و حقنه کنند و اگر ازین حقنه و شیاف مانع

باشد ماء الرمانین و ترنجبین دهند یا طبیخ خرما هندی و ترنجبین و هر شب دو درم اسبغول

اندر جلاب خام و آب انار ترش میدهند و هوای خانه خوش باید و اندر تاریکی و روشنی

معتدل و دیوار خانه بی نقش و تصاویر و کتابت باید که ساده باشد و نزدیک بیمار

برگ بید شسته و نیلوفر و بنفشه و میوه های خوشبوی و خشک باید و شربت از جهت

تسکین حرارت آب تخم خرفه و شراب غوره و شراب ریباس و شراب خاص ترنج

و شراب زرشک و شراب انار و شراب لیمون و شراب صندل و آب کدو که در خمیر گرفته

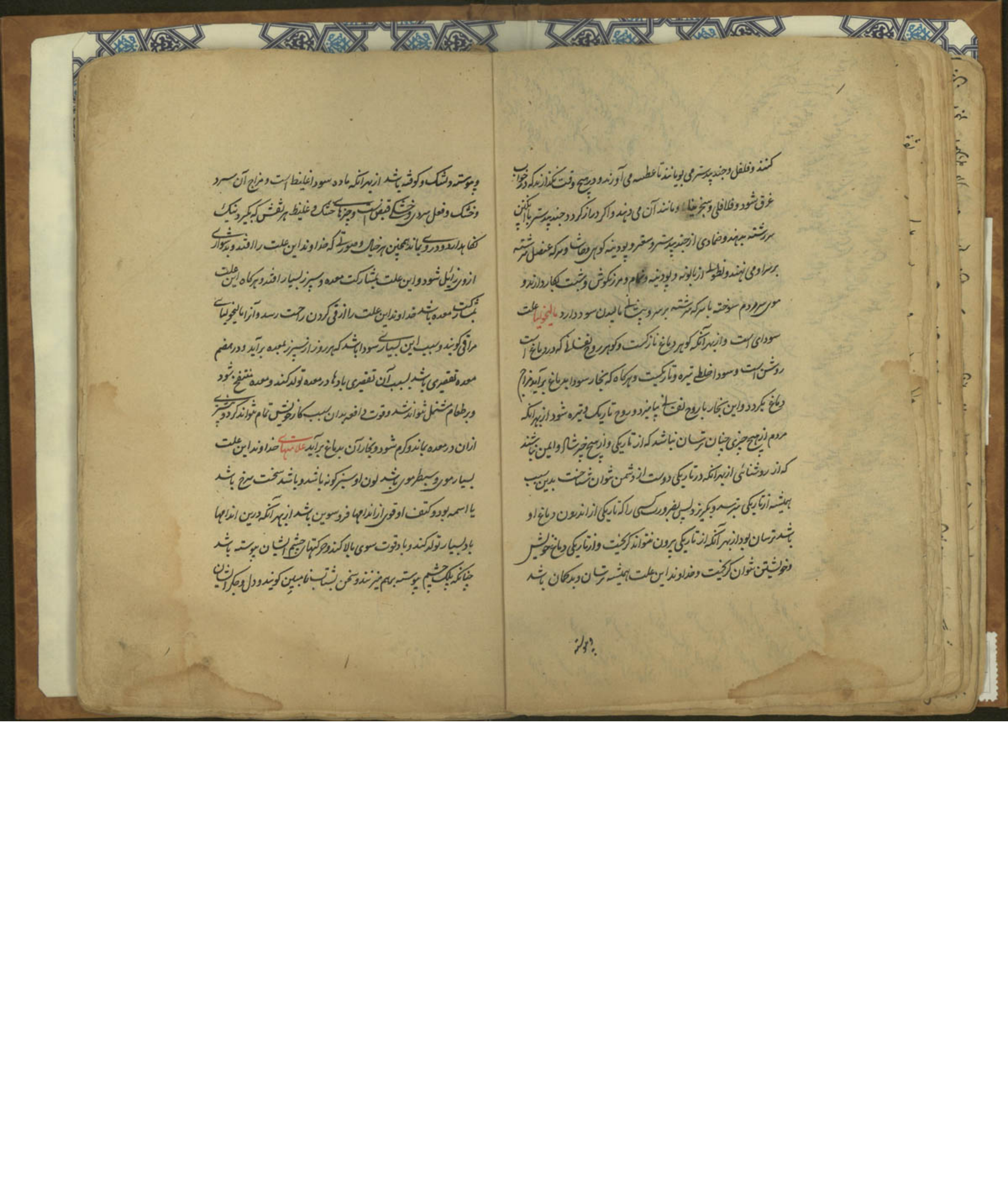
و در تنور پخته باشد و آب غوره و اندکی شکر بر نهاده از جهت نرم داشتن طبع شراب

آلو و شراب خرمای هندی و شراب بنفشه و آب خربزه هندی و آب میوه ها اگر حرارت



پاره اندازه باشد پس از آنکه استفراغ کرده باشند قرص کافور بدهند و هر روز که تب نیره
شود پای از بن تا ساق ببندند چنانکه از رنج بستن اندکی آگاه باشد و یکزمان
اندر آب گرم نهند و بمالند پس بگشایند و بستن از بن ران آغاز کنند و گشادن از
سوی ساق و بر روزه از جهت نرم داشتن و تسکین اندرون شیرهای برگ چغندر در
افکنند و شکر چاشنی دهند و از جهت بازگرفتن طبع از انار دانگ و زرشک و آب سیب
ترش و آب آلکه ترش و آب غوره شیره بادام بریان کرده و اگر اندر هر فروری تخم
خشخاش کوفته در افکنند صواب باشد و از جهت تسکین صفرا چون طفیل از عدس
مقشر و زیره باج یا عناب در وی پخته سرسام خونی این علت را بلغت یونان قلغمونی
گویند علامتهای آن زبان و رگها ممتلی و تب گرم و گرانی سر و درشتی زبان و نبض
سریع و صلب و باشد که زبان بگیرد و روشنائی نخواهد علاج وی میان این علت
و علاج قرانیطس آن است که این علت را نخست فصد کنند یا حجامت و دیگر علاجها بدان
نزدیک باشد و نیز باشد که حقنه قوی تر یا مسهل قوی تر حاجت آید سرسام سرد این را
لیترغس گویند و ماده آن بخاری باشد که از بلغم عفن بدماغ برآید و سبب آن تخم و بسیار

خوردن بود از طعامهای سرد و تر چون ماهی تازه و گوشت گاو و باقلا و بار پخته و خام
و ترهای متواتر علامتهای غلبه خواب و فراموشی و صداع نرم و تب آهسته و نبض
متفاوت و بول غلیظ و خام و سپید و بسیاری آب دهان علاج نخست حقنه تیز
یا شیافی تیز نهادن پس قی فرمودن پس ایارج فیقرا و شحم حنظل مرکب کرده اندر مطبوخ
افتیمون دادن پس هر بامداد کاشکر و انیسون دادن و مفاصل را بروغن قسط و مانند
آن مالیدن و اگر تب آید گلنگبین دادن که در وی پودنه کوهی و زوفای خشک و تخم کرفس
و بادیان و سعتر و مانند آن پخته باشند و اگر تب گرمتر آید بادیان تر و برگ کرفس و
قدری نخود اندر وی بپزند صفت حقنه بگیرند شحم حنظل و افتیمون از هر یکی نیم مثقال بسفایج
نیم کوفته ده مثقال پودنه کوهی نیم مثقال بپزند چنانکه رسم است و بپالایند و ده درم
نمک بوره اندر ده درم شکر آنگاه حل کنند و ده درم شکر روغن زیت و ده
درم فانید در افکنند و بکار دارند و شیاف از تربد تراشیده یا از صابون یا از شحم
حنظل و بوره و نمک و فانید سرشته نهند و پس از آنکه همه استفراغها کرده باشند
بخار سرکه پودنه و حاشا در وی پخته به بینی او میرسانند و بداروهای لطیف کننده غرغره



کنند و فلفل و جند بیدستر می بویانند تا عطسه می آورند و در هیچ وقت نگذارند که در خواب
غرق شود و فلافلی و سنجرنیا و مانند آن می دهند و اگر دراز گردد جند بیدستر با سرکه
سر رشته بنهند و ضمادی از جند بیدستر و سعتر و پودینه کوهی دهاش و سرکه عنصل سرشته
بر سر او می نهند و نطولها از بابونه و پودینه و نمام و مرزنگوش و شبت بکار دارند و
موی سر مردم سوخته با سرکه سرشته بر سر و بینی مالیدن سود دارد مالیخولیا علت
سودائی است و از بهر آنکه گوهر دماغ نازکست و گوهر روح نفسانی که در دماغ است
روشن است و سودا خلطی تیره و تاریکست و هرگاه که بخار سودا بدماغ برآید مزاج
دماغ بگردد و این بخار با روح نفسانی بیامیزد و روح تاریک و تیره شود از بهر آنکه
مردم از هیچ چیزی چنان ترسان نباشد که از تاریکی و از هیچ چیز شاد و ایمن نباشند
که از روشنائی از بهر آنکه در تاریکی دوست از دشمن نتوان شناخت بدین سبب
همیشه از تاریکی بترسد و بگریزد لیکن بضرورت کسی را که تاریکی از اندرون دماغ او
باشد ترسان بود از بهر آنکه از تاریکی بیرون نتواند گریخت و از تاریکی دماغ خویش
و خویشتن نتوان گریخت و خداوند این علت همیشه ترسان و بدگمان باشد

و پیوسته
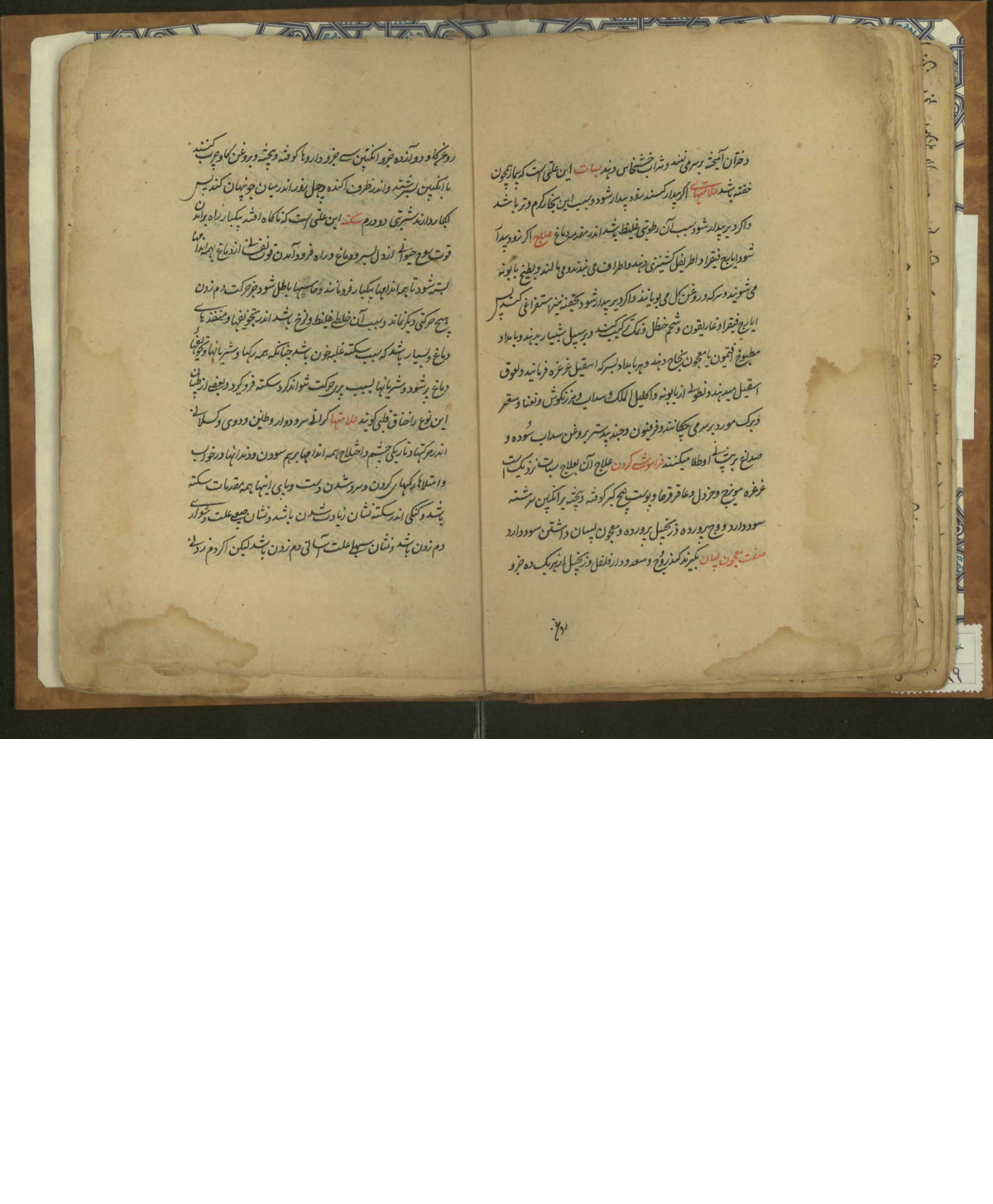
و پیوسته دلتنگ و کوفته باشد از بهر آنکه ماده سودا غلیظ است و مزاج آن سرد
و خشک و فعل سردی و خشکی قبض است و جزهای خشک و غلیظ هر نقشی که بگیرد دیر
نگاه دارد و دیر بماند همچنین هر خیال و صورتی که خداوند این علت را افتد و بدشواری
از وی زایل شود و این علت بمشارکت معده و سپرز بسیار افتد و هرگاه این علت
بمشارکت معده باشد خداوند این علت را از قی کردن راحت رسد و آنرا مالیخولیای
مراقی گویند و سبب این بسیاری سودا باشد که هر روز از سپرز بمعده برآید و در هضم
معده تقصیری باشد بسبب آن تقصیری بادها در معده تولد کنند و معده منتفخ شود
و بطعام مشتغل نتواند شد و قوت دافعه بدان سبب کار خویش تمام نتواند کرد و چیزی
از آن در معده بماند و گرم شود و بخار آن بدماغ برآید علامتهای خداوند این علت
بسیار موی و سیاه موی باشد لون او سبز گونه باشد و باشد سخت سرخ باشد
یا اسمر بود و کتف او قوی از اندامها فرو سوی باشد از بهر آنکه درین اندامها
باد بسیار تولد کنند و باد قوت سوی بالا کند و حرکتها چشم ایشان پیوسته باشد
چنانکه پلک چشم پیوسته بهم میزنند و سخن بشتاب تمامتر گویند و دل و جگر ایشان



گرم باشد و بدین سبب سودای سوخته در تن ایشان تولد کند و دماغ ایشان تر باشد
و بدان سبب زبون و پذیرنده بخارها باشد و در احشا بادها و قراقر بسیار باشد
و بدان سبب سودا غالب شده باشد و بعضی را سبب تقصیر هضم لعاب از دهان میرود **علاج**
درین علت استفراغهای بسیار و بیش از تدبیر استفراغ ترتیب غذاهای لطیف و خنک
باید داد و گرمابه و آبزن بکار باید داشتن و اگر علت دماغی باشد یعنی اگر مبداء علت
از دماغی باشد رگ صافن بگشایند تا ماده از دماغ فرود آرند و اگر مراقی باشد رگ باسلیق
باید گشادن یا اسلیم و اگر معده ضعیف باشد اندر فصد توقف باید کرد آنرا که فصد کنند
اگر خون سیاه باشد چندانکه حاجت باشد بیرون کنند و اگر سیاه نباشد نشان
آن باشد که ماده هنوز اندر دماغ است و اندر همه تن پراکنده نیست رگ پیشانی زدن
صواب باشد و داروی مسهل نخست ایارج فیقرا دهند غاریقون و افتیمون و شحم
حنظل با وی یار کنند پس مطبوخ افتیمون و حب اسطوخودوس یا ایارج لوغاذیا هر روز
باید یا هر سه روز معجون نجاح اندر مطبوخ افتیمون میدهند و نیز بگیرند غاریقون
نیم درم سنگ یا بیشتر نمک نفطی نیم درم فانید نیم درم بکوبند و بسرشند و افتیمون کوفته

با مویز
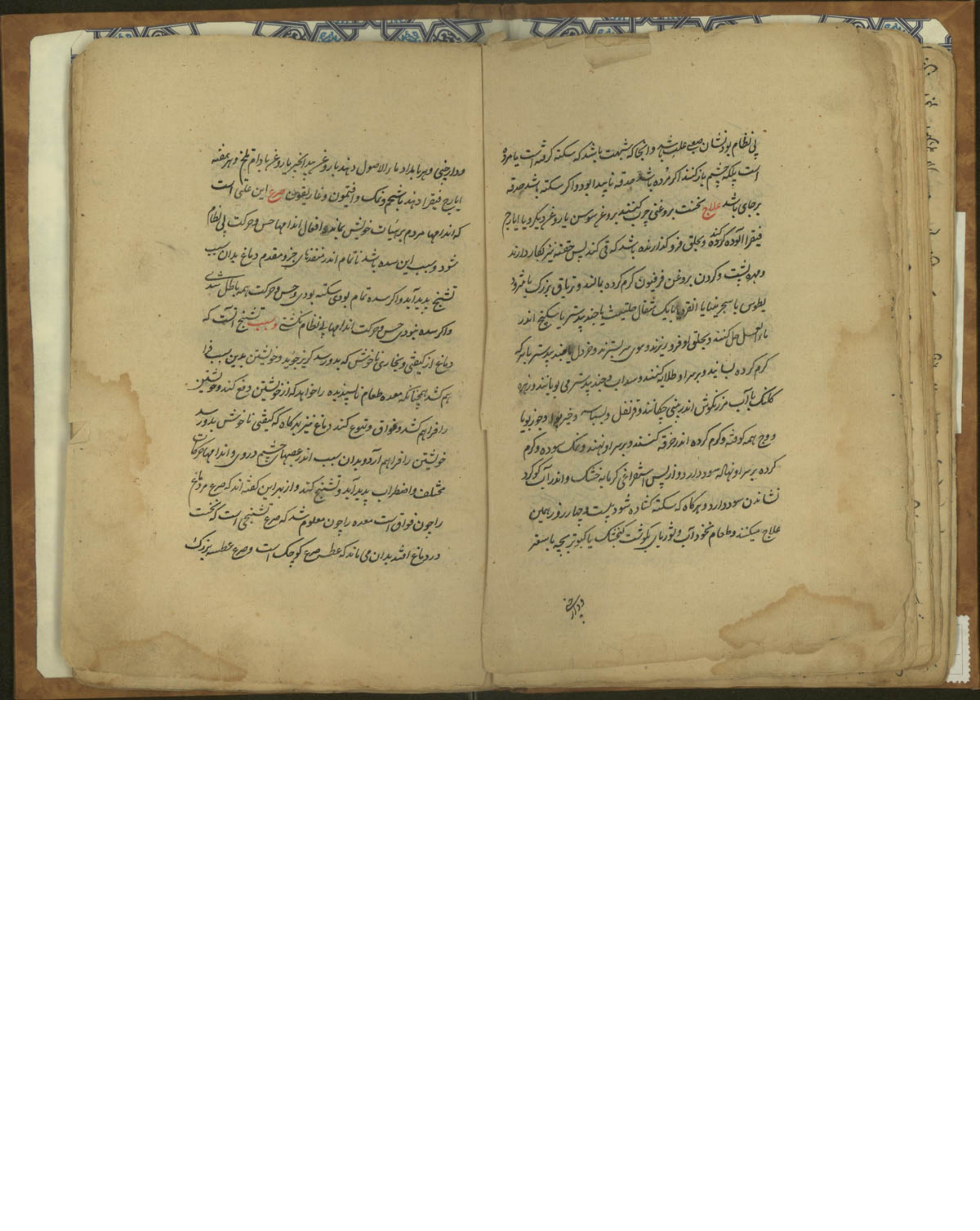
با مویز دانه بیرون کرده بسرشند و هر بامداد پنج درم سنگ بدهند و افتیمون کوفته بمقدار درم
با سکنجبین سود دارد و شراب لسان الثور و مفرح قوت دهند و اگر مزاج سودا باشد
دوا المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ دهند **صفت مفرح** بگیرند بادرنجبویه و
پوست ترنج و قرنفل مصطکی قرفه جوزبوا قاقله بادرشنک بهمن سرخ و سفید و درونج
زرنباد و زعفران و [illegible] از هر یک دو درم سنگ مشک تبتی دانگی و تسوی
هلیله کابلی چهل درم سنگ شیر آمله شصت درم هلیله و بلیله در مقدار دو من آب
بپزند تا به نیمه باز آید بپالایند و انگبین برافکنند و بقوام آرند و داروها بدان
بسرشند و شربتی دو درم سنگ و اگر ماده صفراوی باشد گرمابه و آبزن بکار
دارند و استفراغها بما الجبن باید کرد و ما الجبن با سکنجبین افتیمونی باید ساخت و اندر
میانه روزها ایارج فیقرا با سقمونیا مرکب باید داد و اطریفل کوچک با ایارج فیقرا
سود دارد و بگویند اطریفل چهار درم سنگ افتیمون دو درم ایارج فیقرا یکدرم
سنگ همه بسرشند و بدهند و اگر معده ضعیف باشد گلشکر با عود و مصطکی دهند
علاج دیوانگی هم ازین نوع نو باشد و کم خوابی را روغن کدو و روغن بنفشه با شیر



دخران آمیخته بر سر می نهند و شراب خشخاس دهند **سبات** این علتی است که بیمار همچون
خفته باشد **علامتهای** اگر بیدار کنند نشود بیدار شود و سبب این بخار گرم و تر باشد
و اگر دیر بیدار شود سبب آن رطوبتی غلیظ باشد اندر مقدم دماغ **علاج** اگر زود بیدار
شود ایارج فیقرا و اطریفل کشنیزی دهند و اطراف می بندند و می مالند و بطبیخ بابونه
می شویند و سرکه و روغن گل می بویانند و اگر دیر بیدار شود و خفتنش استفراغی کنند پس
ایارج فیقرا و غاریقون و شحم حنظل و نمک ترکیب کنند و بر سبیل شیاف بر نهند و بامداد
مطبوخ افتیمون یا معجون نجاح دهند و هر بامداد سرکه اسقیل غرغره فرمایند و لعوق
اسقیل میدهند و نطول از بابونه و اکلیل الملک و سداب و مرزنگوش و نعنا و سعتر
و برگ مورد بر سر می چکانند و فرفیون و جندبیدستر بروغن سداب سوده و
صدغ و پیشانی او طلا میکنند **فراموش کردن** علاج آن بعلاج سبات نزدیک است
غرغره مویزج و خردل و عاقرقرحا و پوست بیخ کبر کوفته و بیخته بر انگبین سرشته
سود دارد و وج پرورده و زنجبیل پرورده و معجون لیسان داشتن سود دارد
صفت معجون لیسان بگیرند کندر و وج و سعد و دارفلفل و زنجبیل از هر یک ده جزو

روغن

روغن گاو دوازده جزو انگبین سه جزو داروها کوفته و بیخته و بروغن گاو چرب کنند
با انگبین سرشته و اندر ظرف آکنده و چهل روز اندر میان جو پنهان کنند پس
بکار دارند شربتی دو درم **سکته** این علتی است که ناگاه افتد یکبار از راه براندن
قوت روح حیوانی از دل بسر و دماغ و راه فرود آمدن قوت نفسانی از دماغ به همه اندامها
بسته شود تا همه اندامها یکبار فرو مانند و حاسها باطل شود جز حرکت دم زدن
هیچ حرکتی دیگر نماند و سبب آن خلطی غلیظ و لزج باشد اندر تجویفها و منفذهای
دماغ و بسیار باشد که سبب سکته غلبه خون باشد چنانکه همه رگها و شریانها و تجویفهای
دماغ پر شود و شریانها بسبب پری حرکت نتواند کرد سکته فرو گیرد و بعضی از طبیبان
این نوع را خناق قلبی گویند **علامتها** گرانی سر و دوار و طنین و دوی و کسلانی
اندر حرکتها و تاریکی چشم و اختلاج همه اندامها بر هم سودن دندانها در خواب
و امتلاء رگهای گردن و سرد شدن دست و پای اینها همه مقدمات سکته
باشد و تنگی اندر سکته نشان زیادت شدن باشد و نشان ضیق علت دشواری
دم زدن باشد و نشان سهل علت آسانی دم زدن باشد لیکن اگر دم زدنی



بی نظام بودنشان صعب علتی باشد و آنجا که شبهت باشد که سکته کرفته است یا مرده
است بلکه چشم باز کنند اکر مرده باشد حدقه ناپیدا بود و اکر سکته باشد حدقه
برجای باشد **علاج** نخست بروغنی چرب کنند بروغن سوسن یا روغن دیکر و یا ایارج
فیقرا آلوده کرده کنند و بحلق فرو کذارنده باشد که قی کند پس حقنه تیز بکار دارند
و مهره پشت و کردن بروغن فرفیون کرم کرده بمالند و تریاق بزرک یا مثرود
یطوس یا سجزنیا یا انقردیا یا یک مثقال حلتیت یا جندبیدستر یا سکبینج اندر
ماء العسل حل کنند و بحلق او فرو ریزند و موی سر بسترند و خردل یا جندبیدستر یا بره
کرم کرده بسایند و بر سر او طلا کنند و سداب و جندبیدستر می بویانند و زیره
کلنک با آب مرزنکوش اندر بینی چکانند و قرنفل و بسباسه و خیربوا و جوزبویا
و وج همه کوفته و کرم کرده اندر خرقه کنند و بر سر او نهند و نمک سوده و کرم
کرده بر سر او نهاده سود دارد و از پس استفراغ کرمابه خشک و اندر آب کوکرد
نشاندن سود دارد و هر کاه که سکته کشاده شود بیست و چهار روز همین
علاج میکنند و طعام نخود آب و شوربای کوشت کنجشک یا کبوتر بچه یا سفر
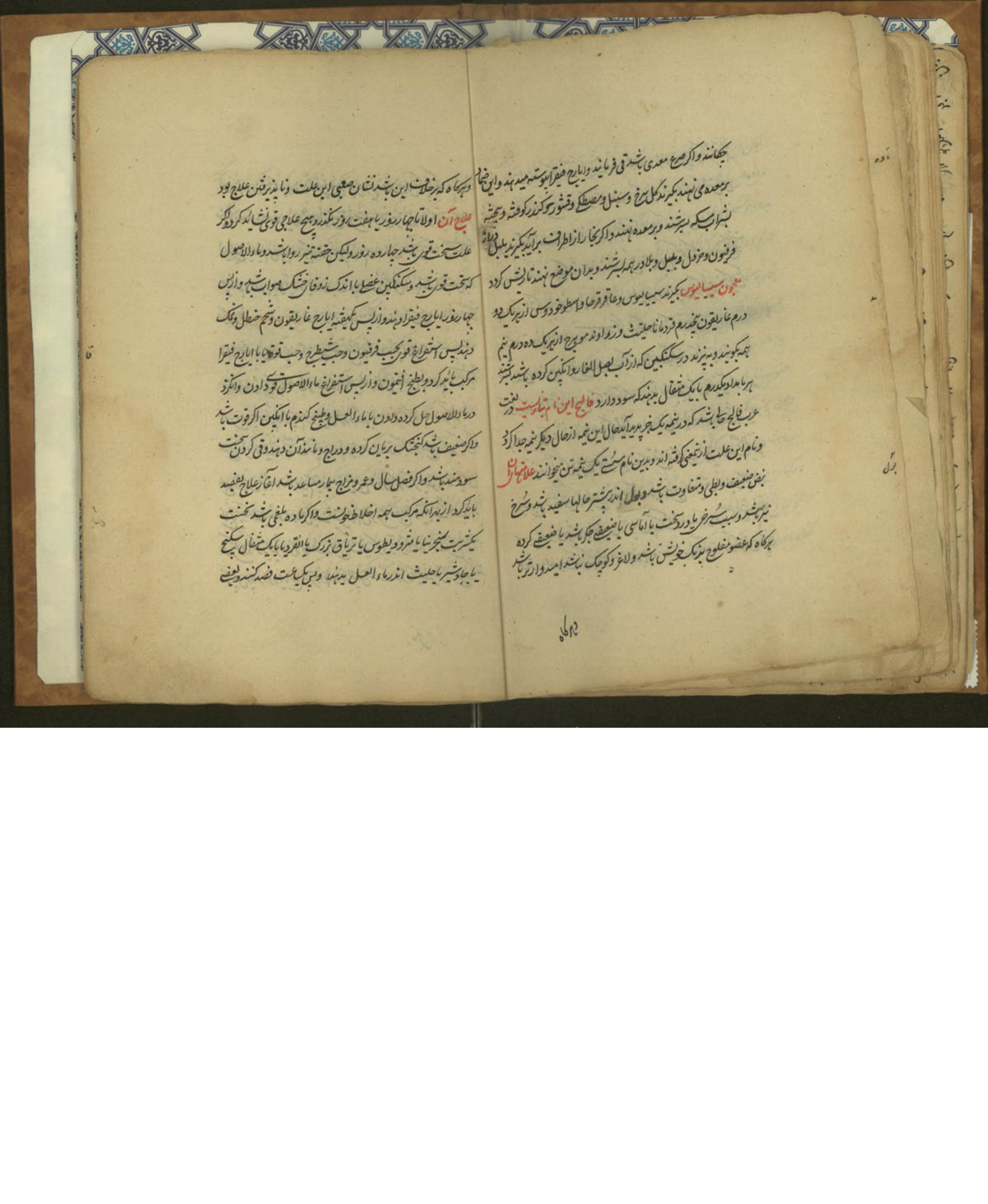
ودارچینی

و دارچینی و هر بامداد ماء الاصول دهند با روغن بیدانجیر یا روغن بادام تلخ و هر هفته
ایارج فیقرا دهند با شحم حنظل و افتیمون و غاریقون **صرع** این علتی است
که اندامهای مردم بر هیات خویش بماند و افعال اندامها حس و حرکت بی نظام
شود و سبب این سده باشد نا تمام اندر منفذهای جزو مقدم دماغ بدان سبب
تشنج پدید آید و اکر سده تمام بودی سکته بودی و حس و حرکت همه باطل شدی
و اکر سده نبودی حس و حرکت اندامها بی نظام نکشتی **و سبب** تشنج آنست که
دماغ از کیفیتی و بخاری ناخوش که بدو رسد کریزد و خویشتن بدین سبب فرا
هم کشد همچنانکه معده طعام ناپسندیده را خواهد که از خویشتن دفع کند و خویشتن
را فراهم کشد و فواق و تهوع کند دماغ نیز هر کاه که کیفیتی ناخوش بدو رسد
خویشتن را فراهم آرد و بدان سبب اندر عصبهای چشم و روی و اندامها حرکات
مختلف و اضطراب پدید آید و تشنج کند و از بهر این کفته اند که صرع مر دماغ
را چون فواق است معده را چون معلوم شد که صرع تشنجی است که نخست
در دماغ افتد بدان می ماند که عطسه صرع کوچک است و صرع عطسه بزرک

لیکن دفع عطسه سوی بینی باشد از بهر آنکه قوت قوی باشد و ماده اندک و لطیف
و دفع صرع بسبب بسیاری ماده و ضعیف قوت بهمه جوانب باز دهد تا بخاری و کیفیتی
بد و ناخوش بدماغ رسد صرع بیفتد و اگر این بخار پیوسته اندر دماغ بودی صرع
لازم بودی و می بینیم که ناگاه پدید آید و زود زایل میشود ازین جا بدانیم که این
بخار پیوسته اندر دماغ نیست از بهر آنکه عارضه که یکبار پدید آید زود زایل شود
بسبب آن ثابت و متمکن نباشد پس معلوم شد که سبب صرع ناگاه بدماغ
میرسد و مدد آن زود گسسته میشود و آن بسبب عضوی دیگر است و از آن
عضو بدماغ میرسد بیشتر اندر اعضای معده می باشد و اندر سپرز و اندر اطراف
و بعضی باشد که صرع بی تشنج باشد از بهر آنکه ماده رقیق باشد و اندک و سخت
بد نباشد بدان سبب که بی تشنج بگذرد **علامتهای آن** زبان مصروع زرد باشد
و رگهای زیر زبان سبز و از چیزها که موجب خشم نباشد خشم گیرد و صعب و از اعراض
مالیخولیا و نفخ خلا نباشد **علاج** اولا مصروع را نگاه داشتن از گرما و سرما
نگاه باید داشت و بر گذر باد و کنار آب نباید نشست و جماع و مستی و اندر
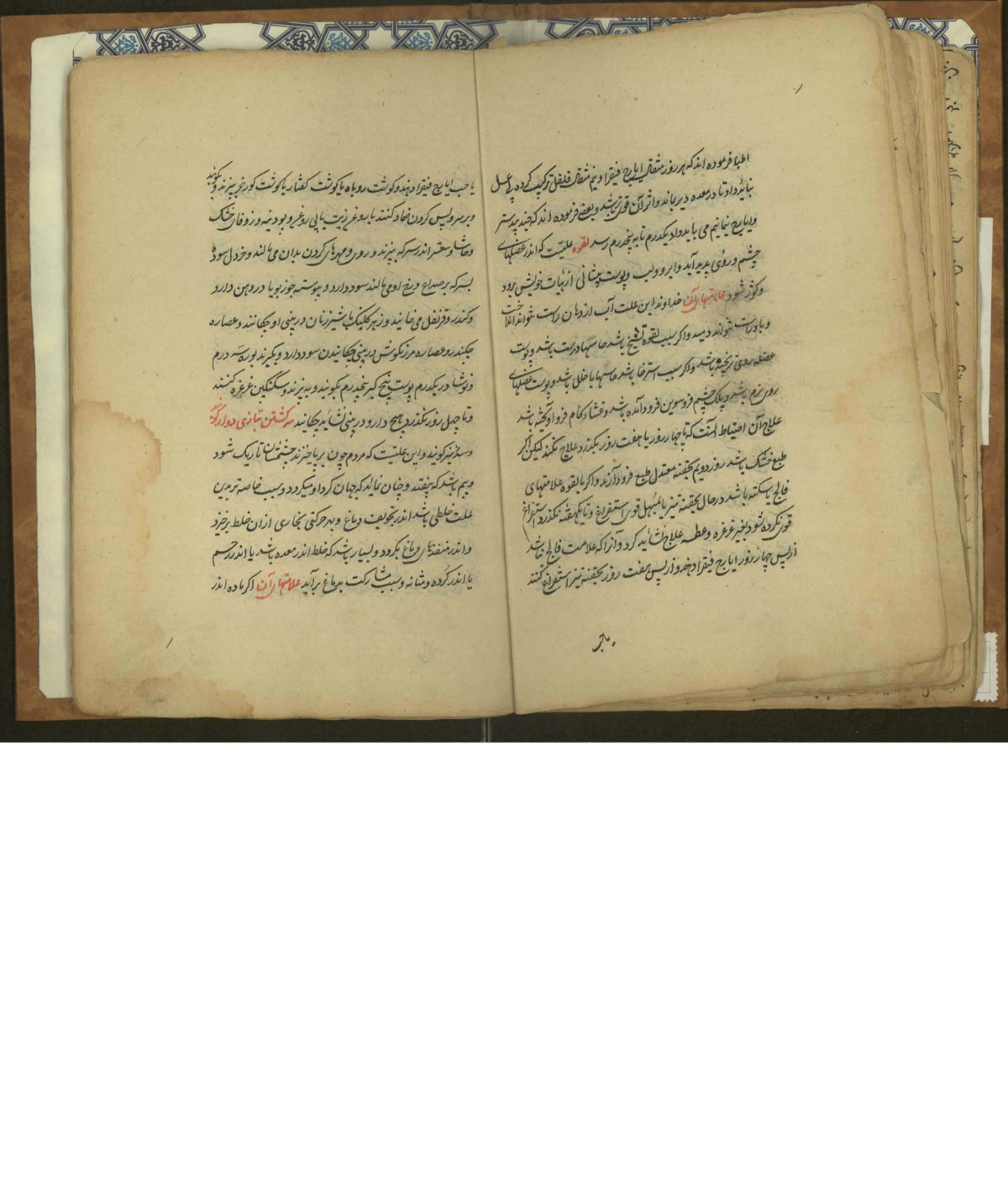
گرمابه

گرمابه دیر ماندن و از جایگاه بلند فرو نگریدن و اسب تاختن و نظاره هر چیزی که چشم را
خیره کند و طعامهای غلیظ و شیرینی نشاید خوردن که زیان دارد و گرفش صرع
را بجنباند و گوشت بسیار خوردن بیم باشد که صرع آرد و پلپل و خردل و مانند
این زیان دارد و خور گوشت تذرو و دراج و طیهوج و گنجشک و سرخی گوشت
بره و قلیه خشک مرغ بریان و اسفیدباها نخود و دارچینی و گشنیز خشک دیگر
هر چه هست زیان دارد و داروهای گرم اندک اندک تدریج باید داد و اندر
حال صرع اندامهای مصروع راست کنند و سخت بگیرند و نگاه دارند و دماغ
او گرم کنند چنانکه در علاج سکته آمده است تا زود بهوش باز آید و چند
بیدستر با حلتیت در ماء العسل بگدازند و در حلق او ریزند و هر دو شب یا هر
شب نیم درم سنگ ایارج فیقرا بدهند و استفراغ بحب قوقیا و حب اصطمخیقون
و ایارج لوغاذیا و مطبوخ افتیمون کنند و تغیر مزاج بتریاق اربعه و معجون
سیساليوس و مثرودیطوس و تریاق بزرگ کنند و اگر دو دانگ شحم حنظل
و مثرودیطوس ترکیب کنند صواب باشد و سلیثا با آب مرزنگوش در بینی


بچکانند و اگر صرع معدی باشد قی فرمایند و ایارج فیقرا بپوسته میدهند و این ضماد
بر معده می نهند بگیرند گل سرخ و سنبل و مصطکی و قشور سوکند رز کوفته و بیخته
بشراب سکه برشند و بر معده نهند و اگر بخار از اطراف بر آید بگیرند بلبل دراز
فرفیون و خردل و بصل و بلادر همه را بسرشند و بدان موضع نهند تا ریش کرد
معجون سیبالیوس بگیرند سیبالیوس و عاقرقرحا و اسطوخودوس از هر یک دو
درم غاریقون نیم درم قردمانا حلتیت و زراوند مدحرج از هر یک ده درم نیم
همه بکوبند و بیزند در سکنگبین که از آب بصل الفار سکنگبین کرده باشند بسرشند
هر بامداد یک درم یا یک مثقال بدهند که سود دارد **فالج این نام تازیست** در لغت
عرب فالج حالی باشد که در نیمه یک جز پدید آید حال این نیمه از حال دیگر نیمه جدا کرد
و نام این علت از نیمی گرفته اند و بدین نام سستی یک نیمه تن میخوانند **علامتهای آن**
نبض ضعیف و بطی و متفاوت باشد و بول اندر بیشتر حالها سفید باشد و سرخ
نیز باشد و سبب سرخی یا درد سخت یا آماسی یا ضعیف جگر باشد یا ضعیف کرده
هر گاه که عضو مفلوج بر رنگ خویش باشد و لاغر و کوچک نباشد امیدوارتر باشد

و هرگاه

و هرگاه که برخلاف این باشد نشان صعبی این علت و ناپذیرفتن علاج بود
علاج آن اولا تا چهار روز یا هفت روز بگذرد هیچ علاجی قوی نشاید کرد و اگر
علت سخت قوی باشد چهارده روز و لیکن حقنه نیز روا باشد و ماء الاصول
که سخت قوی باشد و سکنگبین عسلی با اندک زوفا خشک صواب باشد و از پس
چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس یکهفته ایارج غاریقون و شحم حنظل و نمک
دهند پس استفراغ قوی بحب فرفیون و حب شیطرج و حب قوقایا با ایارج فیقرا
مرکب باید کرد و بطبیخ افتیمون و از پس استفراغ ماء الاصول قوی دادن واگرد
در ماء الاصول حل کرده دادن یا ماء العسل و طبیخ گندم با انگبین اگر قوت باشد
و اگر ضعیف باشد گنجشک بریان کرده و دراج و مانند آن دهند و قی کردن سخت
سودمند باشد و اگر فصل سال و عمر و مزاج بیمار مساعد باشد آغاز علاج بفصد
باید کرد از بهر آنکه مرکب همه اخلاط خون است و اگر ماده بلغمی باشد نخست
یک شربت سنجرنیا یا مثرودیطوس یا تریاق بزرگ یا اقرادیا یا یک مثقال سکبینج
یا جاوشیر یا حلتیت اندر ماء العسل بدهند و پس یک ساعت فصد کنند و بعضی
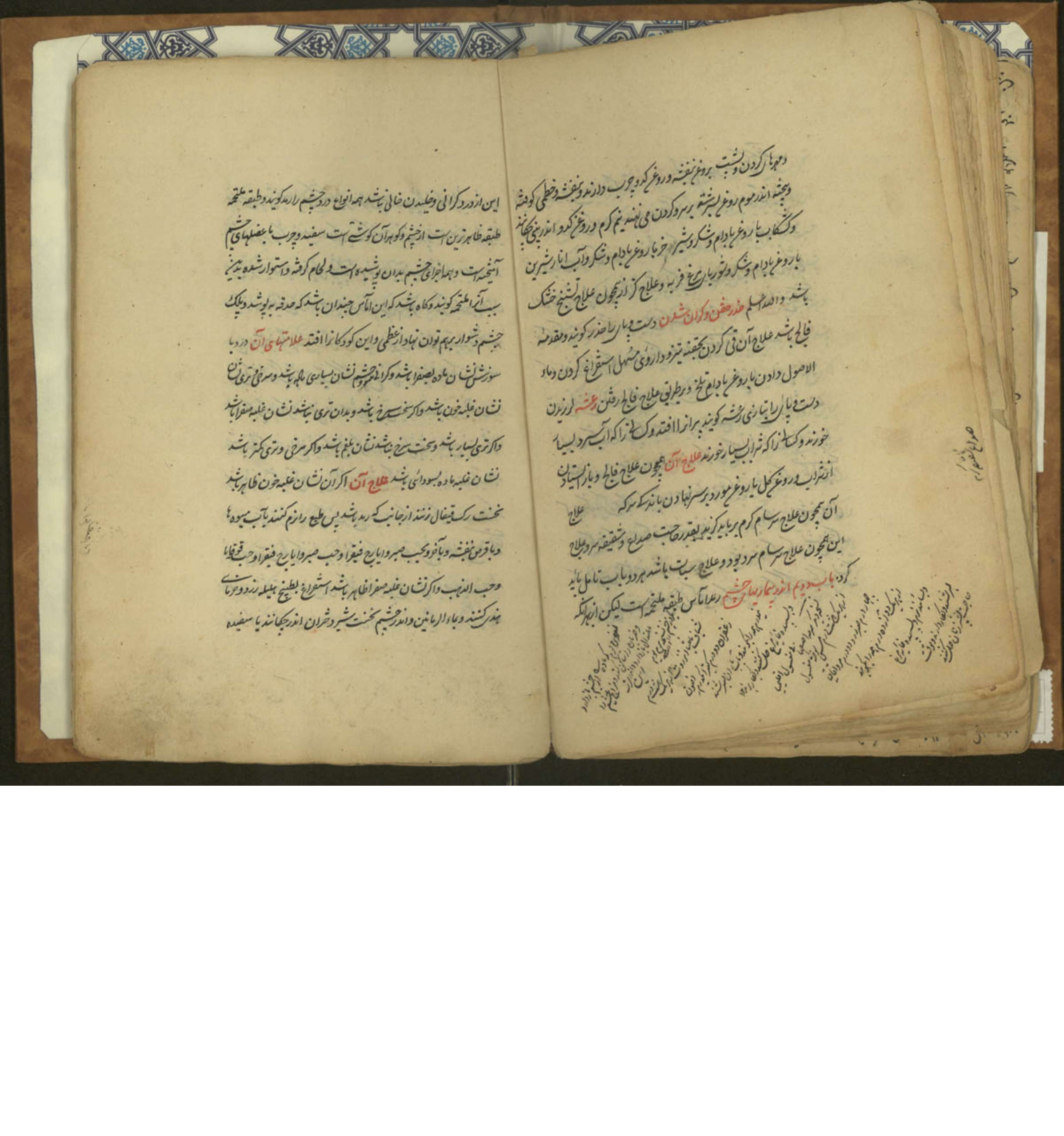


اطبا فرموده اند که هر روز مثقالی ایارج فیقرا و نیم مثقال فلفل ترکیب کرده با عسل
باید داد تا در معده دیر بماند و اثر آن قوی‌تر باشد و بعضی فرموده اند که چند روز
و ایارج نیم مثقال می باید داد یکدرم تا به پنج درم رسد **لقوه** علتیست که اندر عضلهای
چشم و روی پدید آید و ابرو و لب و پوست پیشانی از نهاد خویش برود
و کژ شود **علامتهای آن** خداوند این علت آب از دهان نگاه نتواند داشت
و باد در آن نتواند دمید و اگر بسبب لقوه تشنج باشد حاسه‌ها درست باشد و پوست
عضله روی ترنجیده باشد و اگر بسبب استرخا باشد حاسه‌ها با خلل باشد و پوست عضلهای
روی نرم باشد و پلک چشم فروسوین فرود آمده باشد و غشا و کام فرو آویخته باشد
علاج آن احتیاط آنست که تا چهار روز یا هفت روز بگذرد علاج نکنند لیکن اگر
طبع خشک باشد روز دوم بحقنه معتدل طبع فرود آرند و اگر با لقوه علامتهای
فالج یا سکته باشد در حال بحقنه تیز یا بمسهل قوی استفراغ و تا یکهفته نگذرد استفراغ
قوی کرده شود بغیر غرغره و عطسه علاج نباید کرد و آنرا که علامت فالج نباشد
از پس چهار روز ایارج فیقرا دهند و از پس هفت روز بحقنه تیز استفراغ کنند

یا حب ایارج فیقرا دهند و گوشت روباه یا گوشت کفتار یا گوشت گورخر بپزند و بکوبند
و بر سر و پس گردن ضماد کنند یا بروغن زیت یا بروغن بابونه و زوفای خشک
و حاشا و صعتر اندر سرکه بپزند و روی و مهرهای گردن بدان می مالند و خردل سوده
بسرکه بر صداع و زنخ او می مالند سود دارد و پوسته جوزبویا در دهن دارد
و کندر و قرنفل می خایند و زهره کلنگ با شیر زنان در بینی او چکانند و عصاره
چکندر و عصاره مرزنگوش در بینی چکانیدن سود دارد و بگیرند بوره سه درم
و نوشادر یکدرم پوست بیخ کبر پنج درم بکوبند و بپزند و سکنگبین غرغره کنند
و تا چهل روز نگذرد هیچ دارو در بینی نباید چکانید **سرگشتن تبازی دوار گویند**
و سدر نیز گویند و این علتیست که مردم چون بر پای خیزند چشمشان تاریک شود
و بیم باشد که بیفتد و چنان نماید که جهان گرد او میگردد و سبب خاصه‌ترین
علت خلطی باشد اندر تجویف دماغ و بهر حرکتی بخاری از آن خلط برخیزد
و اندر منفذهای دماغ بگردد و بسیار باشد که خلط اندر معده باشد یا اندر رحم
یا اندر گرده و مثانه و بسبب مشارکت بدماغ برآید **علامتهای آن** اگر ماده اندر
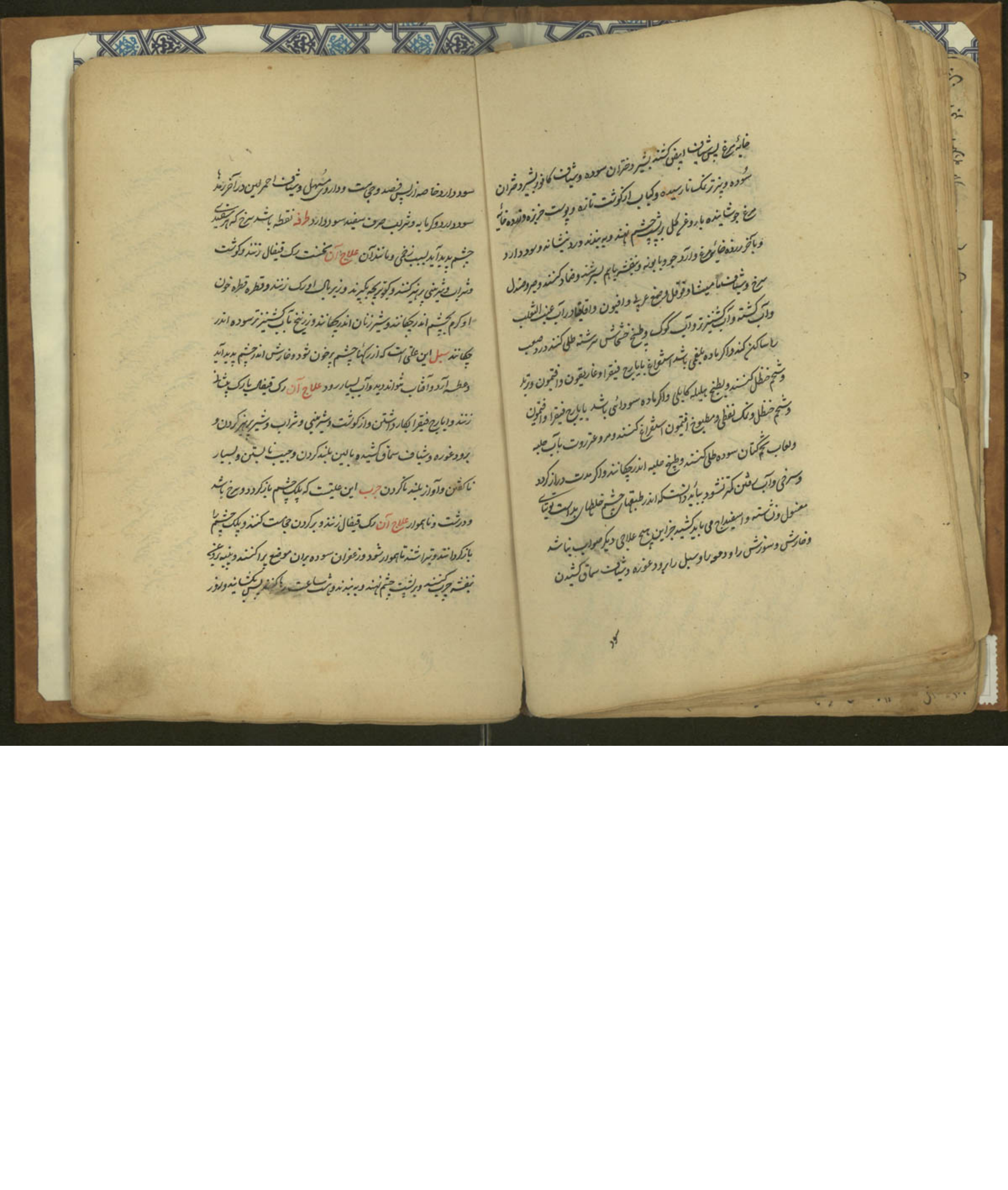


تجویف دماغ باشد دوا را لازم باشد و اگر از عضوی دیگر برآید نخست نشان از
آن عضو پدید آید پس دوار حادث گردد علاج آن اگر ماده اندر دماغ باشد
حب صبر با ایارج فیقرا و حب قوقایا و حب اسطمخیقون دهند و اگر مشارکت معده
باشد قی فرمایند و از پس قی معده را با اطریفل کوچک و کاشکر و مصطکی و عود قوت
دهند پس غرغره و عطسه فرمایند و اندر طعام کشنیز تر بکار دارند و اگر ماده صفرائی
باشد معده را از پس قی بشراب غوره و شراب لیمون و مانند آن قوت دهند و
اگر دماغ سخت ضعیف باشد بامداد و شبانگاه پوست جو و اندکی کشنیز خشک
بریان کرده با شکر بیامیزند و لختی روغن گل با روغن بنفشه بر چکانند و بدهند و از
میوه‌ها سیب آبی و امرود موافق باشد کابوس علتیست که چون مردم در خواب
روند پندارند که چیزی گران بر سینهٔ ایشان نشسته و می فشارد نفس او تنگ شود
و آواز نتواند داد و نتواند جنبید و این علت چون بسیار افتد مقدمهٔ صرع باشد
یا مقدمهٔ سکته علاج آن اگر خون غلبه دارد نخست رگ باید زد پس استفراغ
کردن با ایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون یا حب اسطمخیقون یا با ایارج لوغاذیا

افتیمون و غذاهای لطیف اندک تر تشنج و کزاز تشنج سه نوعست یکی آنکه عصب
و عضلهٔ عضوی ممتلی گردد و عضله بهم باز آید و کوتاه شود و پهنای آن زیادت
شود و بدان سبب آن عضو را دراز نتوان کردن دوم عصبها و عضلها از رطوبت
اصلی خالی شود و بسبب استفراغها و تحلیل که پیش از آن بوده باشد و این را تشنج
خشک گویند سیوم آنکه در باب صرع گفته آمده است علامتهای آن تشنج امتلائی
یکبار افتد و تشنج خشک اندک اندک و از پس استفراغهای بسیار افتد علاج آنکه
اما علاج تشنج امتلائی همچون علاج فالج است روغن قسط و روغن سداب
مالیدن و تکمید کردن نمک سوده و هزار اسفند و اندر طبیخ بابونه و شبت
و سعتر و پودینهٔ دشتی و هزار اسفند و اکلیل الملک نشاندن و بخار شرابها
که بر سنگهای گرم چکانند به بینی او رسانیدن و بگیرند روغن زیت کهن یک رطل [illegible]
موم یک وقیه بگدازند و یک وقیه یا بیشتر فرفیون سوده بر افکنند و بسرشند و طلی
کنند پس از آنکه بخار شراب بدو رسانیده باشند از سنگ گرم و تشنج خشک
را اندر طبیخ بنفشه و خطمی و برگ کنجد و برگ چغندر و برگ کوک و برگ کدو نشانند



دمها کردن و بشت بروغن بنفشه و روغن کدو چرب دارند و بنفشه و خطمی کوفته
و بیخته اندر موم روغن سرشته بر سر کردن می نهند نیم گرم و روغن کدو اندر بینی چکانند
و کشکاب با روغن بادام و شکر و شیر خر با روغن بادام و شکر و آب انار شیرین
با روغن بادام و شکر و تورباریج فربه و علاج کزاز همچون علاج تشنج خشک
باشد والله اعلم **خدر حس و گران شدن** دست و پای را خدر گویند و مقدمه
فالج باشد علاج آن قی کردن بحقنه تیز و داروی مسهل استفراغ کردن و ماد
الاصول دادن با روغن بادام تلخ و بر طریق علاج فالج رفتن **رعشه** لرزیدن
دست و پای را بتازی رعشه گویند بر آنرا افتد و کسانی را که آب سرد بسیار
خورند و کسانی را که شراب بسیار خورند **علاج آن** همچون علاج فالج و بار استیادان
اندر شراب و روغن گل با روغن مورد بر سر نهادن باید که سرکه
آن همچون علاج سرسام گرم بر باید کرد بقدر حاجت صداع و شقیقه سرد علاج
این همچون علاج سرسام سرد بود و علاج سبات باشد هر دو باب تامل باید
کرد **باب دوم اندر بیماریهای چشم** رمد آماس طبقه ملتحمه است لیکن از بهر آنکه
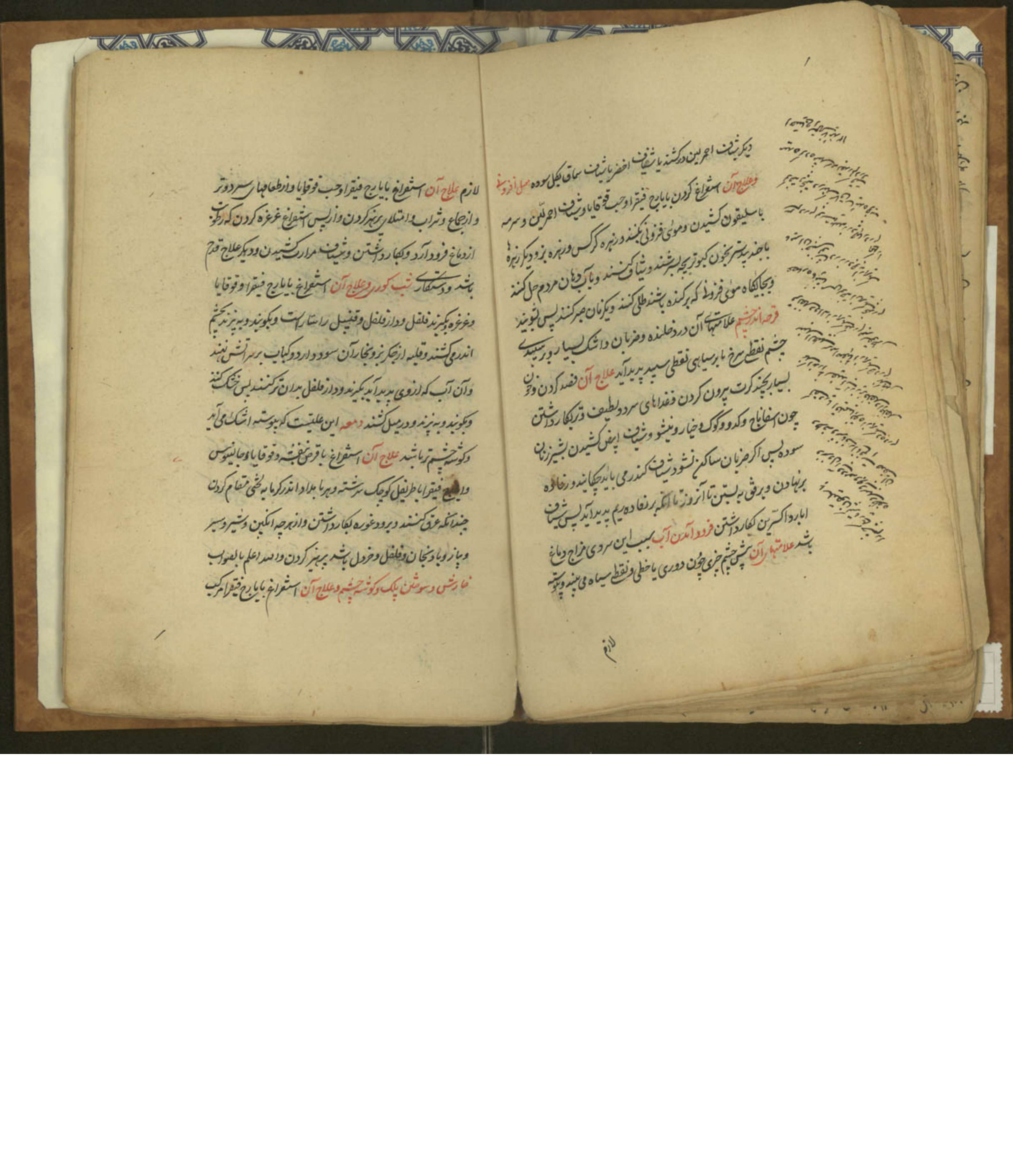
این از درد گرانی و خلیدن خالی باشد همه انواع درد چشم را رمد گویند و طبقه ملتحمه
طبقه ظاهرترین است از چشم و گوهر آن گوشتی است سفید و چرب با عضلهای چشم
آمیخته است و همه اجزای چشم بدان پوشیده است و لگام گرفته و استوار شده بدین
سبب آنرا ملتحمه گویند و گاه باشد که این آماس چندان باشد که حدقه بپوشد و پلک
چشم دشوار بر هم توان نهاد از عظمی و این کودکانرا افتد **علامتهای آن** درد با
سوزش نشان ماده بصفرا باشد و گرانی چشم و نشان بسیاری ماده باشد و سرخی و تری نشان
نشان غلبه خون باشد و اگر سخت سرخ باشد و بدان تری نباشد نشان غلبه صفرا باشد
و اگر تری بسیار باشد و سخت سرخ نباشد نشان بلغم باشد و اگر سرخی و تری کمتر باشد
نشان غلبه ماده بسودائی باشد **علاج آن** اگر آن نشان غلبه خون ظاهر باشد
نخست رگ قیفال زنند از جانب که رمد باشد پس طبع را نرم کنند با آب میوه ها
و با قرص بنفشه و با آلو و حب صبر و ایارج فیقرا و حب صبر و ایارج فیقرا و حب قوقایا
و حب الذهب و اگر نشان غلبه صفرا ظاهر باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد و تمر
هندی کنند و بماء الرمانین و اندر چشم نخست شیر دختران اندر چکانند یا سفیده



خایهٔ مرغ لیس شیاف ابیض کشند بشیر دختران سوده و شیاف کافور بشیر دختران
سوده و بذر ترنگ نارسیده و کباب از گوشت تازه و پوست خربزه و زرده خایهٔ
مرغ جوشانیده با روغن گل بر پشت چشم نهند و بر بندند درد نشاند و سود دارد
و با کز رسته خایهٔ مرغ و آرد جو و بابونه و بنفشه باهم بسرشته و ضماد کنند و صبر و صندل
سرخ و شیاف مامیثا و قوفل و صمغ عربی و افیون و اقاقیا در آب عنب الثعلب
و آب کشته و آب کشنیز تر و آب کوک و طبیخ خشخاش سرشته طلی کنند درد صعب
را ساکن کند و اگر ماده بلغمی باشد استفراغ بایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و تربد
و شحم حنظل کنند و بطبیخ هلیله کابلی و اگر ماده سوداوی باشد بایارج فیقرا و افتیمون
و شحم حنظل و نمک نفطی و مطبوخ افتیمون استفراغ کنند و مر و عنزروت با آب حلبه
و لعاب تخم کتان سوده طلی کنند و طبیخ حلبه اندر چکانند و اگر مدت دراز گردد
و سرخی و آب رفتن کمتر نشود باید دانست که اندر طبقهای چشم خلطهای بد است و تا بی
معسول و ثن بسته و اسفیداج می باید کشید جز این هیچ علاجی دیگر صواب نباشد
و خارش و سوزش را و دمعه را و سبل را برود غوره و شیاف سماق کشیدن

سود
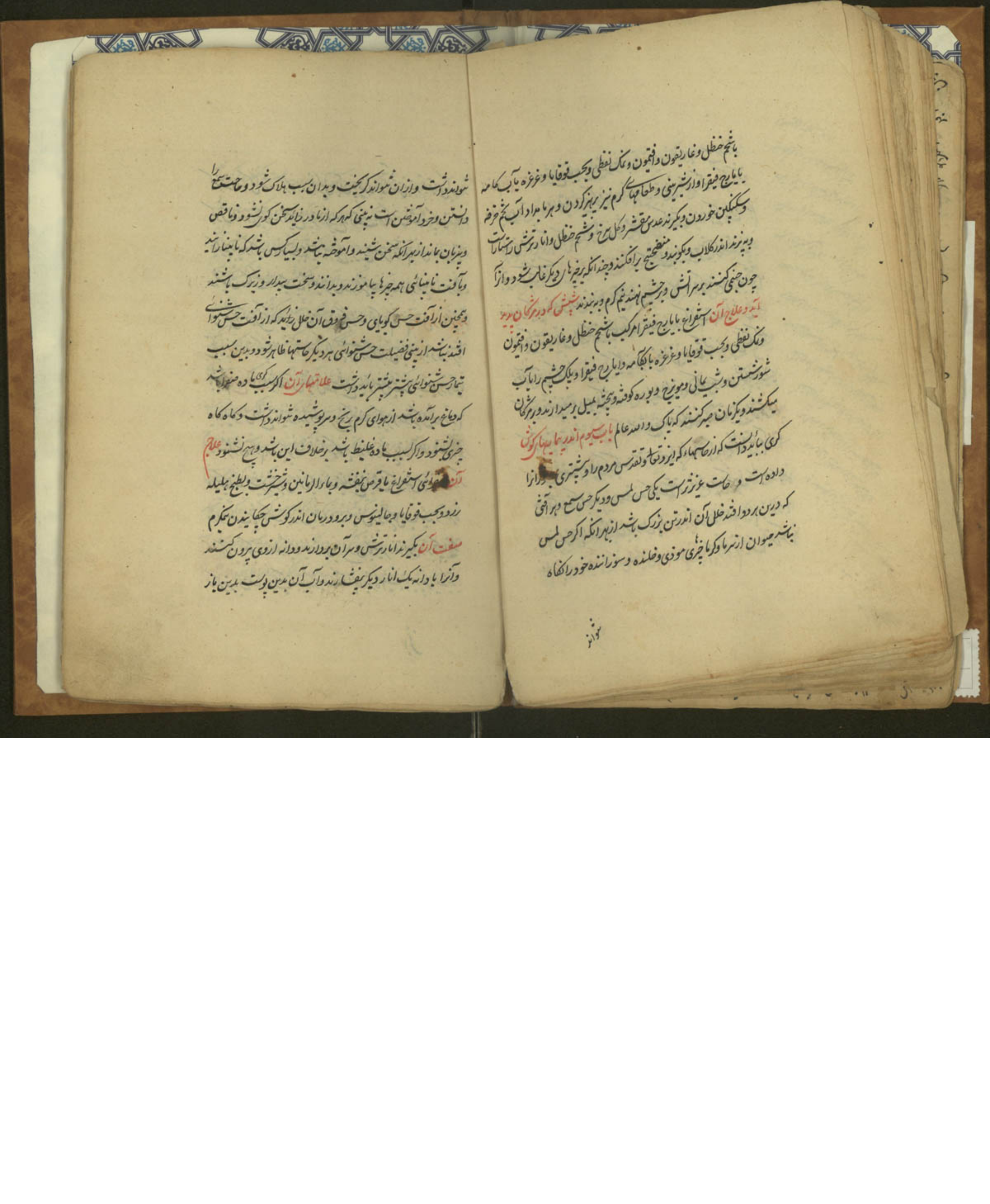
سود دارد خاصه از پس فصد و حجامت و داروی مسهل و شیاف احمر لین در آخر رمدها
سود دارد و گرمابه و شراب صرف سفید سود دارد **ظفره** نقطه باشد سرخ که بر سفیدی
چشم پدید آید بسبب زخمی و مانند آن **علاج آن** نخست رگ قیفال زنند و گوشت
و شراب و شیرینی پرهیز کنند و کبوتر بچه بگیرند و زیر بال او رگ زنند و قطره قطره خون
او گرم بچشم اندر چکانند و شیر زنان اندر چکانند و زرنیخ با آب گشنیز تر سوده اندر
چکانند **سبل** این علتی است که از رگها چشم پرخون شود و خارش اندر چشم پدید آید
و عطسه آرد و آفتاب نتواند دید و آب بسیار رود **علاج آن** رگ قیفال یا رگ پیشانی
زنند و ایارج فیقرا بکار داشتن و از گوشت و شیرینی و شراب و شیر پرهیز کردن و
برود غوره و شیاف سماق کشیدن و بالین بلند کردن و جبین بستن و بسیار
ناگفتن و آواز بلند ناکردن **جرب** این علتیست که پلک چشم باز گردد و سرخ باشد
و درشت و ناهموار **علاج آن** رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت کنند و پلک چشم را
باز گردانند و بتراشند تا هموار شود و زعفران سوده بران موضع پراکنند و پنبه از زرده
خایه تر کنند و بر پشت چشم نهند و ببندند و تا شش ساعت رها کنند پس بگشایند و بنور



دیگر شیاف احمر لین در کشند یا شیاف اخضر یا شیاف سماق بکحل سوده **سبل اندر چشم** وعلاج آن
استفراغ کردن بایارج فیقرا و حب قوقایا و شیاف احمر لین و سرمه
باسلیقون کشیدن وموی فزونی بکنند و زهره کرکس و زهره بز و دیگر زهره
باجند بیدستر بخون کبوتر بچه بسرشند و شیاف کنند و با آب دهان مردم حل کنند
و بجایگاه موی فزونی که برکنده باشند طلی کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند
قرحه اندر چشم علامتهای آن درد خلنده و ضربان و اشک بسیار و بر سپیدی
چشم نقطی سرخ یا بر سیاهی نقطی سپید پدید آید **علاج آن** فصد کردن و خون
بسیار بچند کرت بیرون کردن و غذاهای سرد و لطیف در بکار داشتن
چون اسفاناج و کدو و کوک و خیار و نیلوفر و شیاف ابیض کشیدن بشیر زنان
سوده پس اگر ضربان ساکن نشود شیاف کندر می باید چکانید و زرده
بر نهادن و برقی بر بستن تا آن روز تا آنکه بر نعاده ریم پدید آید پس شیاف
اناردانه اگر این بکار داشتن **فرود آمدن آب** بسبب این سردی مزاج دماغ
باشد **علامتهای آن** پیش چشم چیزی چون دوری یا خطی و نقطی سیاه می بینند و پیوسته

لازم
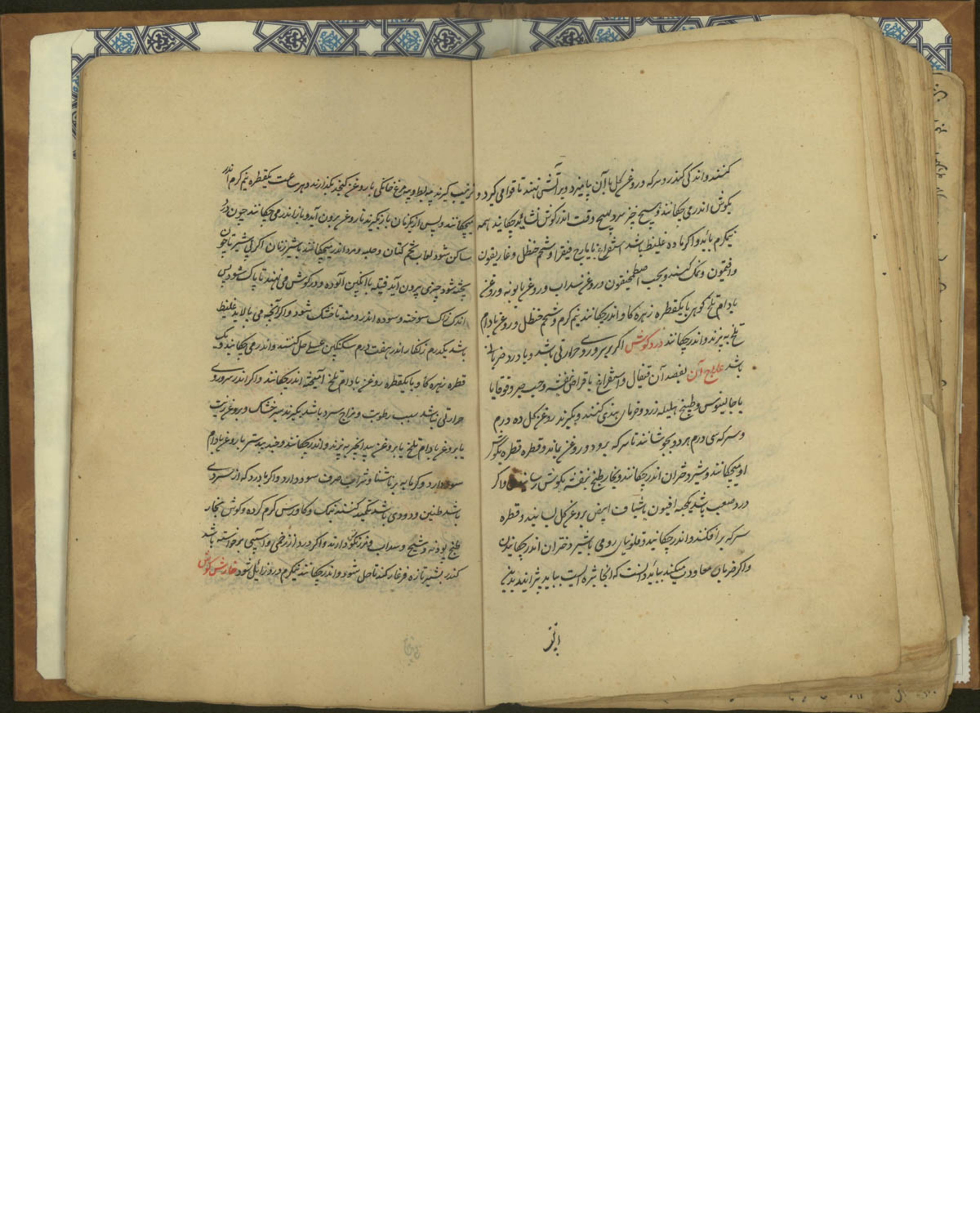
لازم **علاج آن** استفراغ بایارج فیقرا و حب قوقایا و از طعامهای سرد دور
و از جماع و شراب و امتلای پرهیز کردن و از پس استفراغ غرغره کردن که رطوبت
از دماغ فرود آرد و بکار داشتن و شیاف مرارت کشیدن و دیگر علاج قدح
باشد و دستکاری **شب کوری و علاج آن** استفراغ بایارج فیقرا و قوقایا
و غرغره بگیرند فلفل و دار فلفل و قنفیل راست راست و بکوبند و بپزند و چشم
اندر می کشند و قلیه از جگر بز و بخار آن سود دارد و کباب بر سر آتش نهند
و آن آب که از وی پدید آید بگیرند و دار فلفل بدان تر کنند پس خشک کنند
و بکوبند و بپزند و در میل کشند **دمعه** این علتیست که پیوسته اشک می آید
و گوشه چشم تر باشد **علاج آن** استفراغ با قرص بنفشه و قوقایا و جالینوس
و ایارج فیقرا با طریفل کوچک سرشته و هر با بداد اندر گرمابه تخمی مقام کردن
چندانکه عرق کنند و برود غوره بکار داشتن و از هر چه انگبین و شیر و سیر
و پیاز و بادنجان و فلفل و خردل باشد پرهیز کردن والله اعلم بالصواب
خارش و سوزش پلک و گوشه چشم و علاج آن استفراغ بایارج فیقرا مرکب



باشحم حنظل وغاریقون وافتیمون ونمک نفطی وحب قوقایا وغرغره بآب کامه
بایارج فیقرا وازشیرینی وطعامهای گرم نیز پرهیز کردن وهر بامداد آب تخم خرفه
وسکنگبین خوردن وبگیرند عدس مقشر وگل سرخ وشحم حنظل وانار ترش را اسماسات
وبپزند اندر گلاب وبکوبند ومنضجیج را افکنند وچند انکه برخیرهای دیگر غالب شود وازا
چون حبی کنند بر سر آتش ودر چشم نهند نیم گرم وببندند شبکوری که در گرگان بدید
آید وعلاج آن استفراغ بایارج فیقرا مرکب باشحم حنظل وغاریقون وافتیمون
ونمک نفطی وحب قوقایا وغرغره بالکامه وایارج فیقرا وپلک چشم را بآب
شورشستن وشب یمانی ومویزج وبوره کوفته وبیخته بمیل برمیدارند ودر گرگان
کری باید دانست که از حاسها که ایزد تعالی وتقدس مردم را وشیری ... داده است و ... حاسات عزیزتر است یکی حس لمس ودیگر حس سمع وهر آفتی که درین هر دو افتد خلل آن اندر تن بزرگ باشد ازبهر آنکه اگر حس لمس نباشد حیوان از سرما وگرما وچیزی موذی وخلنده وسوزاننده خود را آگاه

نتوانر
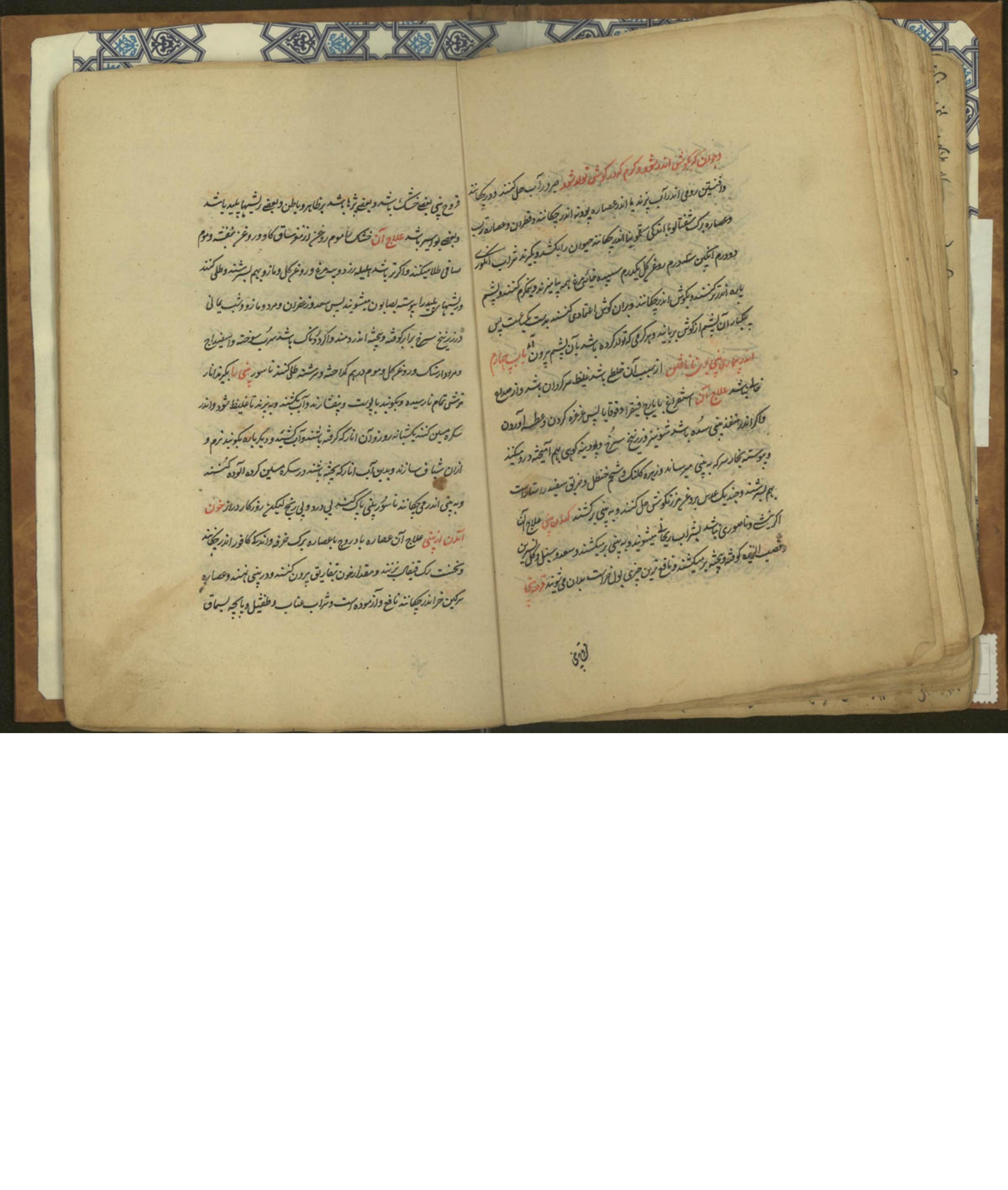
شوانند داشت وازان نتوانند گریخت وبدان سبب هلاک شود و حاسه سمع را
دانستن وخرد آموختن است یعنی که هر که از مادر زاید سخن کور نشود وناقص
وبی زبان بماند ازبهر آنکه سخن شنید وآموخته باشد ولیکن بسیار کس باشد که نابینا زاید
وبا آفت نابینائی همه چیزها بیاموزند وبدانند وسخت بیدار وزیرک باشند
وهمچنین از آفت حس گویای وحس ذوق آن خلل زاید که از آفت حس شنوائی
افتد نباشد ازینی فضیلت حس شنوائی بر دیگر حاستها ظاهر شود وبدین سبب
تیمار حس شنوائی بیشتر باید داشت علامتهای آن اگر سبب کری ماده صفرا باشد
که دماغ بر آنده باشد از هوای گرم رنج ودر پوشیده شوانند داشت وگاه گاه
چیزی بشنود واگر سبب ماده غلیظ باشد برخلاف این باشد وهیچ نشنود علاج
آن ... استفراغ با قرص بنفشه وباره الماینن وشیرخشت وبطبیخ هلیله
زرد وحب قوقایا وجالینوس ودر بر ودرمان اندر گوش چکانیدن بگرم
صفت آن بگیرند انار ترش وسر آن برداریند ودانه از وی بیرون کنند
وآنرا با دانه یک انار دیگر بیفشارند وآب آن بدین پوست بدین باز



کنند و اندکی کندر و سرکه و روغن گل با آن بیامیزد و بر آتش نهند تا قوامی گیرد و
بگوش اندر می چکانند و پیه خر سرد هیچ وقت اندر گوش نشاید چکانید همه
بگرم باید و اگر ماده غلیظ باشد استفراغ بایارج فیقرا و شحم حنظل و غاریقون
و افتیمون و نمک کنند و حب اصطمخیقون و روغن سداب و روغن بابونه و روغن
بادام تلخ کوهی با یکقطره زهره گاو اندر چکانند نیم گرم و شحم حنظل و روغن بادام
تلخ به پزند و اندر چکانند **درد گوش** اگر بر سردی و حرارتی باشد و یا درد ضربانی
باشد **علاج آن** بفصد آن قیفال و استفراغ با قراص بنفشه و حب صبر و قوقایا
یا جالینوس و طبیخ هلیله زرد و خرمای هندی کنند و بگیرند روغن گل ده درم
و سرکه سی درم هر دو بجوشانند تا سرکه برود و روغن بماند و قطره قطره بگوش
او میچکانند و شیر دختران اندر چکانند و بخار طبیخ بنفشه بگوش رسانند و اگر
درد صعب باشد یکحبه افیون با شیاف ابیض بروغن گل بگدازند و قطره
سرکه بر افکنند و اندر چکانند و قلونیای رومی با شیر دختران اندر چکانند
و اگر ضربان معاودت میکند باید دانست که آنجا بثره است باید بتراشند بدین

ابز

ترتیب گیرند چیلبطا و پیه مرغ خانگی با روغن کنجد بگدازند و هر ساعت یکقطره نیم گرم اندر
بیچکانند و پس از یکزمان باز بگیرند تا روغن برون آید و باز اندر می چکانند چون درد
ساکن شود لعاب تخم کتان و حلبه و مرد اندر میچکانند با شیر زنان اگر [illegible] تا جوان
پخته شود چیزی بیرون آید فتیله با انگبین آلوده و در گوش می نهند تا پاک شود پس
اندکی زاک سوخته و سوده اندر دمند تا خشک شود و اگر آنچه می پالاید غلیظ
باشد یکدرم زنگار اندر هفت درم سکنگبین عسلی حل کنند و اندر می چکانند و یک
قطره زهره گاو و یا یکقطره روغن بادام تلخ آمیخته اندر چکانند و اگر اندر سر دروی
حرارتی نباشد سبب رطوبت و مزاج سرد باشد بگیرند سیر خشک و بروغن زیت
یا بروغن بادام تلخ یا بروغن سداب گرم بپزند و اندر چکانند و جندبیدستر با روغن بادام
سود دارد و گرمابه بر ناشتا و شراب صرف سود دارد و اگر با درد که از سردی
باشد طنین و دوی باشد تکمید کنند بنمک و گاورس گرم کرده و گوش بخار
طبیخ بابونه و شبت و سداب و مرزنگوش دارند و اگر درد از زخمی و آسیبی برخاسته باشد
کندر بشیر تازه و غار کنند تا حل شود و اندر چکانند نیم گرم در وقت زایل شود **خارش گوش**



در حیوان که بگوش اندر شود و کرم که در گوش تولد شود حبر در آب حل کنند و در چکانند
و افسنتین رومی اندر آب بپزند یا اندر عصاره پودنه اندر چکانند و قطران و عصاره ترب
و عصاره برگ شفتالو با اندکی سقمونیا اندر چکانند حیوان را بکشد و بگیرند تراب الکوری
دو درم انگبین سه درم روغن گل یک درم سپیده خایه مرغ همه بیامیزند و گرم کنند و ابریشم
پاره اندر تر کنند و بگوش اندر چکانند و بران گوش اعتمادی کنند بدست یک ساعت پس
بیکبار آن ابریشم از گوش بربایند و هر کرمی که تولد کرده باشد با آن ابریشم بیرون آید
باب چهارم اندر بیماریهای بینی بوی نایافتن از سبب آن خلطی باشد غلیظ مر کران باشد و از صداع
خالی نباشد علاج آن استفراغ بایارج فیقرا و فوقایا پس غرغره کردن و عطسه آوردن
واگر اندر منفذ بینی سده باشد شونیز و زرنیخ سرخ و پودینه کوهی بهم آمیخته در رو بکنند
و پیوسته بخار سرکه به بینی میرسانند و زهره کلنگ و شحم حنظل و خربق سفید را استعمال است
بهم سرشند و چند یک عدس بروغن مرزنگوش حل کنند و به بینی بر کشند گندیدن بینی علاج آن
اگر ریش و ناصوری باشد بشراب ریحانی میشویند و به بینی بر میکشند و سعد و سنبل و گل نسرین
و قصب الذریره کوفته و بیخته بر میکشند و نافع ترین چیزی بول خر است بدان میشویند

قروح بینی
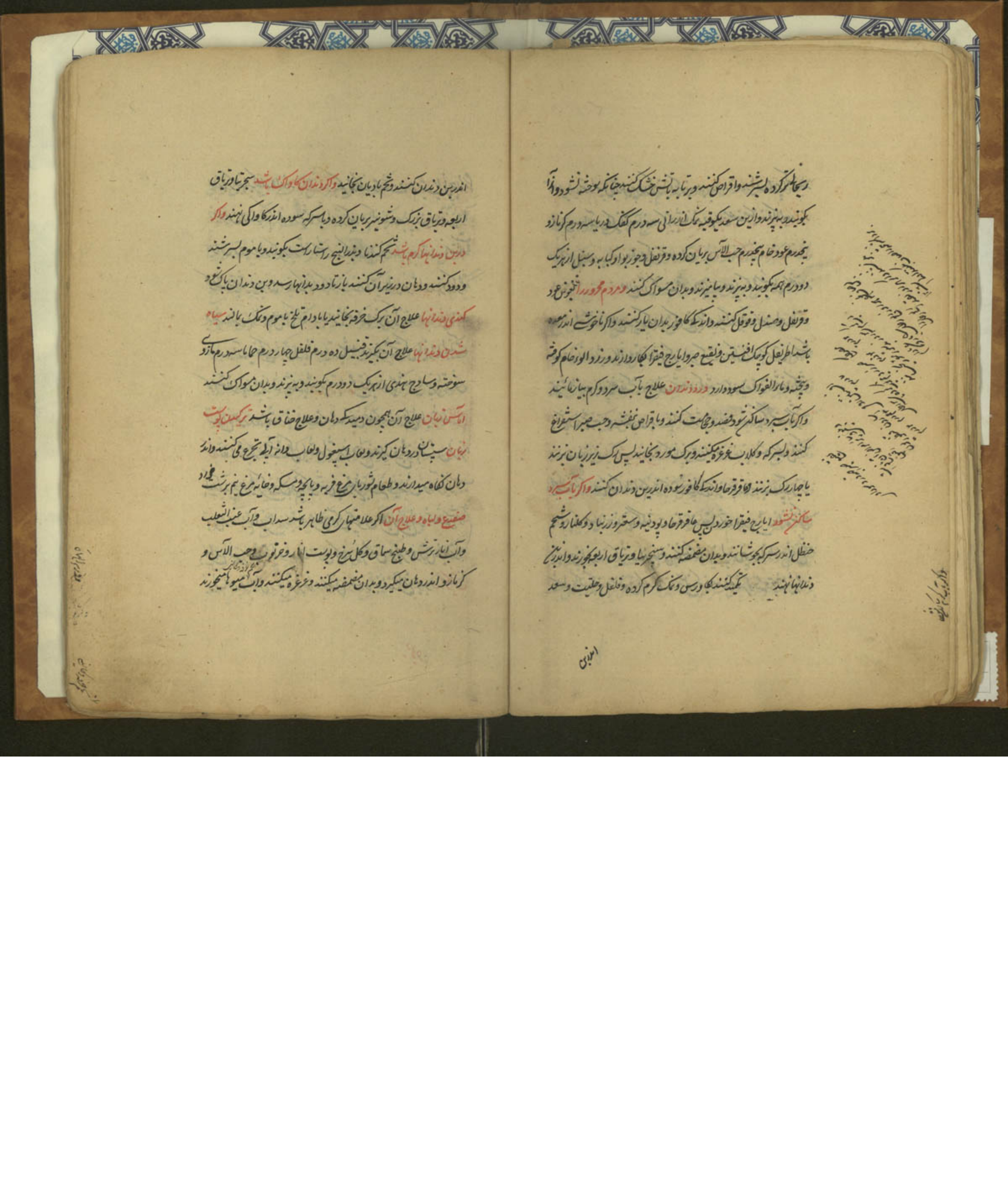
قروح بینی بعضی خشک باشد و بعضی تر باشد بر ظاهر و باطن و بعضی ریشها پلید باشد
و بعضی بواسیر باشد علاج آن خشک را موم روغن زرد مغز ساق گاو و روغن بنفشه و موم
صافی طلا میکنند و اگر تر باشد هلیله زرد و پیه مرغ و روغن گل و مازو بهم بسرشند و طلی کنند
و ریشهای پلید را پیوسته بصابون میشویند پس سعد و زعفران و مرد و مازو و شب یمانی
و زرنیخ سرخ برابر کوفته و بیخته اندر دمند و اگر دماغ باشد سرب سوخته و اسفیداج
و مرداسنگ و روغن گل و موم درهم گداخته و سرشته طلی کنند ناسور بینی را بگیرند انار
ترش تمام نارسیده و بکوبند با پوست و بیفشارند و آب بگیرند و بپزند تا غلیظ شود و اندر
سرکه میلین کنند یکشبانه روز و آن انار که گرفته باشند و آب کشیده و دیگر باره بکوبند نرم و
از آن شیاف سازند و بدین آب انار که پخته باشند در سرکه میلین کرده آلوده کنند
و به بینی اندر می چکانند ناسور بینی پاک کند بی درد و بی رنج لیکن روزگار دراز خون
آمدن از بینی علاج آن عصاره بادروج یا عصاره برگ خرفه و اندکی کافور اندر چکانند
و نخست رگ قیفال بزنند و مقدار خون بغایت بیرون کنند و در بینی نهند و عصاره
سرگین خر اندر چکانند نافع و آزموده است و شراب عناب و طفیل و یا بجه سماق



بجته ولیست عدس و مانند آن سود دارد و الله اعلم بالصواب **باب پنجم اندر بیماریهای**
دندان و زبان و دهان و بثره و ترقیدن لب علاج آن پیه مرغ با روغن گاو بگدازند
و نشاسته و کثیرا و مازو را کوفته و بیخته همه اندر روغن بمالند تا هموار شود و طلی کنند و پوست
را اندرون خایه مرغ بر آن نهند و بگذارند چند روز **دمیدگی دهان** علاج آن اگر سرخ
باشد نخست فصد و حجامت و چهار رگ مشغول شوند پس استفراغ بماء الرمانین و بطبیخ
سماق و عدس و گلنار و حب الآس و بطبیخ هلیله ازو پس مضمضه برب توت کنند
و اگر لعاب بسیار آید اقاقیا در آب عنب الثعلب حل کنند و سرکه بر چکانند و بدان مضمضه
کنند و اگر سفید گونه باشد حضض اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و با لکامه
دمیدگی سرخ را سود دارد و اگر سخت سپید باشد نمک سوده با انگبین سرشته و اندر
دهان گیرند و نگاه دارند چندانکه تواند پس سکنگبین مضمضه کنند و بآب کامه و سعد و فلفل
و کبابه و عاقرقرحا بکوبند نرم و در آبکامه کنند و بدان مضمضه میکنند و اگر سیاه باشد
زرنیخ سرخ و زرد و بوره و شب یمانی و قلقطار و زاج و کف دریا و مازو و اقاقیا و انار
پوست کوفته و بیخته با انگبین سرشته پس در خرقه بندند و اندر گل گیرند و اندر آتش نهند

تا گل
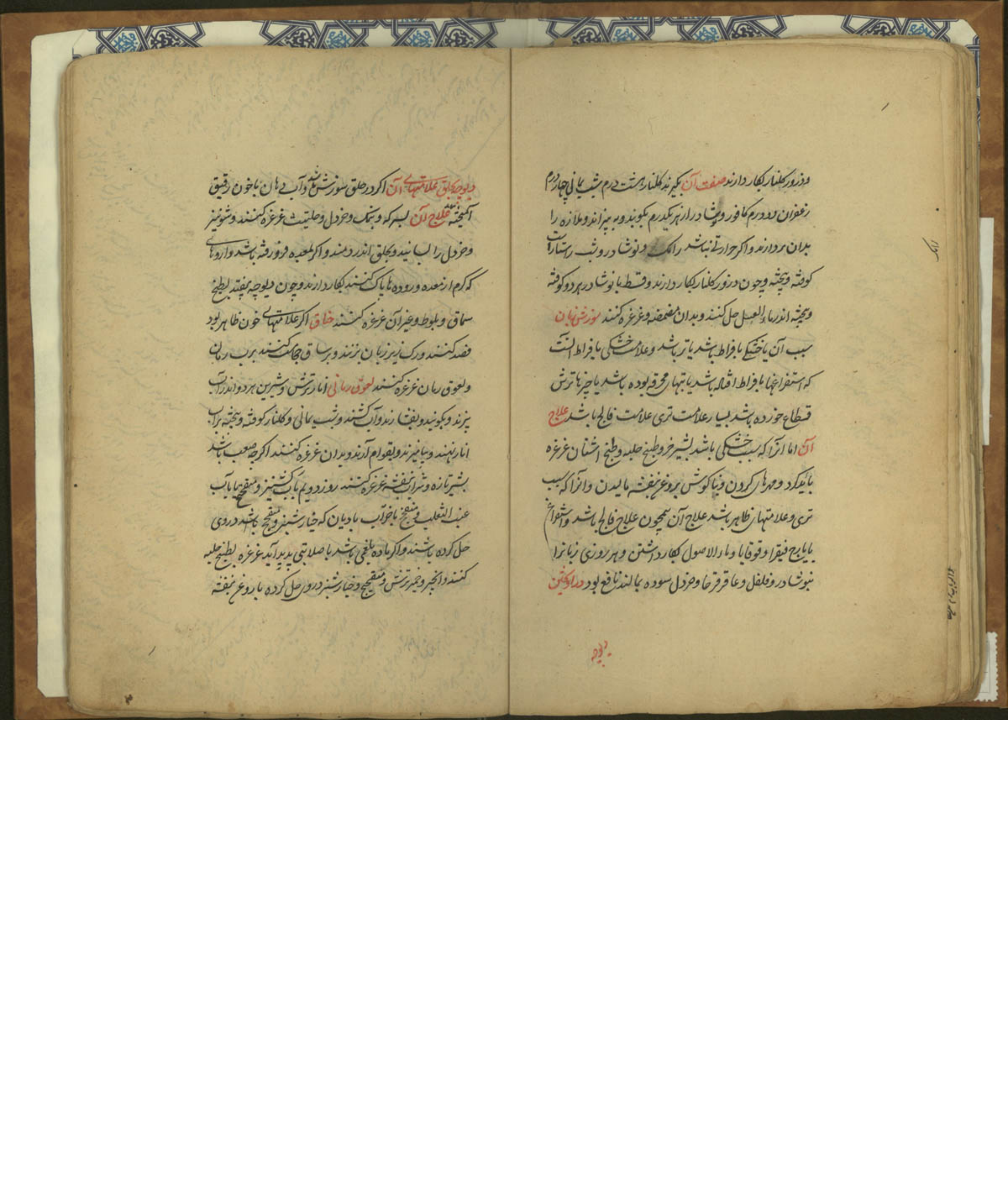
تا گل بریان شود پس از گل بیرون کنند و بکوبند و ببیزند و اندر دهان می پراکنند
پس حب الآس و گلنار و مازو و اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه میکنند و اگر بسوزاند
روغن گل و گلاب اندر دهان گیرند سود دارد **خورده شدن گوشت بن دندان**
و خون آمدن ازان علاج آن نخست فصد و حجامت و چهار رگ و مسهل و مضمضه
و داروها چنانکه در علاج دمیدگی دهان که سرخ باشد یاد کرده آمده است پس مازو
پوست انار و شب یمانی و قلقطار و گوزم و برگ سرو و گلنار و سماق اندر سرکه
بجوشانند و بدان مضمضه کنند و خورده شدن گوشت بن دندان را شنجار کوفته
با انگبین سرشته و بن دندان بدان بمالند گوشت پوسیده را پاک کند و گوشت
درست برویاند **ناخوشی بوی دهان** اگر ناخوشی از بن دندانها باشد بخلال و مسواک
پاک باید کرد و هرگاه که طعام بخورند نخست چیزی بخایند چون سیب و آبی و مغز
بادام تا در میان دندانها که گوشت اندر ماند و تباه شود و بوی دهان ناخوش کند
ازین چیزها در ماند و گوشت را جائی نباشد که در ماند پس چون از طعام فارغ شود
بخلال پاک کند و سفوفی بکار دارند بدین نوع گیرند سعد مقشر کوفته و بیخته اشترای



ریحان تر کرده لب بر شنند و اقراص کنند و بر تابه با آتش خشک کنند چنانکه سوخته نشود و آنرا
بکوبند و بپزند و از بن سعد یکوقیه نمک اندرانی سه درم کفک دریا سه درم کرمازو
یکدرم عود خام یکدرم حب الآس بریان کرده و قرنفل و جوز بوا و کبابه و سنبل از هر یک
دو درم همه بکوبند و بپزند و بیامیزند و بدان مسواک کنند و مردم محرور را آنچون عود
و قرنفل و صندل و فوفل کنند و اندکی کافور بدان یار کنند و اگر ناخوشی اندر معده
باشد اطریفل کوچک افسنتین و نقیع صبر و ایارج فیقرا بکار دارند و زرد آلو خام کوفته
و پخته و ماء الفواکه سود دارد درد دندان علاج با آب سرد و گرم بیازمایند
و اگر بآب سرد ساکن شود فصد و حجامت کنند و با قراص بنفشه و حب صبر استفراغ
کنند و لب سرکه و گلاب غرغره میکنند و برگ مورد بخایند پس رگ زیر زبان بزنند
یا چهار رگ بزنند و عاقرقرحا و اندکی کافور سوده اندرین دندان کنند و اگر بآب سرد
ساکن نشود ایارج فیقرا خورد پس عاقرقرحا و پودنه و سعتر و زرنباد و کلنار و شحم
حنظل اندر سرکه بجوشانند و بدان مضمضه کنند و سنجرنیا و تریاق اربعه بخورند و اندر بن
دندانها نهند تکمید کنند بکاورس و نمک گرم کرده و فلفل و حلتیت و سعد

اندرین
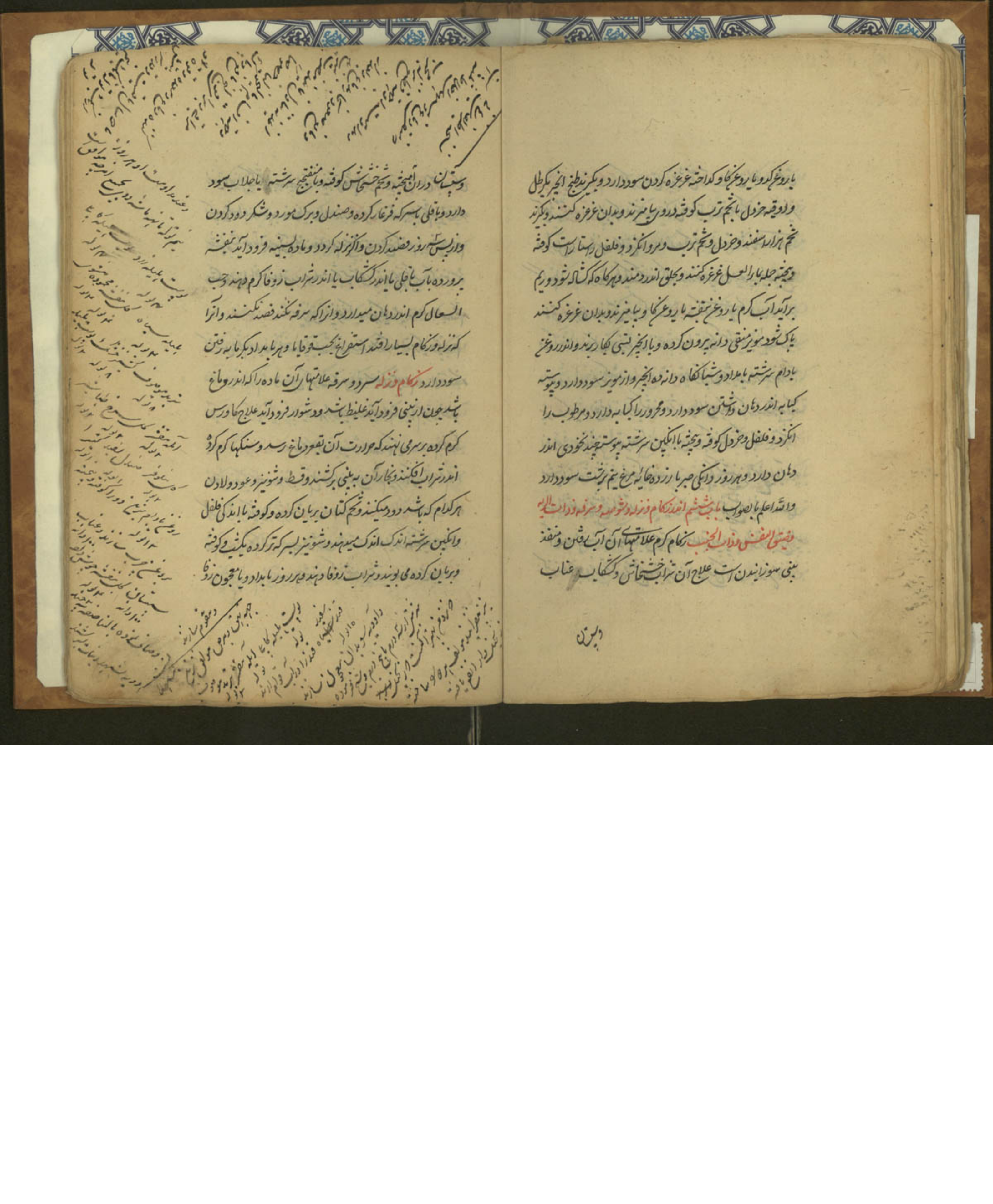
اندر بن دندان کنند و تخم بادیان بخایند و اگر دندان کاواک باشد سنجرنیا و تریاق
اربعه و تریاق بزرگ و شونیز بریان کرده و با سرکه سوده اندر کاواکی نهند و اگر
در بن دندانها کرم باشد تخم گندنا و بذر البنج راستاراست بکوبند و با موم بسرشند
و دود کنند و دهان در زیر آن کنند تا بر تا دود بدانها رسد و بن دندان پاک شود
کندی دندانها علاج آن برگ خرفه بخایند یا بادام تلخ با موم و نمک بمالند سیاه
شدن دندانها علاج آن بگیرند قیسل ده درم فلفل چهار درم حماما سه درم مازوی
سوخته و ساذج هندی از هر یک دو درم بکوبند و بپزند و بدان مسواک کنند
آماس زبان علاج آن همچون دمیدگی دهان و علاج خناق باشد ترکیدن پوست
زبان سپستان در دهان گیرند و لعاب اسپغول و لعاب دانه آبی تجرع می کنند و اندر
دهان نگاه میدارند و طعام شوربای مرغ فربه و پاچه و مسکه و خایه مرغ نیم برشت و
ضفدع و لباه و علاج آن اگر علامتهای گرمی ظاهر باشد سداب و آب عنب الثعلب
و آب انار ترش و طبیخ سماق و گل سرخ و پوست انار و خرنوب و حب الآس و
کرمازو اندر دهان میگیرد و بدان مضمضه میکنند و غرغره میکنند و آب میوه ها میخورند



وذرور گلنار بکار دارند صفت آن بگیرند گلنار هشت درم شب یمانی چهار درم
زعفران دو درم کافور و نوشادر از هر یکی درم بکوبند و بیزند و ملازه را
بدان بر دارند و اگر حرارتی نباشد رامک و نوشادر و شب راسنارات
کوفته و بیخته و چون ذرور گلنار بکار دارند و قسط با نوشادر هر دو کوفته
و بیخته اندر ماء العسل حل کنند و بدان مضمضه و غرغره کنند سوزش زبان
سبب آن یا خشکی بافراط باشد یا تری باشد و علامت خشکی بافراط آنست
که استفراغها بافراط افتاده باشد یا تبهای محرقه بوده باشد یا چیزهای ترش
قسطاع خورده باشد بسیار علامت تری علامت فالج باشد علاج
آن اما آنرا که سبب خشکی باشد شیرخر و طبیخ حلبه و طبیخ اسفاناخ غرغره
باید کرد و مهرهای گردن و بناگوش بروغن بنفشه مالیدن و آنرا که سبب
تری و علامتهای ظاهر باشد علاج آن همچون علاج فالج باشد و استفراغ
بایارج فیقرا و قوقایا و ماء الاصول بکار داشتن و هر روزی زبان را
بنوشادر و فلفل و عاقرقرحا و خردل سوده بمالند نافع بود دراکفتن

دیوچه

دیوچه بحلق علامتهای آن اگر در حلق سوزش و خلش و آب دهان با خون رقیق
آمیخته علاج آن بسرکه و نمک و خردل و حلتیت غرغره کنند و شونیز
و خردل را بسایند و بحلق اندر دمند و اگر بمعده فرو رفته باشد داروهایی
که کرم از معده و روده پاک کنند بکار دارند و چون دیوچه بیفتد بطبیخ
سماق و بلوط و غیر آن غرغره کنند خناق اگر علامتهای خون ظاهر بود
فصد کنند و رگ زیر زبان بزنند و بر ساق حجامت کنند و رب رمان
و لعوق رمان غرغره کنند لعوق رمانی انار ترش و شیرین هر دو اندر آب
بپزند و بکوبند و ثفل زنند و آب بستانند و شب یمانی و گلنار کوفته و بیخته در آب
انار نهند و بپالایند و بقوام آرند و بدان غرغره کنند اگر صعب باشد
بشیر تازه و شراب بنفشه غرغره کنند روز دوم بآب کشنیز و منقع سماق یا آب
عنب الثعلب و منقع با خیار آب بادیان که خیار شنبر و منقع باشد در وی
حل کرده باشند و اگر ماده بلغمی باشد با صلابتی پدید آید غرغره بطبیخ حلبه
کنند و انجیر و خمیر ترش و منقع و خیار شنبر در وی حل کرده با روغن بنفشه



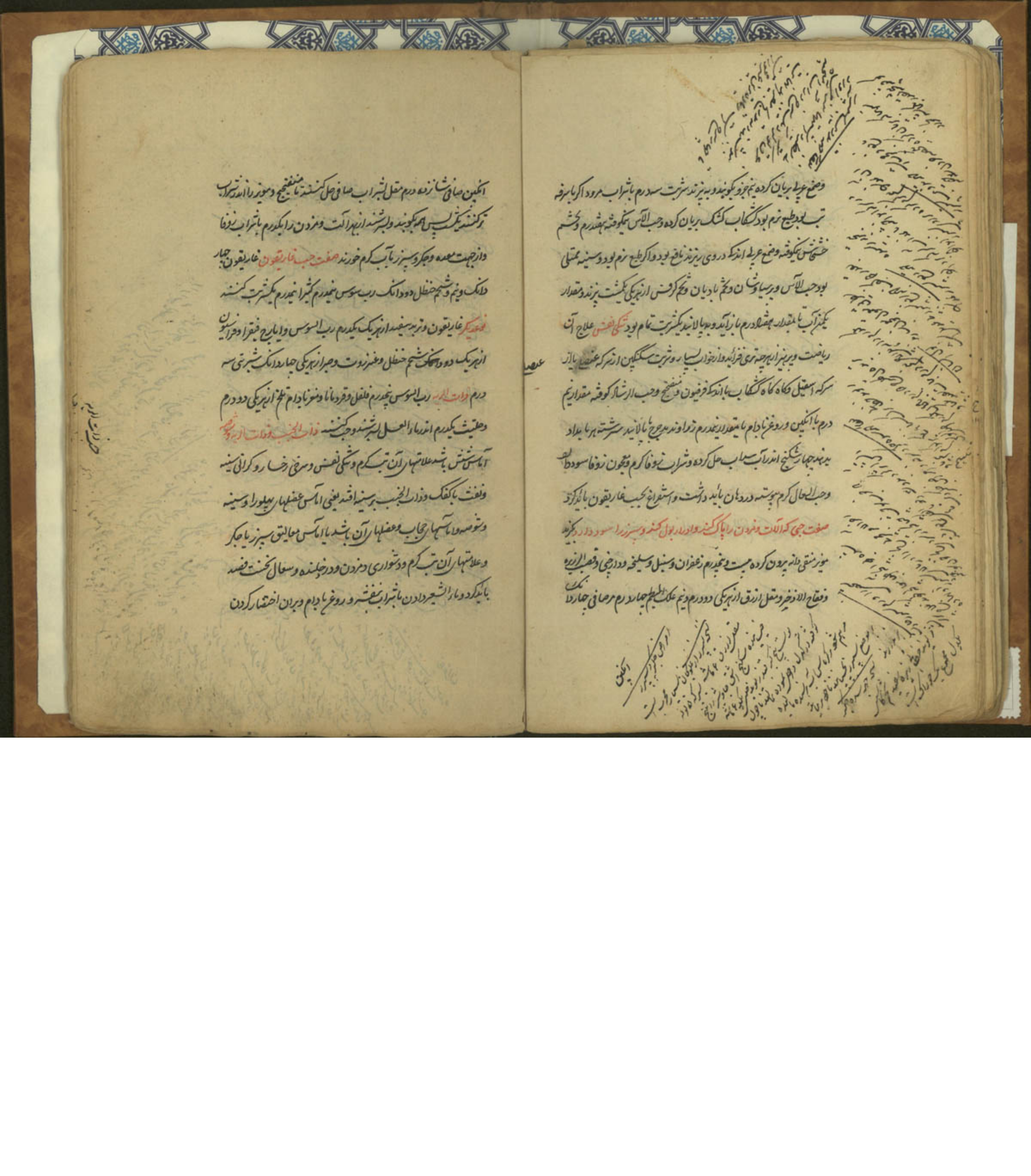
با روغن کدو یا روغن گاو گداخته غرغره کردن سود دارد و بگیرند طبیخ انجیر یک رطل
و اوقیه خردل یا تخم ترب کوفته در وی بیامیزند و بدان غرغره کنند و بگیرند
تخم هزار اسفند و خردل و تخم ترب و مرو انگزد و فلفل راسن از هر یک راست کوفته
و بیخته جلب یا ربّ العسل غرغره کنند و بحلق اندر دمند و هر گاه که گشاده شود و ریم
برآید آب گرم یا روغن بنفشه یا روغن گاو و بیامیزند و بدان غرغره کنند
پاک شود مویز منقی دانه بیرون کرده و با انجیر تینی یکبار بزنند و اندر روغن
بادام سرشته بامداد و شبانگاه دانه ده انجیر و از مویز سود دارد و پیوسته
کتابه اندر دهان داشتن سود دارد و محرور را کتابه دارد و مرطوب را
انگزد و فلفل و خردل کوفته و بیخته با انگبین سرشته بیوسته چند نخودی اندر
دهان دارد و هر روز دانگی صبر با زرده خایهٔ مرغ نیم برشت سود دارد
والله اعلم بالصواب باب ششم اندر زکام و نزله و خشونت و سرفه و ذات الریه
و ضیق النفس و ذات الجنب زکام گرم علامتهای آن آب رفتن و منفذ
بینی سوزانیدن است علاج آن شراب خشخاش و گشنیز و عناب

وسپستان در آن آمیخته و تخم خشخاش کوفته و با منفتج سرشته یا جلاب سود
دارد و باقلی با سرکه غرغار کرده و صندل و برگ مورد و شکر دود کردن
و از پس سه روز فصد کردن و اگر نزله گردد و ماده بسینه فرود آید بنفشه
پرورده با آب باقلی یا اندر گشکاب یا اندر شراب زوفا گرم دهند و حب
السعال گرم اندر دهان میدارد و اگر سرفه نکند فصد نکنند و اگر
که نزله و زکام بسیار افتد استفراغ بحبّ قوقایا و هر بامداد بکرمابه رفتن
سود دارد زکام و نزله سرد و سرفه علامتهای آن ماده را که اندر دماغ
باشد چون از بینی فرود آید غلیظ باشد و دشوار فرود آید علاج گاورس
گرم کرده بر سر می نهند که حرارت آن بقعر دماغ رسد و سنگها گرم کرده
اندر شراب افکنند و بخار آن به بینی برکشند و قسط و شونیز و عود و لادن
هر کدام که باشد دود میکنند و تخم کتان بریان کرده و کوفته با اندکی فلفل
و انگبین سرشته اندک میدهند و شونیز بسرکه تر کرده یکشب و کوفته
و بریان کرده می بویند و شراب زوفا دهند و هر روز بامداد و یا معجون زوفا


بلنسخه تمام واندر کتاب الخر بستی و مویز منقی و تخم بادیان می پزند و با عسل میخورند و کل
انگبین علط اندر شراب زوفا سود دارد سرکنگبین بزوری بامداد تخم بادیان اندر
شیر بجوشانند تا بقوام آید و بخورند و طعام سپیدبات و طبیخ کنند با روغن بادام
و شکر و عسل بپالایند و اندر سپیدبات تخم شبت می پزند و انجیر خشک و کوز مغز سود
دارد صفت شربت زوفا مویز منقی و انجیر خشک از هر یک بیست عدد حلبه و تخم
کرفس و تخم بادیان و بنفشه و پرسیاوشان و زوفا خشک از هر یک پنج درم
سوسن ده درم زراوند مدحرج نیکوفته سه درم فراسیون پنج درم همه را اندر دو من
آب بپزند تا به نیمه آید و بپالایند و هر بامداد چهار اوقیه با سه درم معجون زوفا
بدهند صفت معجون زوفا رب السوس و پرسیاوشان از هر یک ده درم و قرومانا
و فلفل از هر یک سه درم مغز بادام تلخ و زراوند مدحرج و تخم انجیر از هر یک پنج درم همه
کوفته و بیخته با انگبین بسرشند شربت سه درم صفت حب السعال رب السوس و فلفل
و تخم بادیان و تخم کرفس و پرسیاوشان و غافث و غاریقون از هر یک درمی مغز
بادام تلخ پنج درم با بید بمقدار درم بسرشند و حب کنند و پیوسته در دهان میدارند صفت

معجون

معجون که سرفه بلغمی را زایل کند و معجون معده را قوت دهد و استفراغ بلغم کند
مویز منقی دانه بیرون آورده یک رطل بغدادی مصطکی سیزده درم تربد تراشیده
کوفته و بیخته بیست درم بجلاب بجوشانند سیر بسرشند شربت از جهت مداوات سه درم
و از جهت استفراغ ده درم بر آمدن خون از سرفه علاج آن گل ارمنی و گل مختوم اندر
عصاره برگ خرفه یا اندر عصاره برگ لسان الحمل کوفته مقدار دو درم عصاره برگ
او و برگ خرفه میدهند و در حال که خون آمدن آغاز کند فصد کنند و اندک اندک
بمقدار قوت خون بیرون کنند و گرنج پاک کرده و شسته اندر آب بسیار بپزند تا آن
آب غلیظ شود و یکدرم کندر سوده با آن بدهند و یکدرم پنیرمایه خرگوش در آب سرد
بدهند با شربت و سفوف الطین دهند و قرص کهربا و سرطان نهری و در گشاب
بجته دهند و غذا باکچه ره و حریره از نشاسته اگر سرفه سخت بود و بلغم غلیظ بگیرند انگزد
و مر از هر یک جزوی فلفل نیم جزو و رب السوس و علک البطم از هر یک دو جزو با انگبین
بسرشند و اندک اندک در دهان میدارند اگر سرفه خشک بود و طبع نرم بگیرند حب الآس
سوده چون سرمه و مغز بلوط نبطی بریان کرده و تخم خشخاش بریان کرده از هر یکی یکجزو
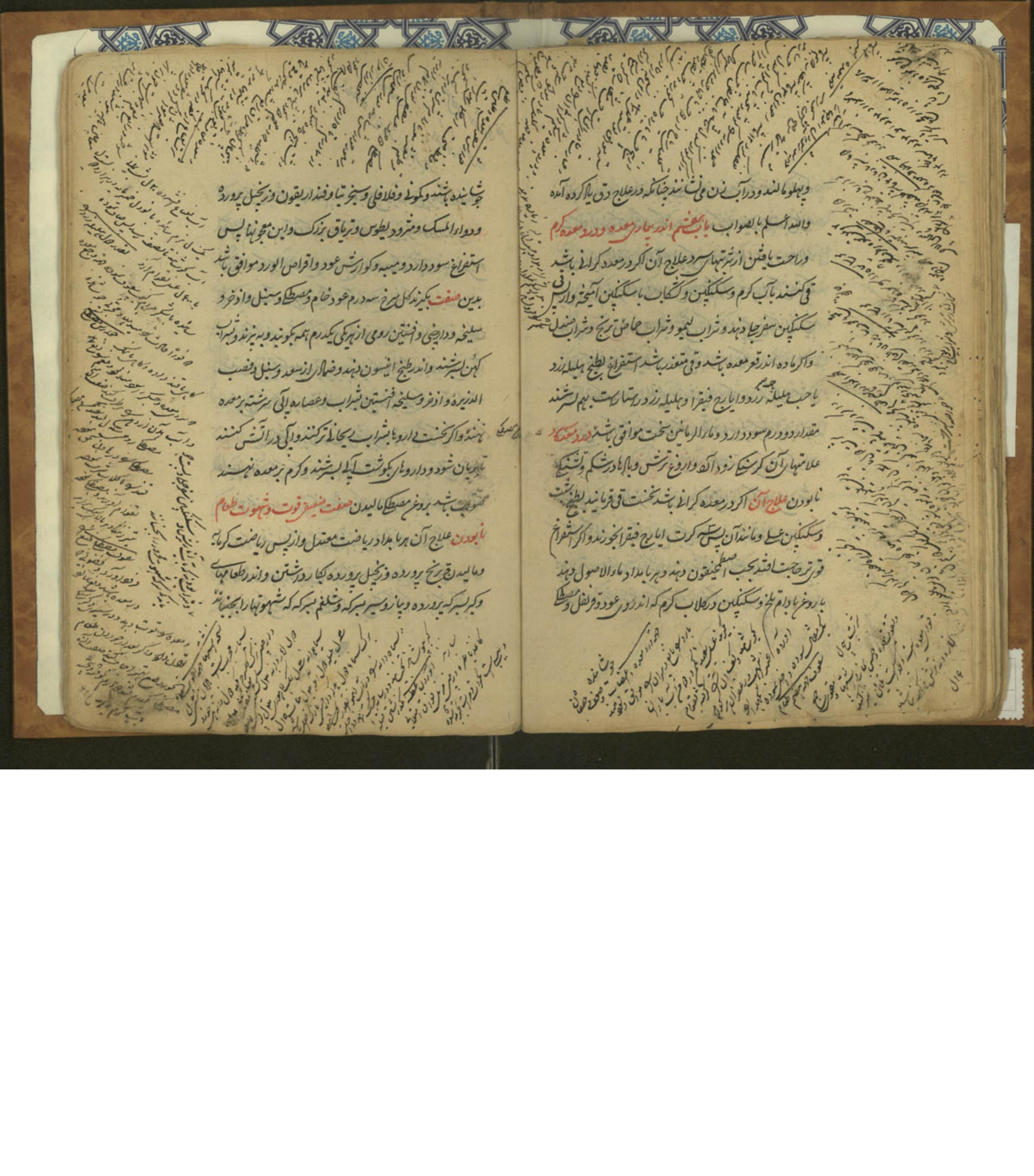


وضع عربیه بریان کرده نیم جزو بکوبند و بیزند شربت سه درم با شراب مرود اگر با سرفه
تب بود و طبع نرم بود گشکاب کشک بریان کرده و حب الآس بکوفته هفت درم و تخم
خشخاش بکوفته وضع عربیه اندکی در وی ریزند نافع بود و اگر طبع نرم بود و سینه ممتلی
بود حب الآس و پرسیاوشان و تخم بادیان و تخم کرفس از هر یکی یک شت بزند و مقدار
یکمن آب با مقدار هشتاد درم باز آید و بپالایند یک شربت تمام بود تنگی نفس علاج آن
ریاضت و پرهیز از هرچه تری فزاید و از خواب بسیار و شربت سکنگبین از سرکه عنصلی یا از
سرکه اسقیل و گاه گاه گشکاب با اندکی فرفیون و منفخج و حب از شاه کوفته مقدار نیم
درم با انگبین و روغن بادام با مقدار نیم درم زراوند مدحرج بپالایند سرشته هر بامداد
بدهند چهار شکنج اندر آب سداب حل کرده و شراب زوفا گرم و معجون زوفا سود دارد
و حب السعال گرم پیوسته در دهان باید داشت و استفراغ بحب غاریقون باید کرد
صفت حبی که آلات دم زدن را پاک کند و ادرار بول کند و سپرز را سود دارد بگیرند
مویز منقی دانه بیرون کرده بیست و پنج درم زعفران و سنبل و سلیخه و دارچینی و قصب الذریره
و فقاح الاذخر و مقل ازرق از هر یکی دو درم و نیم علک البطم چهار درم مرصافی چهار دانگ

انگبین صافی شانزده درم مقل بشراب صافی حل کنند تا منفتح و مویز را اندر شراب
تر کنند یک شب پس همه بکوبند و ببرشته از بهر آلت دم زدن را یک درم با شراب زوفا
و از جهت معده و جگر و سپرز با آب گرم خورند صفت حب غاریقون غاریقون چهار
دانگ و نیم و شحم حنظل دو دانگ رب سوس نیم درم کثیرا نیم درم یک شربت کنند
نوع دیگر غاریقون و تربد سپید از هر یک یک درم رب السوس و ایارج فیقرا و فراسیون
از هر یک دو دانگ شحم حنظل و عنزروت و صبر از هر یکی چهار دانگ شربتی سه
درم ذات الریه رب السوس پنج درم فلفل و قردمانا و مغز بادام تلخ از هر یکی دو درم
و حلتیت یک درم اندر ماء العسل بسرشند و حب کنند ذات الجنب و ذات الریه و شوصه
آماس شش باشد علامتهای آن تب گرم و تنگی نفس و سرخی رخسار و گرانی سینه
و نفث با کفک و ذات الجنب بر سینه افتد یعنی آماس عضلهای پهلو را و سینه
و شوصه و آماسهای حجاب و عضلهای آن باشد یا آماس معالیق سپرز یا جگر
و علامتهای آن تب گرم و دشواری دم زدن و درد خلنده و سعال نخست فصد
باید کرد و ماء الشعیر دادن با شراب بنفشه و روغن بادام و بر آن اختصار کردن
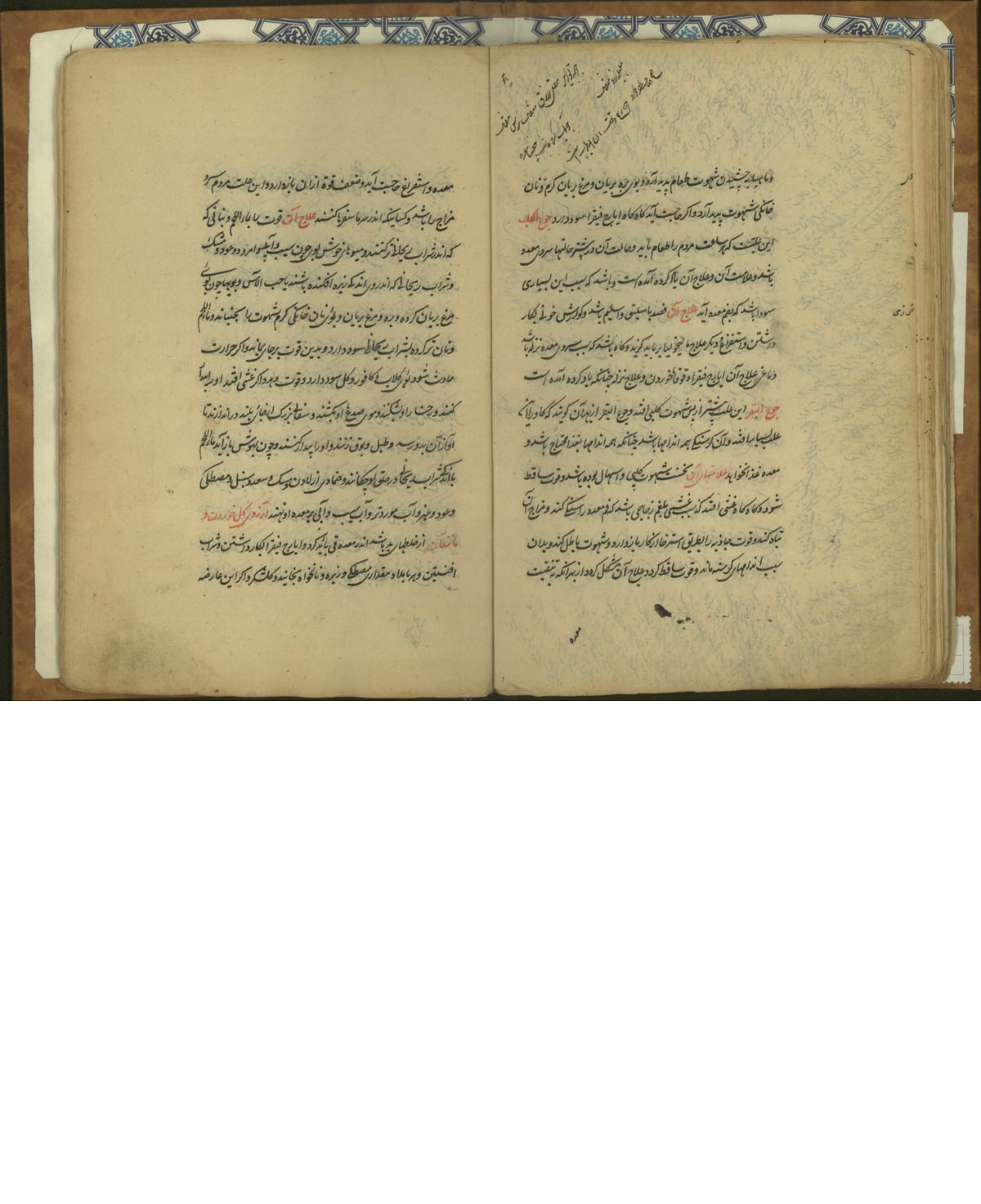


تا چهار روز و اگر نفث آغاز کنند اندر ماء الشعیر و عناب و سپستان و مویز دانه بیرون
کرده و انجیر تستی و بیخ سوسن و بنفشه باید پخت و اگر نفث دشوار شود و کمتر باشد
طبیخ زوفا دهند صفت آن بگیرند عناب بیست عدد و سپستان پنجاه عدد و اصل السوس
هفت درم اصل خطمی ده درم تخم خطمی پنج درم مویز دانه بیرون کرده ده درم کشک جو ده
درم بپزند با شراب بنفشه دهند یا با کشکاب و شکر و ضمادی از بابونه و آرد جو و بیخ خطمی
و بیخ سوسن و بنفشه و روغن بادام و موم صافی کرده بران موضع می‌نهند و غذا سپوسات
با شکر و روغن بادام و استفراغ بطبیخ عناب و آلو سیاه و بنفشه و لسان الثور
و بیخ سوسن و بیخ خطمی و سپستان و ترنجبین و فلوس و خیارشنبر کنند باب هفتم اندر
بیماریهای دل و گرمی مزاج دل علامتهای آن خفقان و تشنگی و راحت یافتن از هوای
سرد و آب سرد علاج آن اگر علامت خون بینند از دست چپ رگ باسلیق
بزنند و شراب حماض و ترنج و شراب سیب ترش و شیرین و آب خیار و قرص
کافور و شراب صندل و گلاب و کافور و عصاره آبی ترش و سیب بر سینه
می‌نهند و بر انهی الصندل و گلاب آلوده پوشیده و شربتها و اقراص خشک مالند که

زعفران و لسان الثور سازند و اگر بسیار باشد دو روغن سود مند باشد خاصه باندکی
طباشیر و گل ارمنی و گشنیز خشک بگیرند مروارید و کهربا سفید و صندل سفید
و طباشیر و ریوند و بنفشه و نیلوفر از هر یکی ده درم و گل ارمنی و رومی از
هر یکی دو درم کشنیز خشک و صندل سرخ تخم کوک و حب الآس از هر یکی
دو درم سردی مزاج دل علامتهای آن رنگ روی همچون رنگ ازرق باشد
و علاج آن شراب ریحانی معتدل و دواء المسک و مثرودیطوس
و تریاق بزرگ و مبدل المزاج و نوش دارو بکار دارند و گوارش
غیر موافق بود و اگر تری غلبه کند نخست قی فرمایند پس مسهل دهند پس
تلیین دیگر تدبیرها سوء المزاج خشک اندر دل علامتهای آن خشکی دهان
و تشنگی و بیخوابی و لاغر شدن و بیطاقتی اندر حرکتهای او باشد
که سرفه خشک پدید آید و هیچ رنجی و غبار و دود نتواند دید علاج آن
همچون تب دق باشد کشکاب و شیرخر و انار شیرین همه با روغن بادام
میدهند و بروغن بنفشه چرب میکنند و روغن کدو و روغن بنفشه در سینه



و پهلو مالند و در آب زن می نشانند چنانکه در علاج دق یاد کرده آمده
والله اعلم بالصواب **باب هشتم اندر بیماری معده و درد معده گرم**
و راحت یافتن از تن تنهای سرد علاج آن اگر در معده گرانی باشد
قی کنند با آب گرم و سکنجبین و گلاب با سکنجبین آمیخته و از پس قی
سکنجبین سفرجلی دهند و شراب لیمو و شراب حماض ترنج و شراب صندل
و اگر ماده اندر قعر معده باشد و قی متعذر باشد استفراغ بطبیخ هلیله زرد
یا حب هلیله زرد و ایارج فیقرا و هلیله زرد در سنارکات بهم سرشند
مقدار دو درم سود دارد و ماء الرمانین سخت موافق باشد **درد معده گرد**
علامتهای آن گرسنگی زود آید و آروغ ترش و بادها در شکم و تشنگی
نابودن **علاج آن** اگر در معده گرانی باشد نخست قی فرمایند بطبیخ شبت
و سکنجبین عسلی و مانند آن پس سه کرت ایارج فیقرا بخورند و اگر استفراغ
قوی تر حاجت افتد بحب اصطمخیقون دهند و هر بامداد ماء الاصول دهند
با روغن بادام تلخ و سکنجبین در گلاب گرم که اندر وی عود و قرنفل و مصطکی

جوشانیده باشند و کمونی و فلافلی و سنجر تیا و فنداریقون و زنجبیل پرورده
و دواء المسک و مثرودیطوس و تریاق بزرگ و این معجونها پس
استفراغ سود دارد و میبه و گوارش عود و اقراص الورد موافق باشد
بدین **صفت** بگیرند گل سرخ سه درم عود خام و مصطکی و سنبل و اذخر و
سلیخه و دارچینی و افسنتین رومی از هر یکی یکدرم همه بکوبند و بیزند و بشراب
کهن بسرشند و اندر طبیخ انیسون دهند و ضماد از سعد و سنبل و قصب
الذریره و اذخر و سلیخه و افسنتین بشراب و عصاره آبی سرشته بر معده
نهند و اگر نخست داروها بشراب ریحانی تر کنند و آبی در آتش کنند
تا بریان شود و داروها بگوشت آبی بسرشند و گرم بر معده نهند
صواب باشد و روغن مصطکی مالیدن **صفت ضعیف قوت و شهوت طعام**
نابودن علاج آن هر بامداد ریاضت معتدل و از پس ریاضت گرمابه
و مالیدن و قی ترنج پرورده و زنجبیل پرورده بکار داشتن و اندر طعامهای
و کبر بسرکه پرورده و پیاز و سیر بسرکه و شلغم بسرکه که شهوتها را بجنبانند



و با بسیار چشیدن شهوت طعام پدید آرد و بوی بره بریان و مرغ بریان گرم و نان
خانگی شهوت پدید آرد و اگر حاجت آید گاه گاه ایارج فیقرا سود دارد جوع الکلب
این علتیست که هر ساعت مردم را طعام باید و حالت آن در بیشتر حالتها سردی معده
باشد و علامت آن و علاج آن یاد کرده آمده است و باشد که سبب این بسیاری
سودا باشد که بفم معده آید علاج آن فصد باسلیق و اسلیم باشد و گوارش خوزی بکار
داشتن و استفراغ دیگر علاجها مالیخولیا بر باید گزید و گاه باشد که سبب سردی معده نزله باشد
دماغ علاج آن ایارج فیقرا و قوقایا خوردن و علاج نزله چنانکه یاد کرده آمده است
جوع البقر این علت بیشتر از پس شهوت کلبی افتد و جوع البقر از بهر آن گویند که گاو را این
علت بسیار افتد و آن گرسنگی همه اندامها باشد چنانکه همه اندامها بغذا محتاج باشد و
معده غذا نخواهد علامات آن نخست شهوت کلبی و اسهال بوده باشد و قوت ساقط
شود و گاه گاه غشی افتد که سبب غشی بلغم زجاجی باشد که فم معده را سست کند و مزاج آن
تباه کند و قوت جاذبه را الطریق استرخا از کار باز دارد و شهوت باطل کند و بدان
سبب اندامها گرسنه ماند و قوت ساقط گردد علاج آن مشکل کرده از بهر آنکه تنقیت

معده
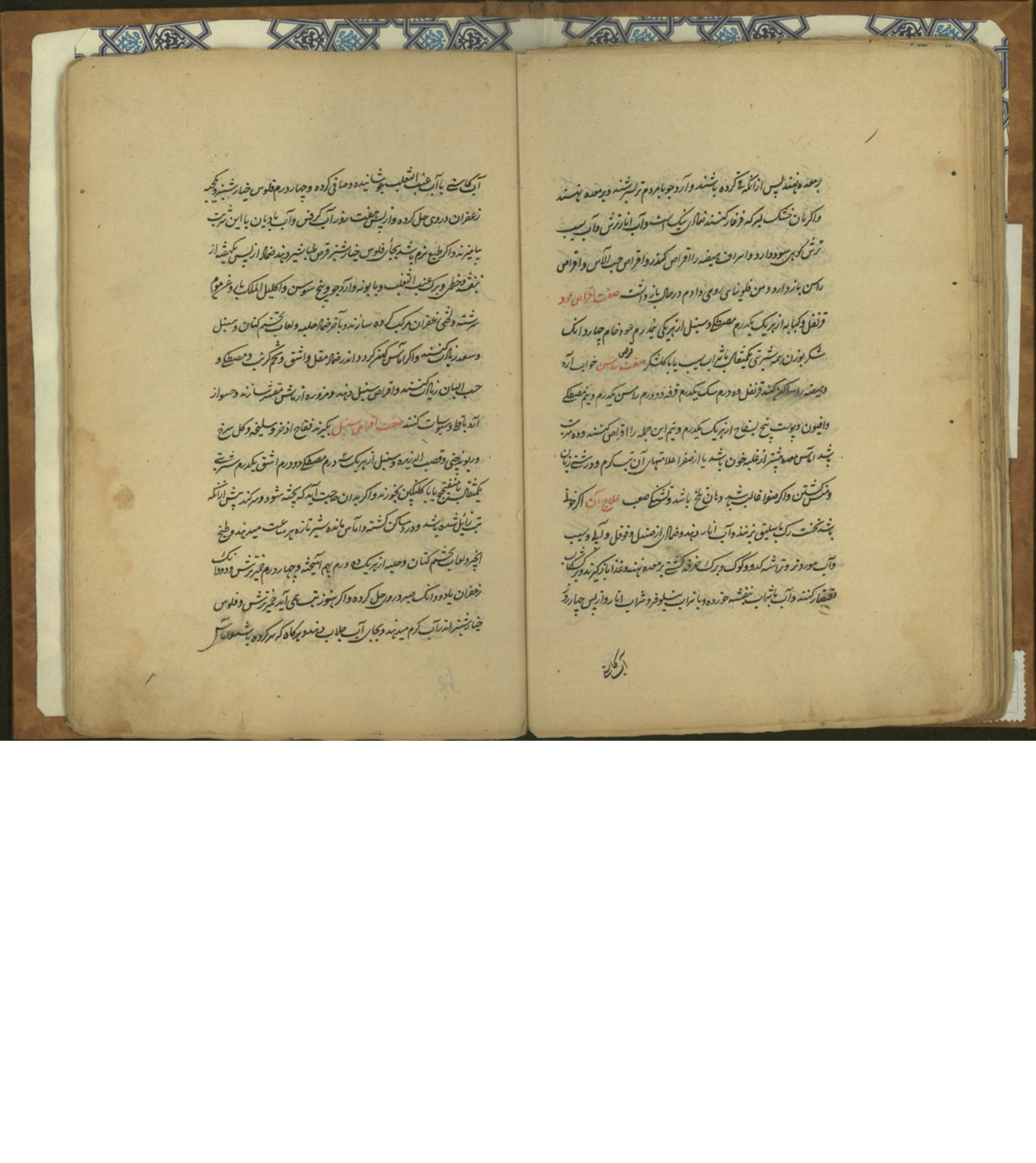
معده و استفراغ حاجت آید و ضعف قوة از آن باز دارد و این علت مردم سرد
مزاج را باشد و کسانیکه اندر سرما سفرها کنند علاج آن قوت را بماء اللحم و نانی که
که اندر شراب ریحانی تر کنند و میوهای خوش بوی چون سیب و آبی و امرود و عود و مشک
و شراب ریحانی که اندرون اندکی زیره افکنده باشند یا حب الآس و بویها چون بوی
مرغ بریان کرده و بره و مرغ بریان و بوی نان خانگی گرم شهوت را بجنبانند و ماء اللحم
و نان تر کرده بشراب ریحانی سود دارد و بدین قوت بر جای بماند و اگر حرارت
حادث شود بوی گلاب و کافور و گل سود دارد و قوت دهد و اگر غشی افتد او را بیدار
کنند و حشار او بشکنند و موی صدغ او بکشند و سفالی بزرگ از جای بلند در اندازند تا
آواز آن بدو رسد و طبل و بوق زنند و او را بیدار کنند و چون بهوش باز آید ماء اللحم
با اندکی شراب ریحانی در حلق او چکانند و ضمادی از لادن و مشک و سعد و سنبل و مصطکی
و عود و عنبر و آب مورد تر و آب سیب و آبی بر معده او نهند از زنده گل خوردن و
مانند آن از خلطهای بد باشد اندر معده قی باید کرد و ایارج فیقرا بکار داشتن و شراب
افسنتین و هر بامداد مقداری مصطکی و زیره و نانخواه بخایند و گلشکر و اگر این عارضه



بزن آشفتن افتد او را قی باید کرد مگر که خود قی با آسانی افتد قی تواند و از پس قی
معده را بگوارش عود و به قوت دهند فواق امتلائی علامتهای آن بسبب ماده غلیظ
اندر فم معده باشد جشاء و تدبیرهای گذشته بر آن گواهی دهد علاج آن قی باید کرد به آب
شور و ترب و سکنجبین عسلی و آب شبت و بادیان سرخ و جندبیدستر بوئیدن و کندر و انیسون
و زیره و نانخواه و سعتر و پودینه خائیدن و اندر طعامها بکار داشتن و سنجرنیا و کمونی
و فلنداریقون و تریاق اربعه و تریاق بزرگ سود دارد لیکن از پس قی کردن معده
را بایارج فیقرا پاک کنند پس معجونها بکار داشتن فواق خشک علامتهای آن انچه از
خشکی افتد از پس استفراغها باشد چون قی بافراط و از پس تنقیه و از پس نزف و از پس
طمث و از پس جماع بسیار افتاده باشد علاج آن شیر تازه و گلاب بروغن بادام و شکر
و انار شیرین با روغن بادام و روغن بنفشه مالیدن و ضماد از بنفشه و خطمی و بیه مرغ و روغن
بنفشه و موم صافی بر مهره کردن و بر معده نهادن و همه مفاصل بروغن بنفشه مالیدن
و چرب کردن و ماء اللحم دادن و خایه مرغ نیم برشت و گلاب غلیظ دادن با روغن بادام
و شکر منش گشتن و قی کردن بسیار علامتهای آن اگر بسبب ماده صفرائی باشد تلخی دهان

دلتنگ

و تشنگی پیوسته باشد و اگر ماده بلغمی باشد این تلخی و تشنگی نباشد لیکن دهان پر آب
شود و علاج آن اگر ماده صفرائی باشد قی باید کرد بسکنجبین و آب گرم و طبیخ شبت
و اگر قی نتواند کرد ایارج فیقرا و سقمونیا باید داد و از پس استفراغ انار شیرین و ترش
و شراب غوره و ضماد از صندل و لادن و مشک و گل سرخ و کافور و آب سیب
و آب مورد تر و آب الیه بر فم معده اگر بلغمی باشد ایارج فیقرا با سکنجبین عسلی سرشته
دهند پس شراب پودنه و میبه بکار دارند و پوست سنگدان مرغ آنکه از اندرون
بود از گوشت جدا کنند و بشویند و خشک کنند و بکوبند و بیزند با مصطکی و خیربوا
برابر کنند و قدری شکر یار کنند و سفوف کنند و بخورند و محرور اسکدان با گل سرخ
دهند سود دارد و هیضه علاج آن هرگاه که حس یابد که طعام اندر معده تباه می شود
قی باید کرد و معده را پاک کردن و اگر قی دشوار افتد معده را گرم دارند بروغن
مصطکی گرم کرده و مانند آن طلا کنند و پوست سمور و مانند آن گرم میکنند و بر معده
و بر شکم بپوشند و بتکلف خواب کنند و بخسبند و گرسنگی کشیدن و بر گرسنگی صبر کنند و اقراص
عود بکار دارند و مردم محرور را ضماد از صندل و کافور و مورد و آنچه و سیب و کافور



برمعده نهند پس از آنکه قی کرده باشند و آرد جو با مردم تر ابر شنده و بر معده نهند
و اگر نان خشک بر که فرغار کنند ضماد نیک است و آب انار ترش و آب سیب
ترش گوهر سودا دارد و اسراف سینه را اقراص کند و اقراص حب الآس و اقراص
راسن باز دارد و من فلونیای رومی داده در حال باز داشت **صفت اقراص عود**
قرنفل و کبابه از هر یک یکدرم مصطکی و سنبل از هر یکی نیم درم عود خام چهار دانگ
شکر بوزن همه شربتی یک مثقال با شراب سیب یا با گلاب شکر **صفت قرص راسن** خواب آرد
و سینه را امساک کند قرنفل ده درم سک یکدرم قرفه دو درم راسن یکدرم و نیم مصطکی
و افیون و پوست بیخ لفاح از هر یک یکدرم و نیم این جمله را اقراص کنند و ده شربت
باشد اماس معده بیشتر از غلبه خون باشد یا از صفرا علامتهای آن تب گرم و درشتی زبان
و نفس گشتن و اگر صفرا غالب شده دهان تلخ باشد و تشنگی صعب **علاج آن** اگر خون
باشد نخست رگ باسلیق بزنند و آب انار دهند و ضماد از صندل و فوفل و آیله و سیب
و آب مورد تر و تراشه کدو و کوک و برگ خرفه کشته بر معده نهند و غذا با زیره و ترشی سکبا
و قفقار کنند و آب با شراب بنفشه خورده و با شراب نیلوفر و شراب انار و از پس چهار روز

اکر کلان

آب کاسنی با آب عنب الثعلب جوشانیده و صافی کرده و چهار درم فلوس خیار شنبر و نیم
زعفران در وی حل کرده و ازین صفت بقدر آب کرفس و آب بادیان با این شربت
بیامیزند و اگر طبع نرم باشد بجای فلوس خیار شنبر قرص طباشیر دهند ضماد از پس یکهفته از
بنفشه و خطمی و برگ عنب الثعلب و بابونه و آرد جو و بیخ سوسن و اکلیل الملک با روغن موم
سرشته و لختی زعفران مرکب کرده سازند و با آخر ضماد حلبه و لعاب تخم کتان و سنبل
و سعد زیادت کنند و اگر آماس کهنه گردد اندر ضماد مقل و اشق و تخم کرنب و مصطکی و
حب البان زیادت کنند و اقراص سنبل دهند و مزوره از ماش مقشر سازند و حسو از
آرد باقلا و سپوسات کنند **صفت اقراص سنبل** بگیرند فقاح اذخر و سلیخه و گل سرخ
و ریوند چینی و قصب الذریره و سنبل از هر یک سه درم مصطکی دو درم اشق یکدرم شربتی
یک مثقال با سکنجبین یا با گلنگبین بخورند و اگر بدان حاجت آید که پخته شود و سر کند پیش از آنکه
تب زایل شده باشد و درد ساکن گشته و آماس مانده شیر تازه هر ساعت میدهند و طبیخ
انجیر و لعاب تخم کتان و حلبه از هر یک ده درم بهم آمیخته و چهار درم خمیر ترش و دو دانگ
زعفران یا دو دانگ صبر در وی حل کرده و اگر هنوز تب باقی آید خمیر ترش و فلوس
خیار شنبر اندر آب گرم میدهند و بجای آب جلاب صنوبر گاه که سر کرده باشد اما اگر
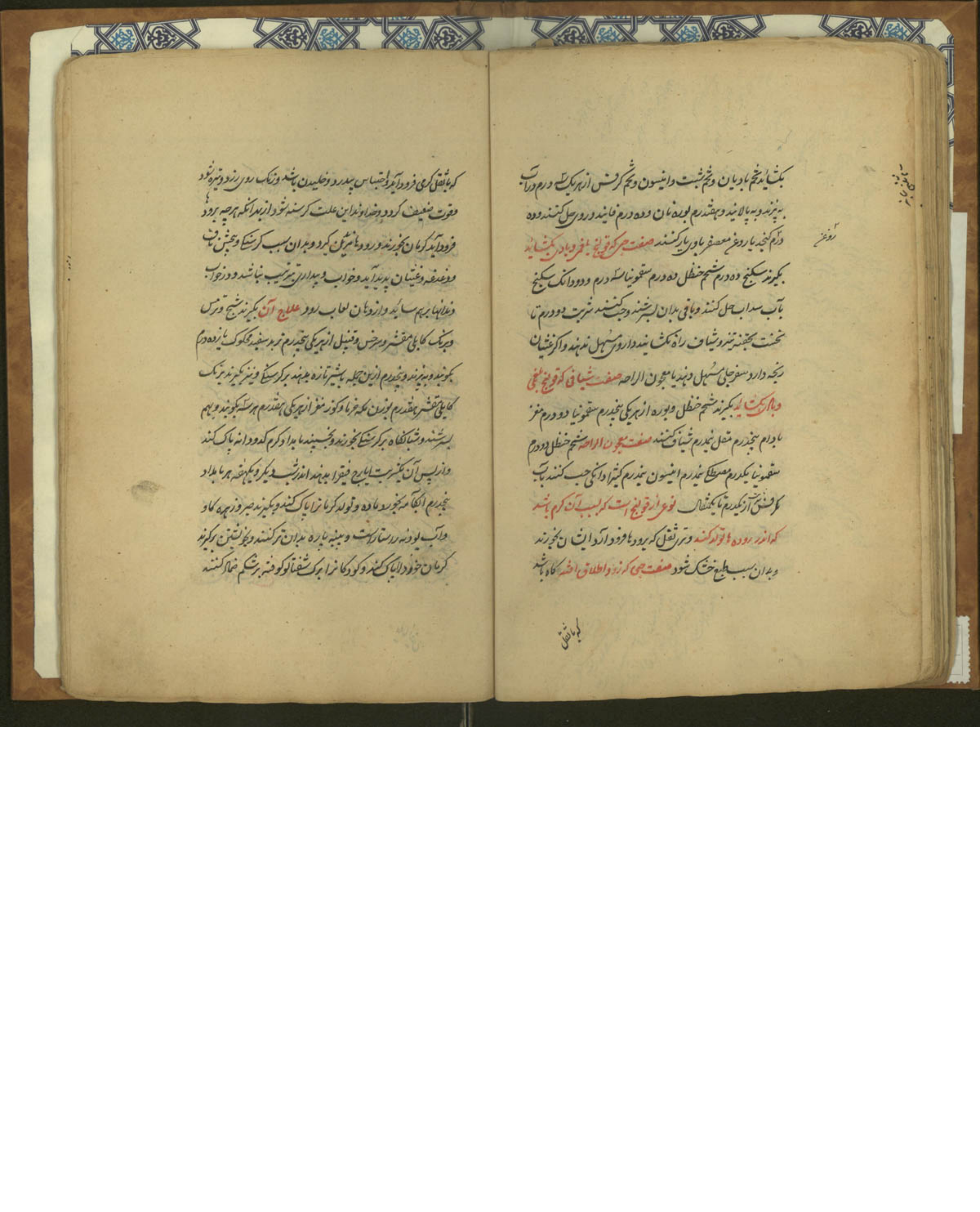


فرو نشیند و نیم پدید آید ماء العسل و جلاب میدهند و هرگاه که پاک شود بگیرند کندر رود دم
الاخوین از هر یک نیم درم گل ارمنی سه درم گل سرخ و کهربا از هر یکی دو درم همه
بکوبند و بپزند شربتی از یکدرم با یکمثقال با رب سیب یا رب آبی با منفحج خورند شیرها
که بر معده بر آید علامتهای آن تشنگی صعب و دهان و میده علاج آن هر بامداد دوغ ترش
سرد کنند با یکدرم طباشیر و یکدرم بذر الحماض میدهند و با آخر علاج دمیده که دهان کننده
والله اعلم بالصواب باب نهم اندر انواع اسهال اسهال صفراوی علامتهای آن سوختن
اندامهای و تشنگی و براز رقیق و زرد باشد که تب آید علاج آن اقراص طباشیر با رب
آبی ترش دهند و هر بامداد و شبانگاه اسبغول بریان کرده و گل ارمنی و صمغ عربی با رب
آب آبی و آب سرد و اگر تب نباشد دوغ ترش پالوده با طباشیر و بذر الحماض از هر یک
درم و غذا عدس مقشر اندر آب پخته سه بار و آب انداخته و بریخته چهارم بار با آب غوره
یا انار دانه ترش پخته و چربه مغز بادام بریان کرده و یا جوجه بره پخته بسماق و کوارش
سماق نافع بود صفت کوارش سماق بگیرند سماق بیست درم بیست جو و کعک ساده دو
و پوست سیب و خرنوب شامی از هر یک هفت درم همه را بشراب انار ترش سرشته
یا شراب آبی و قرص طباشیر نافع بود صفت قرص طباشیر بگیرند گل سرخ و طباشیر و سماق

یانکه

از هر یک نیم درم تخم حماض بریان کرده و گلنار از هر یک سه درم صمغ عربی بریان کرده
هشت درم شربتی دو درم نافع بود اسهال صفراوی علامتهای آن اندر براز پدید آید
و علاج آن سماق و حب الآس و کرنازو و سکسار از هر یکی یکدرم بلیله زرد نیم درم
همه بکوبند و بپزند و حب الرمان ناکوفته دو درم و نیم شربتی دو درم با شراب مورد یا سیب.
و تخم لسان الحمل دو درم و انیسون یکدرم بریان کرده تا ریوست کوفته و بیخته نیم درم
دم الاخوین نیم درم این یکشربت باشد اندر آب بادیان یا آب انگوران بدهند اسهال بلغمی
علامتهای آن اندر براز پدید آید علاج آن دو درم حب الرشاد بریان کرده ناکوفته بدهند
با آب گرم تخم خشخاش سفید و کندر از هر یک راستارات نرم بکوبند و مقدار یکمثقال
با شراب مورد و شراب آبی بدهند اسهال کهن با زداله و کندر و مر و زعفران و سندروس
و افیون را استارات بکوبند و حب کنند نیم درم اسهال بلغمی با زداله و جی دیگر
بگیرند مر و دارچینی و افیون و جندبیدستر راستارات و حب کنند همچون فلفل شربت
هفت حب کنند کودکان را دو حب یا سه حب دهند سوده داله اسهال سوداوی
علامتهای آن نشان مزاج سوداوی آن باشد که طعامهای چرب سود دارد و علاج آن


رگ باسلیق زنند یا اسلیم از جانب چپ و بگیرند انار دانه بو داده و زرنباد
بریان کرده یکدرم کهربا دو درم تخم شاهسپرم بریان کرده ناکوفته دو درم
شربت سه درم با کباب جگر با شراب مورد نافع بود اسهال خونی
علاج آن اقراص کهربا دهند و با رب آلبی دو درم طباشیر سوده اندر شراب
مورد دو درم تخم لسان الحمل با رب آلو دو درم حب الآس پاک کرده
دو درم تخم گندنا هر دو را کوفته و بیخته سفوف کنند اسهال خونی باز دارد
و خداوند بواسیر را سود دارد و طعام اندر همه انواع پاچه باشد و زرده
و خایه نیمبرشت و ارزن پوست باز کرده بشیر و مغز بادام بخته و گوشت
تذرو و کبک نیار روانک بخته و پاچه بسماق بخته سود دارد زحیر علاج
آن زرده خایه مرغ با روغن گل بیامیزند و مرداسنگ مغسول و صمغ عربی
و اسفیداج بدان بسرشند و طلا کنند و حمول سازند و شیاف خر
بکار دارند و مقلیثا دهند و اگر تب نباشد نان اندر شیر تازه ترکنند
سود دارد و اگر سبب سرما باشد حب الیشا دهند با آب گرم و گوگرد با

بسرشند و دود کنند و بگیرند گوز مغز بریان کرده سه درم نانخواه یکدرم کندر
یکدرم بکوبند و سفوف کنند و بر خشت و بر تابه گرم نشینند سود دارد و بر ارزن
و نمک گرم کرده نشستن سود دارد باب دهم اندر انواع قولنج و تولد کرمها
قولنج یا از یبس علامتهای آن تب گرم و تشنگی و احتباس علاج آن اگر قوت
قوی باشد نخست رگ باسلیق زنند و اگر حاجت آید رگ صافن زنند و آب
کشنیز و آب عنب الثعلب و آب انار و آب کاکنج با فلوس خیار شنبر و روغن
بادام دهند و اگر بوقت حاجت قدری سقمونیا درین شربتها حل کنند
صواب باشد و بگشاب و روغن بابونه حقنه کنند و ضماد از بنفشه و خطمی و
آرد جو و بابونه و اکلیل الملک و موم روغن بنفشه بر شکم نهند قولنج که از خلط
غلیظ و باد غلیظ خیزد و علامتهای آن اما علامت خلط غلیظ درد و گرانی
باشد و اسباب تولد خلط غلیظ از پیش رفته باشد و علامت خلط غلیظ
درد باشد و پندارد که روده او را بمثقب سوراخ میکنند علاج آن
بحقنه تیز با شیاف تیز نهند صفت حقنه که قولنج ثقلی و بادی و بلغمی



روغن

بکشاید تخم بادیان و تخم شبت و انیسون و تخم کرفس از هر یک سه درم در آب
بپزند و بپالایند و هفت درم لوبیا نان و ده درم فانید در وی حل کنند و ده
درم کنجد یا روغن معصفر با وی یار کنند **صفت حب که قولنج بلغمی و بادی بگشاید**
بگیرند سکبینج ده درم شحم حنظل ده درم سقمونیا سه درم و دو دانگ سکبینج
با آب سداب حل کنند و باقی بدان ابر شنند و حب کنند شربت دو درم تا
نخست بحقنه تیز و شیاف راه بگشایند دارو مسهل ندهند و اگر غثیان
رنجه دارد بسفرجلی مسهل دهند یا معجون الراحه **صفت شیافی که قولنج بلغمی**
و بادی بگشاید بگیرند شحم حنظل و بوره از هر یکی پنج درم سقمونیا دو درم مغز
بادام پنج درم مقل پنج درم شیاف کنند **صفت معجون الراحه** شحم حنظل دو درم
سقمونیا یک درم مصطکی پنج درم انیسون پنج درم کثیرا دانگی حب کنند با آب
کرفس از یک درم تا یک مثقال **نوعی از قولنج است که سبب آن کرم باشد**
که اندر روده ها تولد کنند و ترش ثقل که بروده ها فرود آید آن را بخورند
و بدان سبب طبع خشک شود **صفت حب که زود اطلاق افتد** گاه باشد

که با ثقل

که با ثقل گرمی فرود آید و احتباس پدید آید و خلیدن باشد و رنگ روی زرد و تیره شود
و قوت ضعیف گردد و خداوند این علت گرسنه شود از بهر آنکه هر چه برود
فرود آید کرمان بخورند و روده ها پر گردد و بدان سبب گرسنگی و پیچش تاب
و دغدغه و غثیان پدید آید و خواب و بیداری بترتیب نباشد و در خواب
دندانها بر هم ساید و از دهان لعاب رود **علاج آن** بگیرند شیح ترمس
و برنگ کابلی مقشر و سرخس و قنبیل از هر یکی پنج درم تربد سفید محکوک یازده درم
بکوبند و بپزند و پنج درم ازین جمله با شیر تازه بدهند بر گرسنگی و نیز بگیرند برنگ
کابلی مقشر هفت درم بوزن ملکه خرما و گوز مغز از هر یکی هفت درم هر سه بکوبند و بهم
بسرشند و شبانگاه بر گرسنگی بخورند و بخسبند بامداد کرم کدو دانه پاک کنند
و از پس آن یک شربت ایارج فیقرا بدهند اندر شب دیگر و یک هفته هر بامداد
پنج درم الکامه بخورد ساده و تولد کرمان را پاک کند و بگیرند صبر و زهره گاو
و آب پودنه در ستار است و بینه پاره بدان تر کنند و بگذاشتن برگیرند
کرمان خرد را پاک کند و کودکان را برگ شفتالو کوفته بر شکم ضماد کنند



وزهره گاو و پیه گوزن و قطران و سعتر و ترس بهم سرشته و بر ناف طلا
کنند و شونیز بسرکه بسایند و طلا کنند نافع بود والله اعلم بالصواب
باب یازدهم اندر بیماری مقعد بیرون آمدن مقعد و علاج آن گل
سرخ و انار پوست و برگ مورد و برگ ترب و خرنوب در آب به
پزند و دران آب نشینند پس گلنار و مازو و نار پوست و صدف سوخته
و اقاقیا و شب یمانی و اسفیداج همه کوفته بران موضع پراکنند و ببندند
وانکه مزاج سرد دارد داروها اندر شراب قابض بپزند و مرزنگوش
زیادت کنند و اگر مقعد که بیرون آید ریش باشد بشراب قابض که داروهای
قابض در وی پخته باشند بشویند و سرب سوخته و شسته بگیرند ده درم گل
سرخ و سماق از هر یک پنج درم مر دو درم و نیم بکوبند و بپزند و بران
موضع پراکنند و ببندند **شقاق** ترقیدن لب شرج را شقاق گویند
و گاه باشد که سبب آن خشکی مزاج باشد و گاه باشد که رگها ممتلی گردد
رگها بطرقند **علاج آن** اگر سبب امتلای رگها باشد رگ باسلیق یا میان

بامالیقی

بامالیقی بزنند یا بر میان هر دو سرین حجامت کنند و اگر آماس و حرارتی باشد
سپیده خایه مرغ و روغن گل اندر هاون دسته سرب بسایند تا سیاه شود و طلا
کنند و مرهم کافوری طلا کنند و اگر حرارت قوی نباشد مرهم مقل بکار دارند
و مغز ساق گاو با خمیر خیسانیده مرهم کنند مزاج خشک را سود دارد و اگر
تبرزد با آن یار کنند هر سه برابر هم خداوند مزاج سرد سود دارد **خارش**
مقعد از سبب خارش کرم خورد بود علاج کرم یاد کرده آمده است و اگر کرم نباشد
خارش سوزان بود و مقدمه ناسور باشد **علاج آن** رگ باسلیق باید زد
و بر میان دو سرین حجامت کردن و مطبوخ افتیمون استفراغ کردن و از
طعامهای سودائی پرهیز کردن و آن موضع را بروغن زرد و الوی تلخ که مقل
در وی حل کرده باشند چرب کردن **بواسیر که سبب آن علت خون سودائی**
باشد علامتهای آن آنچه از خون گرم صفرائی باشد خلیدن و سوزش
سخت باشد و آنچه از خون غلیظ باشد غلیظ و سوزش کمتر باشد و اگر از
بیشتر باشد و باد ناسور بادی غلیظ باشد یا قراقر اندر شکم و ناف



پدید آید و گاهی بجانب زهار و خایه و قضیب فرود آید و گاهی بشراسیف
و کتف بر آید و گاهی اسهال خون آرد و گاهی شکم بازگیرد و دردی بیقراری
بچو درد قولنج تولد کند و گاهی درد اندامهای پدید آید و از مفاصل و زانو
هنگام برخواستن و نشستن آوازی همی آید تا بازی از آن آواز قرقر گویند علاج
آن اگر خون صفرائی باشد نخست رگ باسلیق بزنند پس مطبوخ هلیله
و سپستان و عناب و آلوی سیاه و خیارشنبر استفراغ کنند و اطریفل مقل بکار
دارند و اگر خون روان باشد و غلیظ باشد و لیکن درد باشد بوقت معلوم
آید باز نشاید داشت الا قوت ضعیف میشود و هر گاه که خواهند باز دارند اقراص
کهربا دهند و معجون خبث الحدید حب مقل بدین صفت بگیرند هلیله کابلی بریان
کرده بروغن گاو سه درم کهربا یازده درم مقل چهل و پنج درم مقل در آب
کنند تا حل شود و دواها بدان بسرشند و حب کنند شربت هر بامداد دو
درم و اندر طبیخ داروهای قابض می نشینند و بگیرند مازو و کندر و گلنار و
مر و اقاقیا و اسفیداج راست راست کوفته و بیخته و آن موضع را بشراب

قوی شوند

قوی شوند و این داروها بر وی پراکنند و ببندند و اگر با سوء بدان گرمی
نباشد هم نخست رگ زنند پس مطبوخ افتیمون دهند و علاج سودا بکار
دارند و هلیله پرورده سخت موافق باشد و اگر دردناک باشد بگیرند مرهم
داخلیون و روغن گل و اندکی زعفران و اندکی افیون همه اندر [illegible]
بسرشند و بر می نهند در رو بشانند و سودمند باشد و بابونه و اکلیل الملک
و اندکی زعفران بلعاب تخم کتان بسرشند و بر می نهند و اگر با سوء مختلط
باشد و درد سخت گردد در آب گرم نشینند و روغن زرد آلوی تلخ و
روغن کوهان شتر طلی کنند در این آب گرم بگیرند آب پیاز خام و پیه
پاره بدان تر کنند و بخویشتن بردارند و یکزمان صبر کنند رود گشاده
شود و درد ساکن گردد و نیز بگیرند شحم حنظل و مغز بادام تلخ راست راست
بکوبند و بببیزند و شیاف کنند و هر ساعت یکی نهند تا اندر پنج ساعت
پنج شیاف نهند صفت دارو که با سور خشک کند و بریزاند بگیرند مار افعی
از جایگاهی که از آب دور باشد و سر و دنبال او بیفکنند و شکم او را پاک



کنند و بشویند و بپزند تا مهرا شود و سر تابه پوشیده دارند پس روغن زیت
بر افکنند و بجوشانند تا آب برود و روغن بماند آن روغن را طلی میکنند
خشک کنند و بر نیراند اهوان میکویند یا سورنا را بروغن زیت چرب کنند و اشنان
سبز کوفته و بیخته بروی میکنند خشک کنند و بر نیراند **صفت دارویی که باد با سور**
بشکند بگیرند هلیله سیاه و بلیله و آمله و شیطرج هندی و عاقرقرحا و نوشادر و فلفل
و تخم گندنا و مقل را ستاره است همه بکوبند و مقل با آب مویز حل کنند و داروها
بدان بسرشند و حب کنند شربت سه درم باد با سور بشکند **باب چهاردهم**
اندر بیماری جگر جگر گرم را علامتها تشنگی بسیار و حرارت اندر جانب راست
و موضع جگر علاج آن رگ باسلیق زدن و سحرگاه آب تخم خرفه و سکنجبین
دادن و چاشتگاه کشکاب با روغن بادام و از پس چهار روز یا هفت روز
آب کاسنی و آب عنب الثعلب دهند و طبع را با آب میوه ها نرم دارند و
فلوس خیار شنبر اندر آب کاسنی گداخته و شراب انار و آب انار و شراب
زرشک سود دارد و اگر طبع نرم باشد اقراص طباشیر دهند و ضمادها از صندل
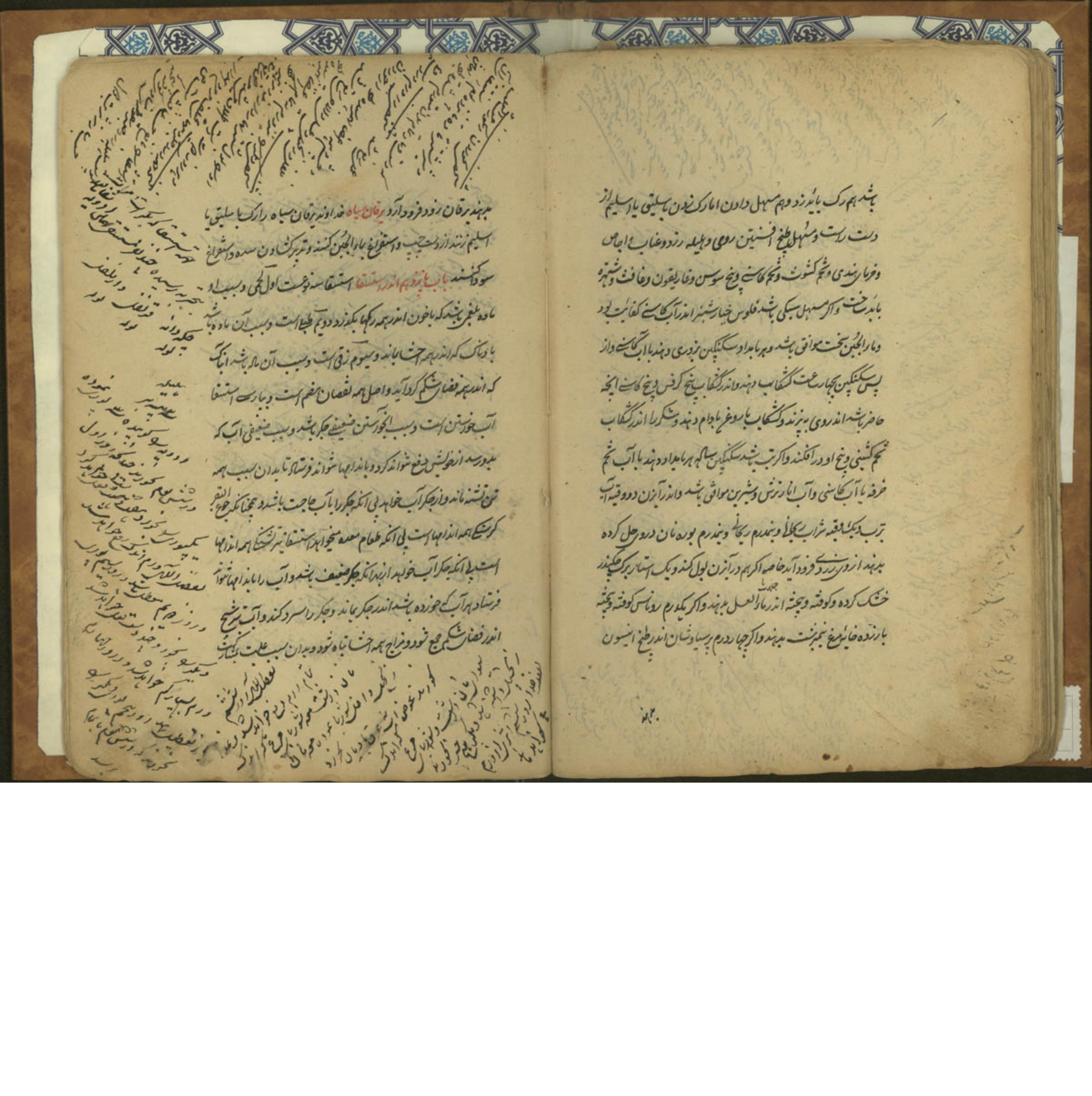
وگل سرخ

وگل سرخ و تراشه کدوی تر و آب کوک و آب عنب الثعلب و آب برگ
مورد با مقدار اندک مصطکی و دارچینی بر جگر همی نهند **جگر سرد علامتهای**
آن زبان سفید باشد و رنگ روی رصاصی و بول غلیظ و سفید و اشتهای طعام
نبود و بر آید و لیکن دشوار گوارد و باید دانست که اسهال غسالی یا بسیاری
شهوت نشان سردی جگر باشد و یا سقوط شهوت نشان گرمی و ضعیف جگر
باشد **علاج آن** اما جگر سرد را مار الاصول دادن با روغن فستق و روغن
بادام تلخ دو دانگ جگر گرگ خشک کرده و کوفته و دو دانگ ریوند
چینی با پنج درم شکر یا گلشکر سخت موافق باشد خاصه اگر سه بامداد بدهند
از بهر آنکه از جگرهای جانوران هیچ معتدل تر و با جگر مردم ملایم تر از جگر
گرگ نیست و اگر سه شب بوقت خواب ایارج فیقرا بزرگ بدهند صواب
باشد و بیشتر اعراض اخلاط سرد را یا اسهال و یا ادرار بول پاک کنند و سده
بگشاید خاصه اگر شیر با اندک بول شتر دهند و ضماد بر نهند **بدین صفت**
بگیرند مصطکی و صبر و افسنتین رومی از هر یکی دو درم گل سرخ پنج درم عود خام



وسنگ وسنبل از هر یکی سه درم زعفران یکدرم با موم وروغن مورد لبسرشند
و بر جگر نهند نافع بود والله اعلم بالصواب باب سیزدهم اندر بیماریهای
سپرز و درد سپرز گرم علامتهای آن حرارت از جانب چپ باشد وتشنگی
غالب باشد وبول رنگین باشد علاج آن رگ باسلیق زنند واسلیم از دست
چپ وآب کاسنی وآب بادیان بهم آمیخته میدهند وآب عنب الثعلب و
آب کرفس از هر یکی دو وقیه بهم میدهند واستفراغ بداروهای مسهل اصحاب
سودا کنند وبا ایارج فیقرا وغاریقون از هر یکی یکمثقال حب کنند وبدهند
ودو درم غاریقون ودو درم سکنگبین سخت سود دارد وآب سبزی گرد وآب
بید سبز وآب بیک ... که تیارز عرق گویند از هر کدام که حاضر باشد
یک وقیه صافی کرده با سکنگبین میدهند وبرگ ... وبرگ بید خشک کرده
اندر سایه مقدار دو درم کوفته با دو درم شکر چند روز بامداد میدهند درد
آماس زایل شود واز شاره درد سپرز و علامتهای آن اگر کرانی بیشتر باشد وتشنگی
نباشد وبول سخت رنگین نباشد علاج آن ماء الاصول با روغن بادام

تلخ وچهار دانگ تریاق اربعه در آن حل کرده بدهند وپنج درم افتیمون
سوده با یکوقیه سکنگبین سپرز را پاک کند وافتیمون وپوست بیخ کبر
راسن سارات کوفته وبیخته با انگبین سرشته پنج درم تا پنج مثقال سخت سود
باشد اشق را با سرکه حل کنند ومغز بادام تلخ کوفته وبرگ سداب خشک
کوفته راسن سارات بسرشند وبر سپرز نهند وببندند وانجیر با سرکه بپزند
وخردل کوفته وپوست بیخ کبر کوفته وبیخته بهم بسرشند وبر سپرز نهند وعصاره
یا قدحی از چوب گز بسازند وطعام وشراب انعصاره وقدح خورند
ودر مدت چهل روز سپرز گرم وسرد را بگدازند وپاک کنند باب چهاردهم
اندر یرقان یرقان زرد بباید دانست که یرقان علتیست که رنگ چشم
ورنگ همه تن بگردد یا زرد شود یا سیاه اما یرقان ... از فرط صفرا باشد
وبیشتر از جگر باشد واز سده که از منفذ زهره افتد وشرح آن در کتاب ذخیره
یاد کرده آمده است علامتهای آن اندر یرقان زرد تشنگی غالب باشد ودهان
تلخ وبول سخت رنگین باشد وکفک رنگ بول دارد علاج آن یرقان گرم



باشد هم رگ باید زد و هم مسهل دادن اما رگ زدن باسلیقی یا اسلیم از
دست راست و مسهل طبیخ افسنتین رومی و هلیله زرد و عناب و اجاص
و خیار هندی و تخم کشوث و تخم کاسنی و بیخ سوسن و غاریقون و غافث و شاهتره
باید ساخت و اگر مسهل سبکی باشد فلوس خیارشنبر اندر آب کاسنی کفایت بود
و ماءالجبن سخت موافق باشد و هر بامداد سکنگبین بزوری دهند با آب کاسنی و از
پس سکنگبین بچهار ساعت کشکاب دهند و اندر کشکاب بیخ کرفس و بیخ کاسنی آنچه
حاضر باشد اندروی بپزند و کشکاب با روغن بادام دهند و شکر را اندر کشکاب
تخم کشنی و بیخ او در افکنند و اگر تب باشد سکنگبین ساده هر بامداد دهند با آب تخم
خرفه یا آب کاسنی و آب انار ترش و شیرین موافق باشد و اندر آن روز دو وقیه آب
ترب و یک وقیه شراب کلاء و نیم درم ریحانی و نیم درم بوره نان در وی حل کرده
بدهند از وی زردی فرود آید خاصه اگر هم در آن روز بول کند و یک استار برگ چغندر
خشک کرده و کوفته و بیخته اندر ماءالعسل بدهند و اگر یک درم روناس کوفته و بیخته
با زرده خایهٔ مرغ نیمبرشت بدهند و اگر چهار درم پرسیاوشان اندر طبیخ انیسون

بدهند یرقان زرد فرود آرد **یرقان سیاه** خداوند یرقان سیاه را رگ باسلیقی یا
اسلیم زنند از دست چپ و استفراغ بماءالجبن کنند و تدبیر گشادن سده و استفراغ
سودا کنند **باب یازدهم اندر استسقا** استسقا سه نوع است اول لحمی و سبب او
ماده بلغمی باشد که با خون اندر همه رگها بگذرد دوم طبلی است و سبب آن ماده باشد
بادناک که اندر همه احشا بماند و سیوم زقی است و سبب آن ماده باشد آبناک
که اندر همه فضای شکم گرد آید و اصل همه نقصان هضم است و بیماری استسقا
آب خوردن است و سبب آب خوردن ضعیفی جگر باشد و سبب ضعیفی آب که
بدو رسد از خویشتن دفع نتواند کرد و باندامها نتواند فرستاد تا بدان سبب همه
تن تشنه ماند و از جگر آب خواهد بی آنکه جگر را با آب حاجت باشد و همچنانکه جوع البقر
گرسنگی همه اندامهاست بی آنکه طعام معده میخواهد استسقا تشنگی همه اندامها
است بی آنکه جگر آب خواهد از بهر آنکه جگر ضعیف باشد و آب را باندامها نتواند
فرستاد هر آب که خورده باشد اندر جگر بماند و جگر را سرد کند و آب ترشح
اندر فضای شکم جمع شود و مزاج همه احشا تباه شود و بدان سبب علت بسیار گردد



همه حث مستحکم گردد و چگونگی این شرح از کتاب ذخیره باید جست و اما استسقاء بسبب آن
گرمی جگر باشد چنان باشد که بسبب گرمی جگر رطوبتها گداخته گردد و استسقاء تولد کند
چون ادرار بول و عرق بسیار و اسهال خون و افراط طمث و بدان سبب خشک رطوبت
اصلی که مدد حرارت غریزیست تحلیل پذیرد و بدان سبب آنقدر حرارت کم باشد و ضعیف
گردد و هرگاه که حرارت غریزی ضعیف باشد جگر ضعیف شود و کیلوس را خون
نتواند گردانید باستسقا ادا کند علامتهای آن اما علامت زقی آنست که شکم
گران باشد و ملمس همچون مشک پر آب باشد علامت طبلی آنست که ناف بیرون
آید و شکم بدان گران نباشد و شکمش همچون مشکی باشد که باد اندر دمیده و اگر دست
بروی زنند آواز طبل آید علامت لحمی آنست که اندامها را آماسیده شود و هرجا
انگشت بر نهند و اعتماد کنند در وی نشیند و جای انگشت پدید آید و یک زمان بماند
و رنگ روی و اندامها برنگ زندگانی می ماند و بیشترین را طبع نرم باشد
علاج زقی بهترین علاج تشنگی کشیدن است و گرسنگی و از دیدار آب و بکار
داشتن آن باز داشتن و هر با هر سه روز قی فرمودن و اندر گرمابه خشک

عرق آوردن و اندر ریگ گرم نشاندن چنانکه سر او از آفتاب در سایه
باشد و تن اندر آفتاب و ریگ گرم باشد و تدبیر ادرار بول کردن و اندر آب
دریا نشاندن و آب معدنها چون آب گوگرد و آب زاک و آنجا که آب
دریا نباشد نمک اندر آب کنند چند روز و اندر آفتاب نهند بجای آب دریا
باشد و استسقاء را حب غاریقون کنند صفت آن بگیرند غاریقون ده درم عصاره
غافث و ریوند از هر یکی دو درم شکر طبرزد ده درم حب کنند و هر بامداد یک درم
بلع نهند و اگر اسهال بسیار کند باز گیرند و شیر شتر عربی ماند که بول او سود
دارد و آنجا که شتر عربی نباشد شتری که علفش آرد جو باشد خمیر کرده و هر روز تخم
کرفس و تخم بادیان صد درم در روی سرشته بر نهند تا شیر او سودمند گردد
و طعام او نان بر این کرده باشد و خمیر نان نیک خواسته و اندر خمیر کرفس
و تخم بادیان و نانخواه سرشته و هر روز مقدار ده سیر از این نان راتب او
کنند و اگر از این نان اندر نخود آب ترید کنند شاید و خوردنی روغن کنجد
یا روغن بادام یا روغن فستق و ترب خام و پخته سود دارد چندانکه بخورد و لیکن
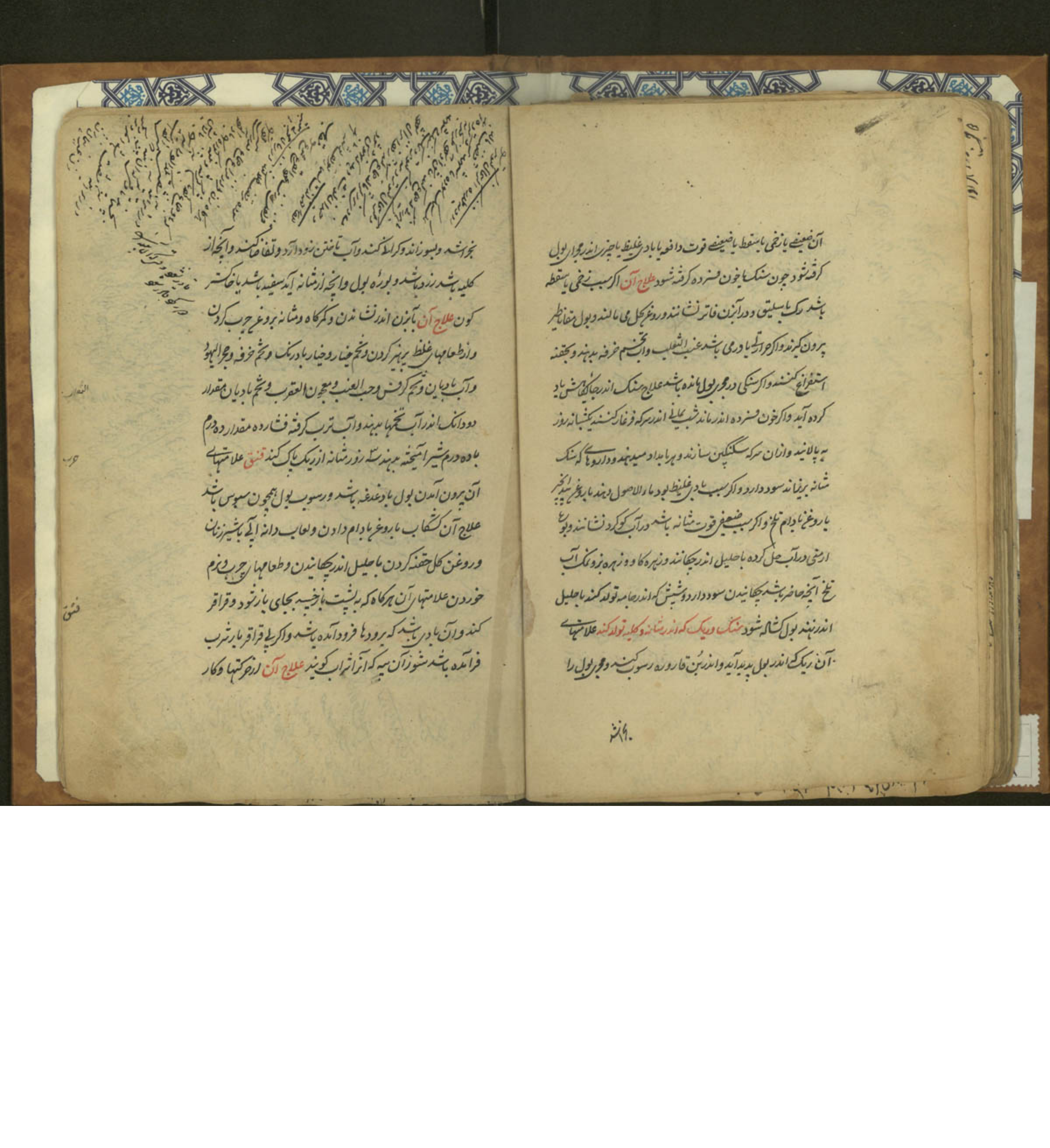


خام نافع تر واگر بیمار از گوشت پرهیز نکند گوشت کبک و گنجشک دهند بریان کرده
و یا اندر نخود آب پخته واگر بضرورت آب دهند با اندکی شراب بیامیزند یا
آب انار دهند و بدین قناعت کنند واگر حرارت و تبی باشد هر بامداد آب
برگ ترب و برگ کرفس و برگ کاسنی کوفته فشرده و جوشانیده و کفک برداشته
و پالوده با اندکی شکر میدهند علاج طلا شکم را بگمید گرم دارند بسبوس
و نمک گرم و ارزن و مانند آن و پوست سمور و روباه بر شکم پوشیده
دارند و ماء الاصول دهند یا معجون فنداریقون و پیوسته زیره و کندر می خایند
و طعام نخوداب باشد علاج طلی قی و ریاضت معتدل و دماغ را بغرغره
و معده را با یارج فیقرا پاک کردن و اندر دریا و آب معدنها نشستن
نافع بود باب شانزدهم اندر بیماری گرده و مثانه و اندامهای تناسل آماس
گرم اندر گرده علامتهای آن تب لازم و تشنگی و گرانی اندر گرده و دشوار
برگشتن از پهلو بدیگر پهلو باشد که غثیان پنجه دارد و باشد که زبان
سیاه شود علاج آن رگ باسلیق زدن و گلاب با روغن بادام

دادن

و شکر و کم خوردن آب و حقنه نرم کردن و خیار سبز اندر آب کاسنی دادن
یا اندر ماء الجبن آماس سرد اندر گرده علامتهای آن تشنگی نباشد
و گرانی بیشتر باشد و کسلانی و علامتهای بلغمی ظاهر شود علاج آن قی کردن
و شراب افسنتین و کلنگبین دادن و حقنه از خشک و برگ کرنب و برگ
چغندر و برگ خطمی و سبوس مصور و انجیر زرد و پرسیاوشان و تخم خیار
و خربزه و روغن کنجد ساختن و ضماد از تخم کتان و حلبه و تخم خطمی و شبت
و بابونه و اشق و علک البطم ساختن و از بیرون پیه بط و پیه مرغ و مغز ساق
گاو گداخته و اندکی مقل در میانه وی حل کرده مالیدن و طعام سبوسات
با عسل و روغن بادام دادن بول خون و سوزش و آب تاختن
علامتهای آن اگر بول خون از گلیه باشد یا بول خون آمیخته باشد
لیکن فسرده باشد پاره پاره آید از غثیان خالی نباشد و اندر نواحی
گلیه المی باشد و گاهی الم در میان پشت باشد و بر اینها فرود آید و گاهی
بمیان هر دو کتف بر آید و اگر از مثانه باشد خون با بول آمیخته باشد

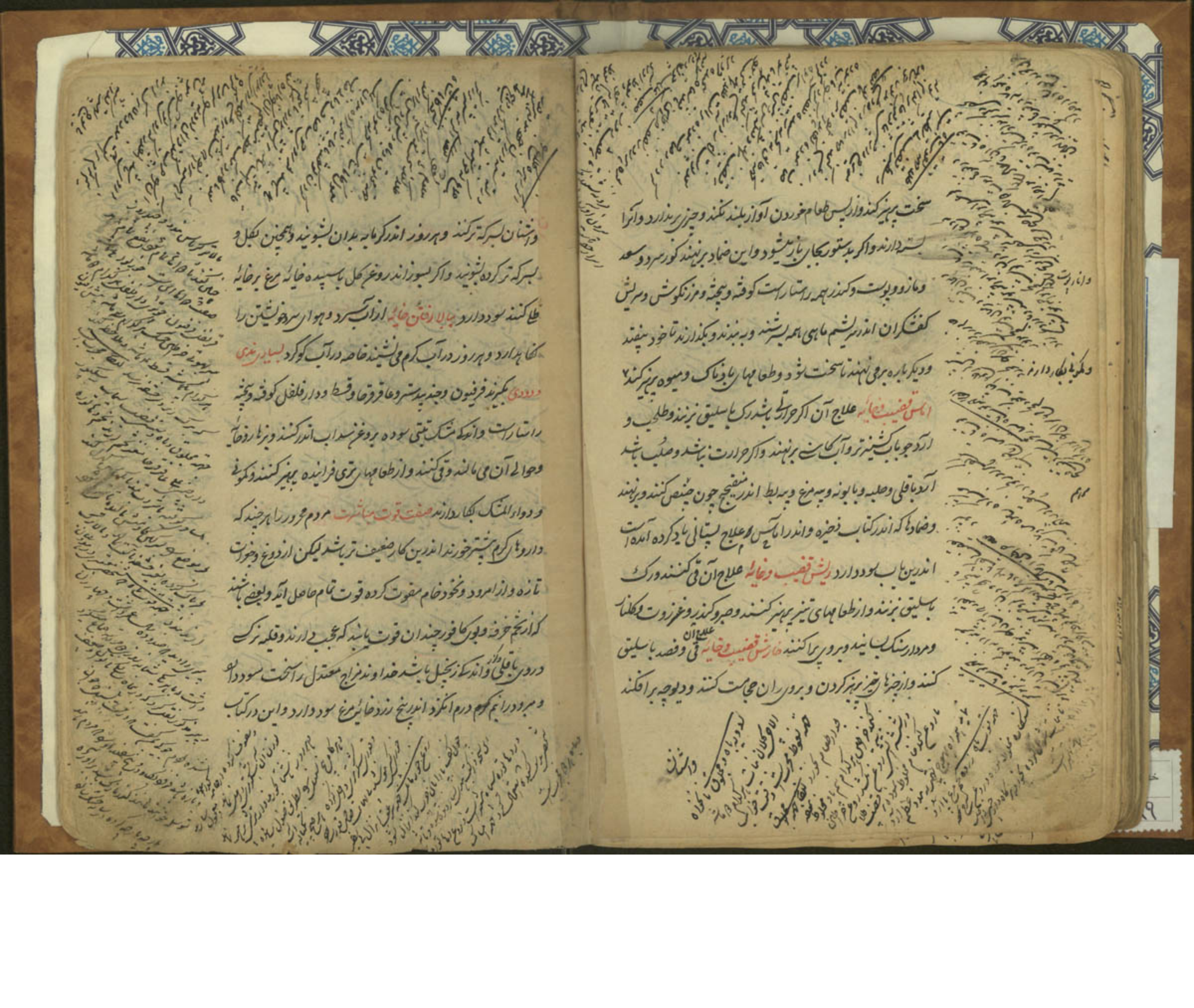


وخون رقیق باشد واز خلیدن مثانه و سوزش خالی باشد علاج آن ورک
باسلیق زدن واز همه چیزهای تلخ وشور و تیز پرهیز کردن و گشکاب و آب
بنفشه و شراب خشخاش خوردن واگر با بول خون و حرارت و سوزش باشد
بگیرند فطراسالیون وتخم کرفس و انیسون و دوقو و مروراسن و تخم خیار
و خیار بادرنگ و تخم کدو و تخم خربوزه همه بکوبند و منقع کرده شربت دو درم
با ماء الشعیر یا ماء العسل میدهند و مغز چلغوزه و مغز تخم خیار و خربزه را سایند
بکوبند و اندر منقع کرده و بکار دارند سوزش را و قروح را سود دارد و تخم
خیار با شیر بز یا شیر خر قروح مثانه را سود دارد و قرص کهربا خون آمدن را
باز دارد و اقراص کاکنج قروح را و سوزش را سود دارد و نسخه اقراص از
قرابادین کتاب ذخیره باید جست و در دیگر قرابادینها شوان یافت سلسل
بول این علتیست که بول بخود است مردم می آرد و سبب آن سردی مزاج
و سستی مثانه باشد علاج آن قی کردن و در آب گرم نشستن و روغن
سداب و روغن فرفیون و ماسک البول و سنجرنیا و مثرودیطوس بقدر
حاجت خوردن صفت ماسک البول کندر و حب الآس و تخم مخلب مقشر و سعد
و خولنجان و قرفه و وج و راسن را استارست کوفته و بیخته اندر منقع کرده
شربت بامداد و شبانگاه سه درم و گوشت روباه بریان بخاصیت سود دارد
ذیابیطس این علتیست که مردم از آب سیر نتواند کرد و در حال که آب خورند
بیرون آید رنگ ناگردانیده و سبب این علت گرم شدن کلیه باشد علاج
آن آب انار و آب تخم خرفه و شراب غوره و گشکاب همه با اقراص روغن گل بر
چکانند و هر شب اسبغول مقدار دو درم اندر آب خیار ترش با سرکه و شکر و گلاب
و روغن گل اندر موضع کلیه مالیدن و ضمادها از طحلب و سبت جو و آبله کوفته و
برگ بید تر و برگ مورد تر کوفته برنهادن و اگر این برگها نباشد صندل سرخ
و سفید و فوفل و اندکی کافور با گلاب سوده و قطره سرکه بر چکانیده طلی کنند
طعام دوغ ترش و مزوره ماش مقشر با اسفاناج و مزوره کشک جو و مزوره
یخنی و غوره و سیب ترش و زردالو ترش و خرمای هندی و طفیل از عدس مقشر
با آب غوره عسر البول باز گرفتن بول را اسر گویند و دشوار را عسر گویند و اسباب



آن ضعیفی یا زخمی یا سقطه یا ضعیفی قوت دافعه یا بادی غلیظ یا چیزی اندر مجاری بول
گرفته شود چون سنگ یا خون فسرده گرفته شود علاج آن اگر سبب زخمی یا سقطه
باشد رگ باسلیق و در آبزن فاتر نشانند و روغن گل می مالند و بول به قاطیر
بیرون گیرند و اگر حرارتی یا ورمی باشد عنب الثعلب و آب تخم خرفه بدهند و بحقنه
استفراغ کنند و اگر سنگی در مجری بول مانده باشد علاج سنگ اندر جایگاهش یاد
کرده آید و اگر خون فسرده اندر ماند شب یمانی اندر سرکه فرغار کنند یکشبانه روز
بپالایند و از آن سرکه سکنگبین سازند و هر بامداد میدهند و داروهایی که سنگ
مثانه بریزاند سود دارد و اگر سبب بادی غلیظ بود ماء الاصول دهند با روغن بید انجیر
یا روغن بادام تلخ و اگر سبب ضعیفی قوت مثانه باشد در آب کوکردی نشانند و بورق
ارمنی در آب حل کرده با حلیل اندر چکانند و زهره گاو و زهره بز و نمک آب
تلخ آنچه حاضر باشد چکانیدن سود دارد و شیش که اندر جامه تولد کنند با حلیل
اندر نهند بول گشاده شود سنگ و ریگ که اندر مثانه و کلیه تولد کنند علامتهای
آن ریگی که اندر بول پدید آید و اندر بن قاروره رسوب کند و مجری بول را

نخراشد و بسوزاند و گرانی کند و آب تاختن زود آرد و تلف کند و آنچه از
کلیه باشد زرد باشد و بوره بول و آنچه از مثانه آید سفید باشد یا خاکستر
گون علاج آن با آبزن اندر نشاندن و کمرگاه و مثانه به روغن چرب کردن
و از طعامهای غلیظ پرهیز کردن و تخم خیار و خیار بادرنگ و تخم خرفه و حجر الیهود
و آب بادیان و تخم کرفس و حب العنب و معجون العقرب و تخم بادیان بمقدار
دو دانگ اندر آب تخمها بدهند و آب ترب گرفته فشارده مقدار ده درم
با ده درم شیر آمیخته بدهند سه روز مثانه از ریگ پاک کند فتق علامتهای
آن بیرون آمدن بول با دغدغه باشد و رسوب بول همچون سبوس باشد
علاج آن گشکاب با روغن بادام دادن و لعاب دانه ای که با شیر زنان
و روغن گل حقنه کردن با حلیل اندر چکانیدن و طعامهای چرب و نرم
خوردن علامتهای آن هرگاه که به پشت باز خسبد بجای باز شود و قراقر
کند و آن بادی باشد که رودها فرود آمده باشد و اگر بپای قراقر بار شرب
فرا آمده باشد شوز آن سیه که آن را شراب گویند علاج آن از حرکتها و کار



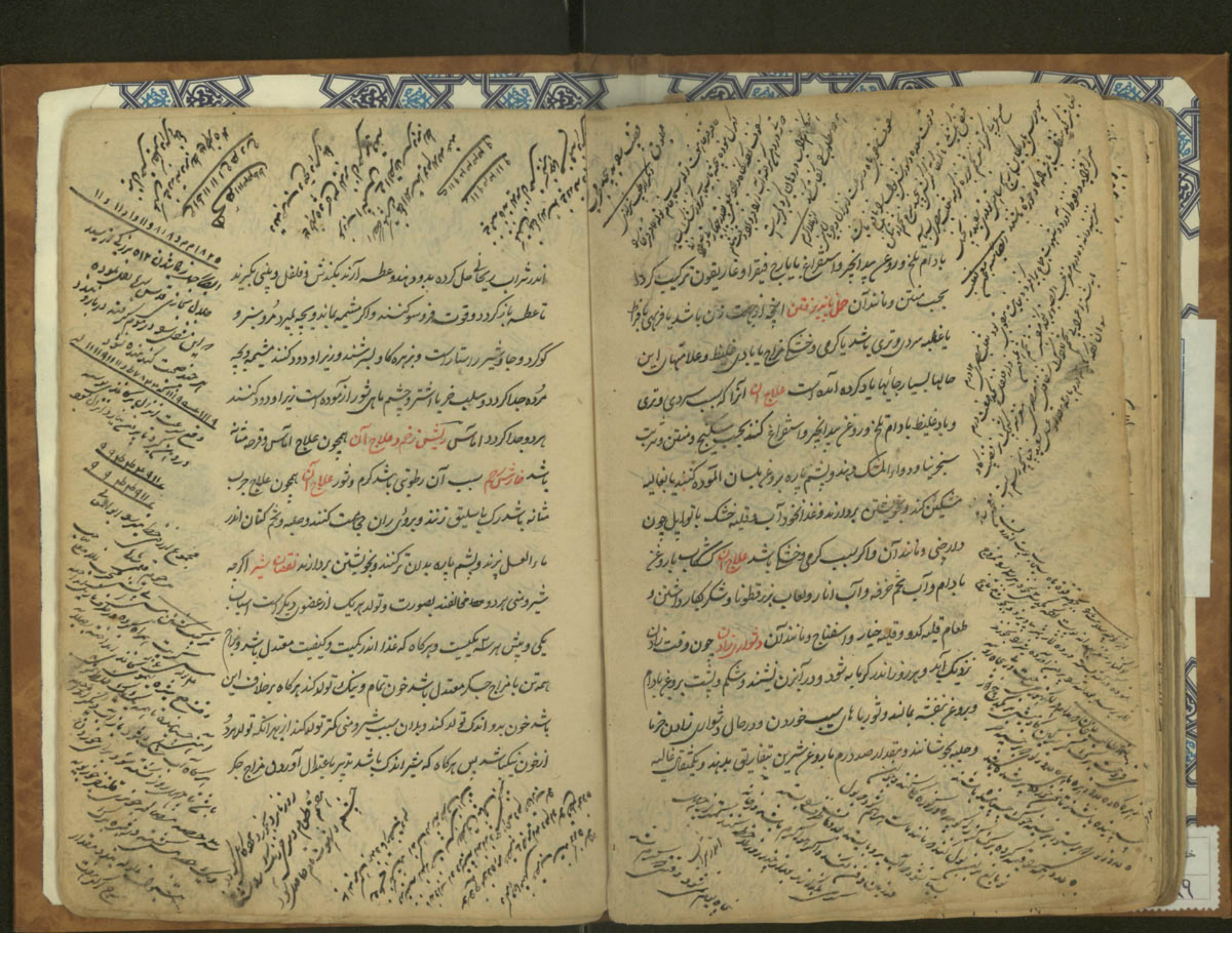
سخت پرهیز کنند و از پس طعام خوردن آواز بلند نکنند و چیزی برندارد و اگر را
بستر دارند و اگر بدستور بجای باز نشود و این ضماد برنهند کندر سرد و سعد
و مازو و پوست و کندر همه راست راست کوفته و بیخته و مرزنگوش و سریش
کفگران اندر سریشم ماهی همه سرشته و به بندند و بگذارند تا خود بیفتد
و دیگر باره برمی نهند تا سخت شود و طعامهای بادناک و میوه پرهیز کنند
آماس قضیب و خایه علاج آن اگر حرارتی باشد رگ باسلیق زنند و طلی و
آرد جو با گشنیز تر و آب کاسنی برنهند و اگر حرارت نباشد و صلب باشد
آرد باقلی و حلبه و بابونه و پیه مرغ و پیه بط اندر منفیج چون خبیص کنند و برنهند
و ضمادها که اندر کتاب ذخیره و اندر اماس و علاج پستانی یاد کرده آمده است
اندرین باب سود دارد ریش قضیب و خایه علاج آن قی کنند و رگ
باسلیق زنند و از طعامهای تیز پرهیز کنند و صبر و کندر و عنزروت و گلنار
و مردارسنگ بسایند و بر وی پراکنند خارش قضیب و خایه علاج آن قی و فصد باسلیق
کنند و از چیزها تیز پرهیز کردن و بر وی ران حجامت کنند و دیوچه برافکند

و اشنان بسرکه تر کنند و هر روز اندر گرمابه بدان بشویند و همچنین بگل و
بسرکه تر کرده بشویند و اگر بسوزاند روغن گل با سپیده خایه مرغ بر خایه
طلی کنند سود دارد بالا رفتن خایه از آب سرد و هوای سرد خویشتن را
نگاه دارد و هر روز در آب گرم می نشیند خاصه در آب گوگرد بسیاری منی
و دودی بگیرند فرفیون و جندبیدستر و عاقرقرحا و قسط و دارفلفل کوفته و بیخته
راست راست و اندکی مشک تبتی سوده بروغن سداب اندر کنند و بر خایه
و حوالی آن می مالند و قی کنند و از طعامهای تری فزاینده پرهیز کنند و کمونی
و دواء المسک بکار دارند صفت قوت مباشرت مردم محرور را هر چند که
داروهای گرم بیشتر خورند اندرین کار ضعیف تر باشد لیکن از دوغ و جغرات
تازه و از امرود و نخود خام مقشر کرده قوت تمام حاصل آید و بعضی باشند
که از تخم خرفه و بوی کافور چندان قوت باشد که عجب دارند و قلیه نرگس
در وی باقلی و گزر و اندکی زنجبیل باشد خداوند مزاج معتدل را سخت سود دارد
و مرود را نیم گرم درم انگزد اندر نیم رزد خایه مرغ سود دارد و این در کتاب



وجزوه باید خواند تا مقصود حاصل شود **باب پنجم اندر بیماریهای زنان و بسیار رفتن خون حیض** اسباب آن از بسیار خون باشد اندر تن یا گرمی و تری خون باشد یا قرحه اندر رحم **علامتهای آن** انچه از بسیاری خون باشد نبض عظیم باشد و رنگ روی سرخ و تافته باشد و همه تن قوی باشد علاج آن فصد کنند و طعام از سماق و ناردانه و عدس و خشخاش دارو و باچه بره و گوشت گوساله سازند و شربت اقراص کهربا و حمول از پشم پاره که بآب مازو ترکنند و بسیر آلوده کنند انچه از تری و گرمی خون باشد تن ضعیف بود و خون رقیق باشد **علاج آن** تسکین حرارت شربتهای خنک و طعامهای غلیظ چنانکه اندرین باب یاد کرده آمده از عدس و باچه و قرو و مانند آن و انچه از قرحه باشد خون عفن و گنده باشد علاج رگ باسلیق زدن و رگ صافن زنند و بار العلل بشویند و بطبخ حلبه و اقراص کاکنج و بنادق البزور دادن و بآب گوکرد اندر نشستن سود دارد و باز ایستادن خون حیض بوقت اسباب خون یا کمی خون باشد اندر تن یا غلیظ و سردی خون یا فراط

علامت یکی خون آنست که از بیشتر استفراغها بوده باشد و خون رعاف و عرق بسیار و مانند آن و تن لاغر و ضعیف باشد و رنگ روی زرد باشد **علاج آن** اندر آبزن نشستن هر روز یکزمان و طعامهای معتدل ترین و قوی دهند چون ماء اللحم و زرده خایه نیمبرشت و شادکامی و علامت غلیظی و سردی خون آنست که اندامها ملمس سرد باشد و فربهی از به باشد نه از گوشت علاج آن غذاها گرم و لطیف و اندک باید خورد و ریاضت معتدل کنند هر روز یکزمان و سکنجبین او کمونی و فلافلی و معجون الوج بکار دارند و اندر طعام زیره و نانخواه و انگدان و دارچینی بکار داشتن **اختناق الرحم** سبب آن نا یافتن مرد باشد علامتهای آن حالی پدید آید همچون صرع لیکن صرع و علامت آن کف و تشنج و اضطراب باشد و اندرین علت کف و تشنج نباشد و علاج آن مباشرت و دغدغه و عطسه بکندش و فلفل و غیران و بوی نیلوفر و کافور و گل بنفشه و صندل سود دارد در حالت باشد همچون حال آغالیدن علامتهای آن هیچ نباشد **علاج آن** ماء الاصول با روغن
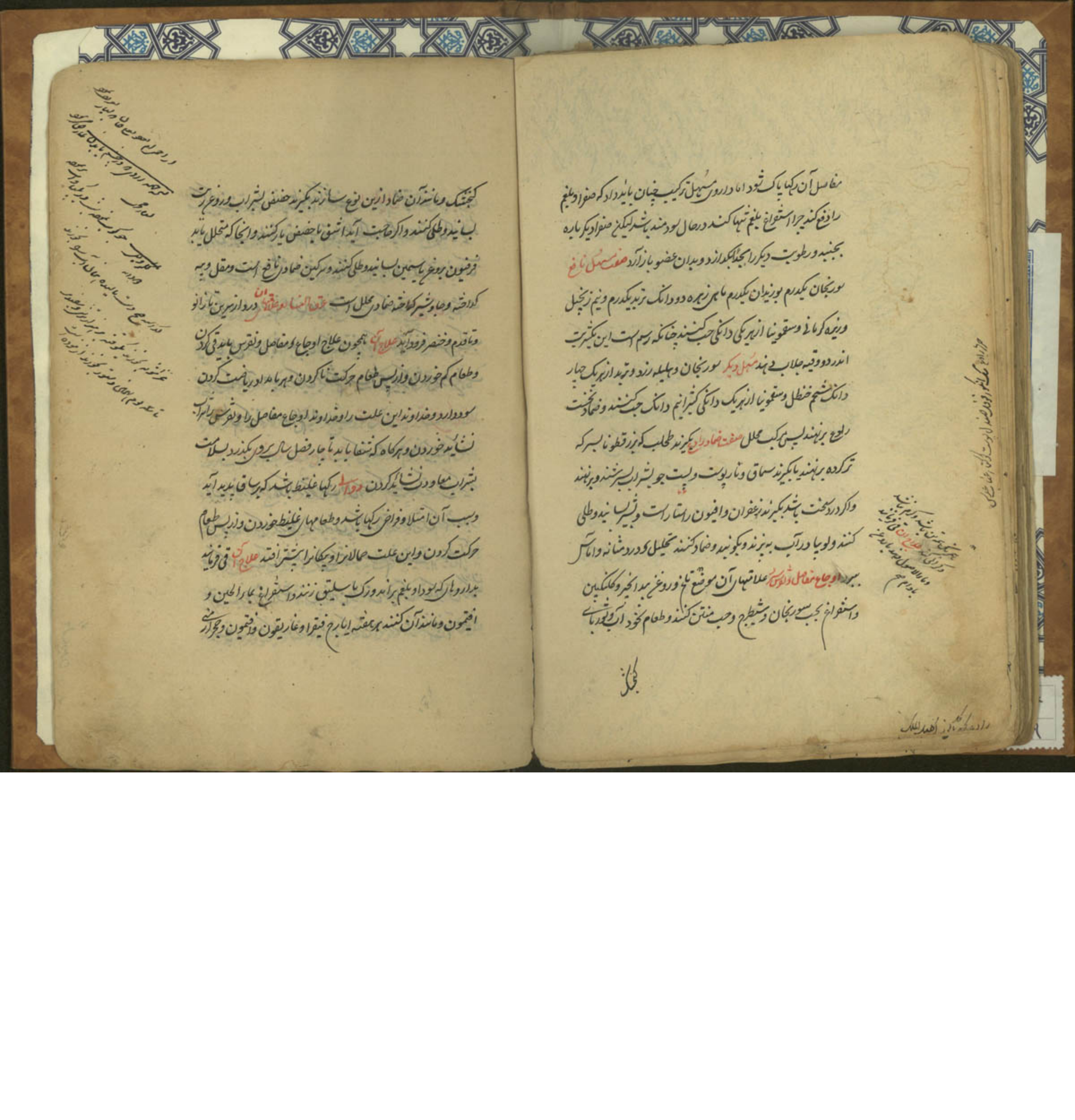


بادام تلخ و روغن بید انجیر و اسقراغ با یارج فیقرا و غاریقون ترکیب کرده
بحب منتن و مانند آن **حمل ناپذیرفتن** آنچه از جهت زن باشد یا فربهی یا فراط
یا غلبهٔ سردی و تری باشد یا گرمی و خشکی مزاج یا بادی غلیظ و علامتهای این
حالها بسیار جایها یاد کرده آمده است **علاج آن** اگر از سبب سردی و تری
و بادی غلیظ بادام تلخ و روغن بید انجیر و اسقراغ کنند بحب سکبینج و منتن و تربت
سنجرنیا و دواء المسک و هندو لشم پاره بروغن بلسان آلوده کنند یا بغالیه
مشکین کنند و بخویشتن بردارند و غذا نخود آب و قلیه خشک با توابل چون
دارچینی و مانند آن و اگر سبب گرمی و خشکی باشد **علاج آن** کشکاب با روغن
بادام و آب تخم خرفه و آب انار و لعاب بزرقطونا و شکر بکار داشتن و
طعام قلیه کدو و قلیه خیار و اسفناج و مانند آن **دشخوار زادن** چون وقت زادن
نزدیک آید و بیرون راندن گرمابه شود و در آبزن نشینند و شکم و پشت بروغن بادام
و بروغن بنفشه بمالند و توریهای بسیار خوردن و در حال دشوار زادن خرما
و حلبه بجوشانند و بمقدار صد درم با روغن شیرین بتفاریق بدهند و بکیفهای غالیه

اندر شراب ریحانی حل کرده بدو دهند و عطسه آرند بکندش و فلفل و بینی بگیرند
تا عطسه باز گردد و قوت فرو سوکنند و اگر مشیمه بماند و بچه بمیرد مر و سیر و
گوگرد و جاوشیر را بستار است و زهره گاو لبرشند و زیر او دود کنند مشیمه و بچه
مرده جدا گردد و سلب خر یا اشتر و چشم ماهی شور آزموده است زیر او دود کنند
هر دو جدا گردد اما آماس **ریش زخم و علاج آن** همچون علاج آماس و قرحه مثانه
باشد **خارش رحم** سبب آن رطوبتی باشد گرم و شور **علاج آن** همچون علاج جرب
مثانه باشد رگ باسلیق زنند و بروی ران حجامت کنند و صعتر و تخم کتان اندر
ماء العسل پزند و پشم پاره بدان تر کنند و بخویشتن بردارند **نقصان شیر** اگرچه
شیر و منی هر دو مخالفند بصورت و تولد هر یک از عضوی دیگر است اسباب
یکی و بیش هر سه بکیفیت و هرگاه که غذا اندر کمیت و کیفیت معتدل باشد و مزاج
همه تن با مزاج جگر معتدل باشد خون تمام و نیک تولد کند هرگاه برخلاف این
باشد خون بد و اندک تولد کند و بدان سبب شیر و منی کمتر تولد کند از بهر آنکه تولد هر دو
از خون نیک باشد پس هرگاه که شیر اندک باشد تدبیر باعتدال آوردن مزاج جگر



باید کرد و غذاهای موافق فرمودن علاج آن اما اگر شیر زرد و رقیق باشد سکنگبین ساده
و آب انار ترش و شیرین و آب تخم خرفه باید داد و طعام از گوشت کاوچه
و گوشت بزغاله و مرغ مصوص و زیرباج و مانند آن و اگر غلیظ باشد سکنگبین
بزوری دهند و ماهی تنور فرمایند و طعام نخودآب و اسکامه و ترب و مانند
آن و اگر اندک باشد کشکاب دهند با روغن بادام و کرنج بشیر و خطمی و تودری با
بلغم و کوزر و اسفاناج و مانند آن و کنجد آس کرده اندر شراب ریحانی
بمالند و بر بالا نهند و آن شراب بدهند و پستان بز و پستان گوسفند سود دارد
آماس پستان علامتهای آن گرمی و سردی چند جا معلوم شده است علاج آن اگر
آماس گرم باشد سرکه با آب گرم بیامیزند و بدان تکمید کنند و نخست رگ باسلیق
زنند و سکنگبین و روغن گل بهم بیامیزند و آرد باقلی بدان بسرشند و ضماد کنند و اگر
آماس سرد باشد بابونه کوفته و پخته اندر بادیان و کرفس بسرشند و ضماد کنند والله
اعلم بالصواب. باب هژدهم اندر اوجاع مفاصل و نقرس و داء الفیل و دوالی
اوجاع مفاصل و نقرس گرم سبب این علت ضعیف عضو دردمند باشد بلغمی گرم
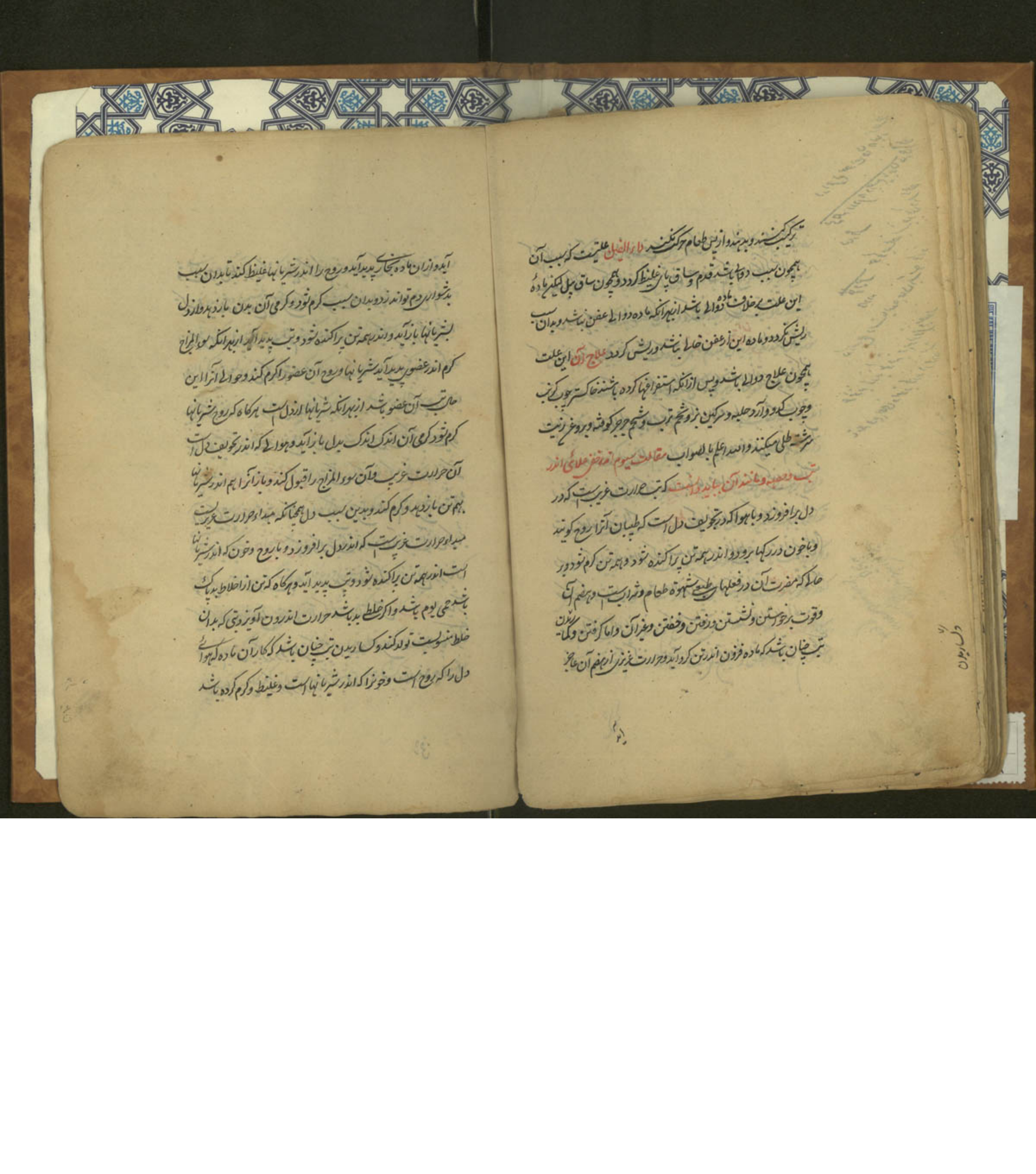
باشد علاج آن اگر ماده خونی باشد نخست رگ زنند لیکن اوجاع مفاصل رگ اکحل
زنند از هر دو دست و اندر نقرس و درد اندامهای فرودین رگ باسلیق زنند
از آن جانب که درد باشد و تریتهای خشک دهند پس داروی مسهل دهند و مسهل دفع
نتوان کرد تا اندر قاروره نضج پدید آید دفع کنند و موضع دردمند اندر آب سرد
و یا گرم یا فاتر می نهند تا درد همی آرامد و داروی مسهل با سورنجان دهند و از
مسهل با دراربول مشغول باشد که ماده اوجاع مفاصل بدان پاک شود نخست
رادعات بر نهند پس مرکب محلل و اگر ماده صفرائی باشد استفراغ بمطبوخ هلیله زرد
و خرمای هندی کنند و تکمید و تربت لایق آن سازند منفذها باز جای شود لیکن سورنجان
با این خاصیت معده را زیان دارد و آنرا با داروهای که معده را قوت کند بکار
باید داشت چون زیره و زنجبیل و فلفل و صبر و سقمونیا باید داد تا اسهال القوت
باشد و بسیار خوردن سورنجان فصلها را سخت کند و بدین سبب هرگاه
بسیار خورده شود مفاصل را نرم باید داشت بموم و روغن و به لطوخ و مرغ
و مانند آن و از پس داروهای مسهل با دراربول مشغول باید بود تا ماده اوجاع



مفاصل آن رکها پاک شود اما داروی مسهل ترکیب چنان باید داد که صفرا و بلغم
را دفع کند چرا استفراغ بلغم تنها کند در حال سودمند باشد لیکن صفرا دیگر باره
بجنبد و رطوبت دیگر را بجای بگدازد و بدان عضو باز آرد صفت مسهل نافع
سورنجان یکدرم بوزیدان یکدرم ماهی زهره دو دانگ تربد یکدرم و نیم زنجبیل
و زیره کرمانی و سقمونیا از هر یکی دانگی حب کنند چنانکه رسم است این یک شربت
اندر دو وقیه جلاب دهند مسهل دیگر سورنجان و هلیله زرد و تربد از هر یک چهار
دانگ شحم حنظل و سقمونیا از هر یک دانگی کثیرا نیم دانگ حب کنند و ضماد نخست
رادع برنهند پس مرکب محلل صفت ضماد رادع بگیرند طحلب که بر قطونا بسر که
ترکرده برنهند یا بگیرند سماق و نار پوست و لیف جو بشراب بسرشند و برنهند
و اگر درد سخت باشد بگیرند زعفران و افیون را استارات و قیر بسایند و طلی
کنند و لوبیا در آب بپزند و بکوبند و ضماد کنند تحلیل کو درد شانه و اما آتش
ببرد اوجاع مفاصل و النقرس علامتهای آن موضع تا و روغن بید انجیر و کاکنکین
و استفراغ بحب سورنجان و شیطرج و حب منتن کنند و طعام نخود آب و نخود با

کنجشک

کنجشک و مانند آن ضماد ازین نوع سازند بگیرند خفنفس بشراب و روغن زیت
بسایند و طلی کنند و اگر حاجت آید اشنق با خفنفس یار کنند و آنجا که متحلل باید
فرفیون بروغن یاسمین بسایند و طلی کنند و سرکین ضماد نافع است و مقل و بهی
کداخته و حاوشیر کداخته ضماد محلل است عرق النسا و علامتهای آن درد از سرین باز انو
و تا قدم و خنصر فرود آید علاج آن همچون علاج اوجاع مفاصل و نقرس باید قی کردن
و طعام کم خوردن و از پس طعام حرکت نا کردن و هر بامداد و ریاضت کردن
سوده وارد و خداوند این علت را و خداوند اوجاع مفاصل را و نقرس را شراب
نشاید خوردن و هر گاه که تنقیه باید تا چار فصل سال برو بگذرد بسلامت
بشراب معاودت نشاید کردن دوالی رگها غلیظ باشد که بر ساق پدید آید
و سبب آن امتلاء و فراخی رگها باشد و طعامهای غلیظ خوردن و از پس طعام
حرکت کردن و این علت حمالان او بیکاران بیشتر افتد علاج آن قی فرمایند
بدار و ها که سودا و بلغم براند و رگ باسلیق زنند و استفراغ بحب ارالجین و
افتیمون و مانند آن کنند بر بهفته ایارج فیقرا و غاریقون و افتیمون و حجر ارمنی



ترکیب کنند و بر بندند و از پس طعام حرکت نکنند **داء الفیل** علتیست که بسبب آن
همچون سبب دوالی باشد قدم و ساق پای غلیظ گردد و همچون ساق پیل لیکن مادهٔ
این علت برخلاف مادهٔ دوالی باشد از بهر آنکه ماده دوالی عفن نباشد و بدان سبب
ریش نگردد و ماده این از عفن خالی نباشد و ریش گردد **علاج آن** این علت
همچون علاج دوالی باشد و پس از آنکه استفراغها کرده باشند خاکستر چوب کرنب
و چوب کدو و آرد حلبه و سرگین بز و تخم ترب و شحم حرجر کوفته و بروغن زیت
سرشته طلی میکنند والله اعلم بالصواب **مقالت سیوم اندر حفظ علاجهای اندر**
تب وحصبه و مانند آن باید دانست که تب حرارت غریبست که در
دل برافروزد و با هوا که در تجویف دل است که طبیبان آنرا روح گویند
و با خون در رگها برود و اندر همه تن پراکنده شود و همه تن گرم شود در
حالیکه مضرت آن در فعلهای طبیعی شهوة طعام و شرابست و هضم آن
و قوت برخاستن و نشستن و رفتن و خفتن و غیر آن و اما گرفتن و گمان
تب چنان باشد که ماده فزون اندر تن گرد آید و حرارت غریزی از هضم آن عاجز
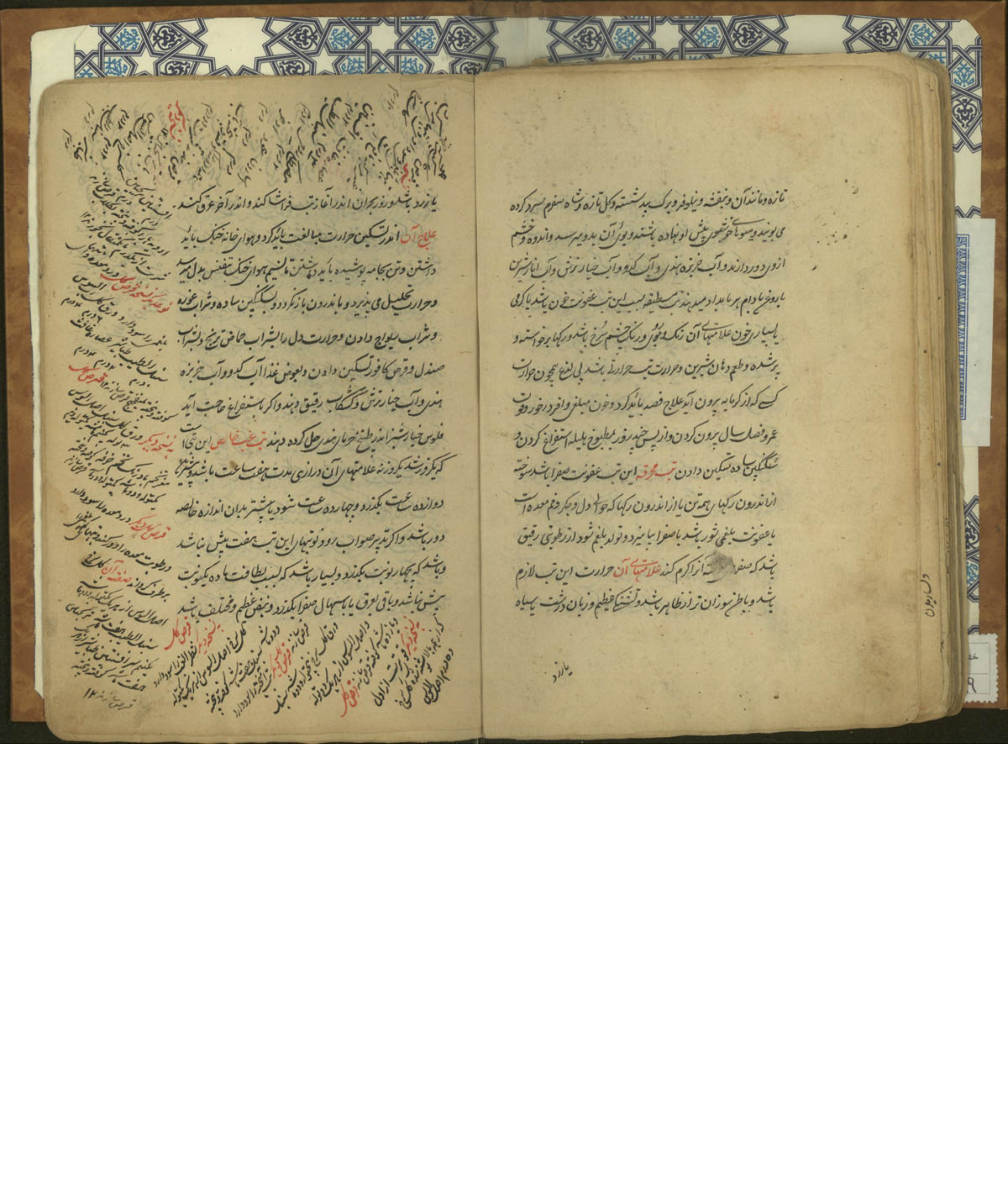
آید و از آن ماده بخاری پدید آید و روح را اندر شریانها غلیظ کند تا بدان سبب
بدشواری دم تواند زد و بدان سبب گرم شود و گرمی آن بدن باز دهد و از دل
بشریانها باز آید و اندر همه تن پراکنده شود و تب پدید آید از بهر آنکه سوء المزاج
گرم اندر عضوی پدید آید شریانها و روح آن عضو را گرم کند و حوالی آنرا این
حال تب آن عضو باشد از بهر آنکه شریانها از دل است هرگاه که روح شریانها
گرم شود گرمی آن اندک اندک بدل باز آید و هوائی که اندر تجویف دل است
آن حرارت غریب و آن سوء المزاج را قبول کند و باز آنرا هم اندر شریانها
بهمه تن باز دهد و گرم کند و بدین سبب دل همچنانکه مبداء حرارت غریزیست
مبداء حرارت غریبست که اندر دل برافروزد و با روح و خون که اندر شریانها
است اندر همه تن پراکنده شود و تب پدید آید و هرگاه که تن از اخلاط بد پاک
باشد حمی یوم باشد و اگر خلطی بد باشد حرارت اندرون آویزد تبی که بدان
خلط منسوبست تولد کند و کساریدن تب چنان باشد که کار آن ماده که هوای
دل را که روح است و خون را که اندر شریانهاست غلیظ و گرم کرده باشد



وتب آورده میل بظاهر تن کند و از بهر آنکه گرم باشد لطیف گردد و تحلیل پذیرد
تب کشیده شود و انواع تبهای خلطی که از عفونت اخلاط باشد چهار نوع است
از بهر آنکه اخلاط چهار است بلغم و خون و صفرا و سودا لیکن از بهر آنکه عفونت
اخلاط یا از اندرون رگها باشد یا از بیرون رگها انواع این تبها هشت گردد
چهار آنکه اخلاط از اندرون رگها عفن گردد و چهار آنکه بیرون رگها و بار این
تبها با یکدیگر ترکیب افتد و انواع آن بسیار شود و این معنی از کتاب ذخیره
باید جست حمی یوم علامتهای آن اندر تب تکسر و گرانی و کسلانی و دردها چنانکه
اندر دیگر تبها باشد نباشد و اگر صداع و تکسر باشد لازم و قوی نباشد و قاروره
نبض خوب باشد علاج آن هرگاه که تب فاتر شود و در آخر تب آبزن و گرمابه
خوش آب فاتر صواب باشد و زودتر بر غذا باید کرد و از فروج و زیرغاله
یک سکبه جو و اسفاناج بغوره و آلو و کشته و مانند آن تب دق بسیار باشد
حمی یوم بدق بازگردد و تبهای دیگر نیز بسبب درازی مدت و خلط بیمار و خطای
طبیب بسیار بدق بازگردد و نادر باشد که تب دق با بتدا پدید آید نبض صلب و

دقی

و دقیق باشد و ضعیف باشد و متواتر و موضع رگ و حوالی آن گرم‌تر از جایی
دیگر باشد و حرارت از حرارت تب سخت آگاه نباشد و چشمها دور اندر شود
و پوست پیشانی بر استخوان کشیده شود و کتفها برافروزد و بینی باریک شود
و رونق و تازگی و رنگ روی برود و هرگاه که مدقوق غذا خورد پس از یک زمان
حرارت تب ظاهر شود و همچون چراغی که روغن یابد و برافروزد و نبض قوی‌تر شود
و این درست‌ترین نشانیست علاج آن تا قوت بر جای بود و استخوانها
بگوشت پوشیده شود و ذبول ظاهر نباشد امیدوارتر باشد اما هوای خانه و بستر
بیمار خنک باید و آبزن و گرمابه خوش و آب فاتر و روغن مالیدن بود و دادن شیر
زنان و شیر خر دادن و بر اندامها دوشیدن و شراب خشخاش و گشکاب که در وی
کدو و سرطان تازه پخته باشد یا روغن بادام و شکر و شیب لعاب اسپغول
دادن و اندر گشکاب قرص کافور و شراب صندل دادن و طعام هم تری
فزاینده باید چون قلیه کدو و قلیه خیار و اسفاناج و ماهی تازه کوچک و خایه مرغ
نیمبرشت و مزوره گشنک جو و ماش مقشر و پاچه اندر گشکاب پخته



تازه ومانند آن و بنفشه و نیلوفر و برگ بید شسته وگل تازه و شاه سفرم سرد کرده
می بویند و میوهای خوشبوی پیش او نهاده باشند و بوی آن بدو میرسد و اندوه و خشم
از وی دور دارند و آب خربزه هندی و آب کدو و آب خیار ترش و آب انار ترش
یا روغن بادام هر بامداد میدهند تب مطبقه سبب این تب عفونت خون باشد یا گرمی
یا بسیاری خون علامتهای آن رنگ روی و رنگ چشم سرخ باشد و رگها برخاسته و
پر شده وطعم دهان شیرین و حرارت تب حرارتی باشد لین لذع همچون حرارت
کسی که از گرمابه بیرون آید علاج فصد باید کرد و خون مبلغی وافر در خور وقت
عمر و فصل سال بیرون کردن و از پس چند روز مطبوخ باهلیله استفراغ کردن و
سکنگبین ساده تسکین دادن تب محرقه این تب عفونت صفرا باشد سوخته
از اندرون رگهای همه تن یا از اندرون رگها که حوالی دل و جگر و فم معده است
یا عفونت بلغمی شور باشد با صفرا یا هر دو تولد بلغم شود از رطوبتی رقیق
باشد که صفرا [illegible] ازاگرم کند علامتهای آن حرارت این تب لازم
باشد و باطن سوزان تر از ظاهر باشد و تشنگی عظیم و زبان درشت یا سیاه

یا زرد

یا زرد باشد و روز بحران اندر آغاز تب فراش کند و اندر آخر عرق کند.
علاج آن اندر تسکین حرارت مبالغت باید کرد و هوای خانه خنک باید
داشتن و تن بجامه پوشیده باید داشتن تا نسیم هوای خنک بتنفس بدل میرسد
و حرارت تحلیل می پذیرد و باندرون باز نگردد و سکنگبین ساده و شراب غوره
و شراب ریواج دادن و حرارت دل را بشراب حماض ترنج و شراب
صندل و قرص کافور تسکین دادن و بعوض غذا آب کدو و آب خربزه
هندی و آب خیار ترش و گشکاب رقیق دهند و اگر باستفراغ حاجت آید
فلوس خیار شنبر اندر طبیخ خرمای هندی حل کرده دهند تب غب خالص این تبی است
که یک روز گیرد و یک روز نه علامتهای آن درازی مدت هفت ساعت باشد و بیشتر تا
دوازده ساعت بگذرد و چهارده ساعت شود یا بیشتر بدان اندازه خالصه
دور باشد و اگر تدبیر صواب رود نوبتهای این تب هفت بیش نباشد
و باشد که چهار نوبت بگذرد و بسیار باشد که بسبب لطافت ماده یک نوبت
بیش نباشد و باقی بعرق یا باسهال صفرا بگذرد و نبض عظیم و مختلف باشد



و فارورک سرخ و ناری و رقیق باشد و حرارت این تب سوزنده تر از حرارت
دیگر تبها باشد و سرما که اندر آغاز تب باشد بیک بلرزانند و زود ساکن گردد
و بباید دانست که سبب سرما که در آغاز تبها پدید آید حرارت تب است که رطوبتی
را که باید بیکبار زود در عضلهای این ریزد تا سرمای این محسوس گردد و سبب
آنکه پیش از تب اگرچه آن رطوبت اندر تن بود سردی آن محسوس نباشد
آنست که رطوبت اندر تن ساکن باشد نه از حالی بحالی میگردد و نه از
جانبی باشد و هرچه اندر ساکن باشد اجزای آن تن خو کرده باشد و هر دو
جزو که در یکجای با یکدیگر بمانند میان ایشان تشابهی و خو کرده که پدید آید
پس هرگاه آن رطوبت از حالی بحالی شود از جای بجای حرکت کنند هر جزوی
از وی که از قرارگاه خویش بجنبد مجاورت و خو کرده که همه اجزای تن با همه
اجزای رطوبت بگردد و هر جزوی را از اجزای تن حس سردی آن جزو که رطوبت
با آن خو کرده باشد تا فتن گیرد و سرما محسوس گردد و لرزه پدید آید علاج آن
هر بامداد سکنجبین دهند سرد کرده یا شراب غوره یا شراب ریباس یا شراب
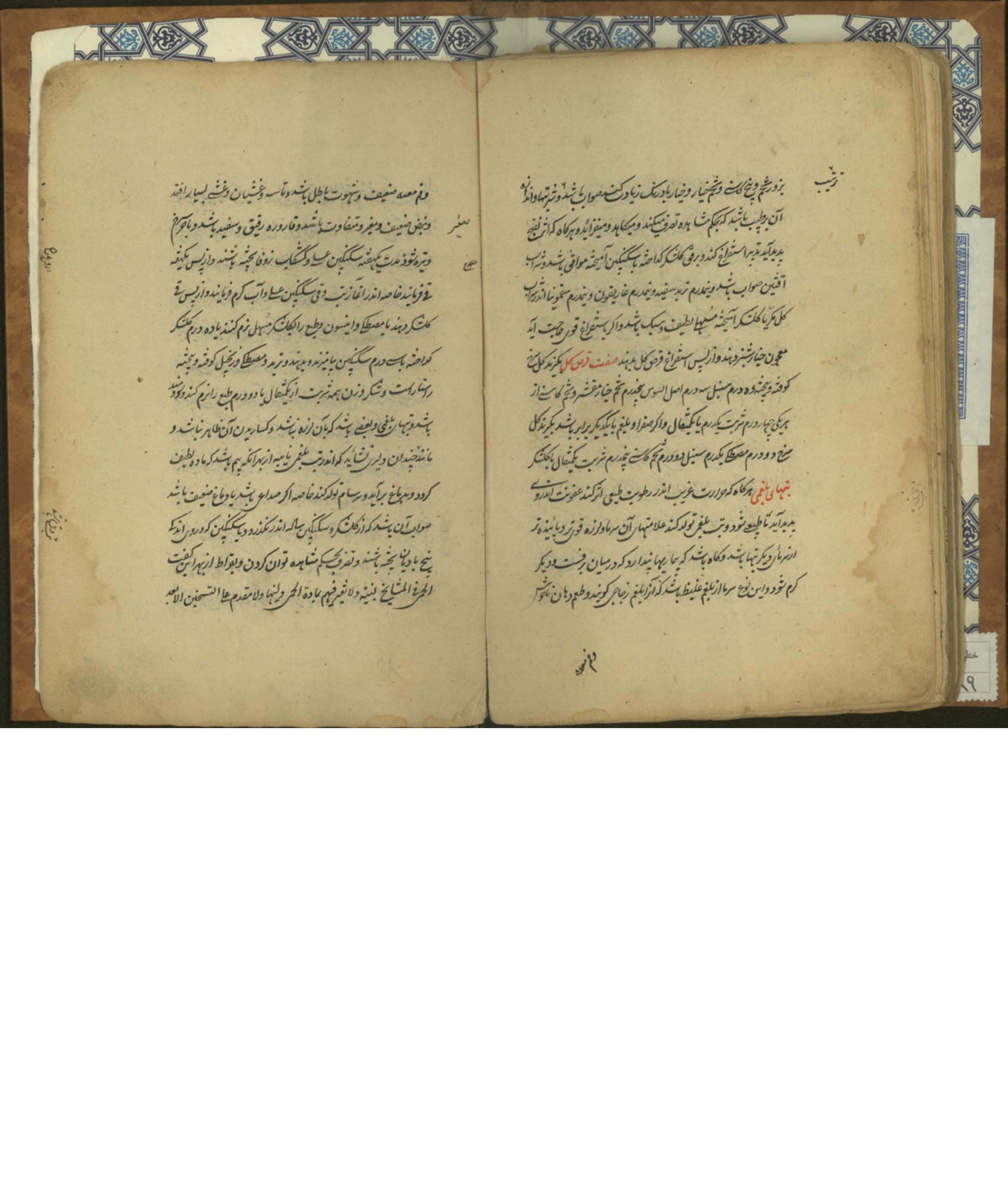
اگر روز نوبت در آن حال که لرزه پدید آید سکنجبین با آب گرم دهند تا
باشد که قی کند و ماده صفرا براند و اگر قی کند لرزه زود ساکن شود و هرگاه
که تب گسارنده شود اندکی گلاب دهند و روز دیگر که روز تب نباشد آب انار
ترش و شیرین با شحم آن کوفته و فشرده و شکر بر افکنده تا هم حرارت
ساکن کند و هم بقوت شحم و شکر صفرا را دفع کند یا شراب آلوی هندی
یا شراب گل بکر با سکنجبین یا آب میوه ها آمیخته و سرد کرده یا آب خرمای
هندی و اندکی فلوس خیار شنبر با مقدار پانزده درم بنفشه پرورده اندر
گلاب انداخته و پالوده با مقدار دو درم بذر قطونا در آب آلو و شکر
و مزوره از آب غوره یا آب آلوی سیاه یا از آب خرمای هندی یا از سیستویا
از کشته رز دالو یا از عدس یا از کشک جو همه بشیره مغز بادام و اگر تب
صداعی باشد و تا سر طبع را بحقنه نرم محبب کردن اولیتر یا بشیافی از
بنفشه و شکر و سقمونیا و تدبیرهای دیگر همچون تدبیر محرقه باشد شطر الغب
این تب و غب غیر خالصه از جمله تبهاست که از ترکیب صفرا و بلغم تولد کنند



وکمابیش هر یک را و چگونگی ترکیب آن از اصل نتوان نهاد از بهر آنکه گاهی
بلغم غلیظ‌تر و بسیارتر و گاهی رقیق‌تر و اندک‌تر و گاهی صفرا بیشتر
و گاهی سوخته و گاهی ناسوخته و گاهی هر دو ماده از اندرون عروق باشد
و یکی برون بدین سبب تبهای مرکب را هر یکی نامی خاصه نباشد مگر شطر الغب
و غب غیر خالصه که آن را نامی نهاده اند علامتهای آن فرق میان شطر الغب
و غب غیر خالصه آنست که ماده شطر الغب اگر صفرا و رطوبت باشد لیکن
هر دو باهم آمیخته نباشد چنانکه چون یکچیز باشد بدین سبب نوبت هر یک
جدا باشد آن روز که نوبت حرکت صفرا باشد تب گرم‌تر و آشفته‌تر آید
و آن روز دیگر که نوبت حرکت رطوبت باشد آهسته‌تر و درازتر آید و
ماده غب غیر خالصه هم صفرا و رطوبت باشد لیکن هر دو ماده بهم آمیخته
باشد و چون یکچیز گشته و بدین سبب فعل هر یک جداگانه پدید نتواند آمد
و بسیار باشد که اندرین هر دو تب اندر یک نوبت دو بار یا سه بار سرما
و فرشا پدید آید و باز گرم کند و علامت غلبه هر خلطی از اعراض و احوال تب

توان

توان دانست علاج آن طریق صواب اندر علاج این تبها آنست که
تدبیر نرم کردن طبع و تدبیر قی و ادرار بول و تدبیر گشادن مسام و عرق
آوردن و پاک کردن تن از ماده تب فزون از تسکین حرارت
کنند و این تدبیر بچیزهای سبکتر و لطیف‌تر کنند و بدان طریق که آسان
تر باشد و استفراغ قوی پس از پدید آمدن نضج کنند و اندر اعراض
تب نگاه کنند بدفع ماده غالب بیشتر کوشند و اگر حاجت تسکین حرارت
بیشتر باشد سکنگبین ساده دهند و اگر بزوری باید بزور تخم کشنی و تخم کشوث
و بیخ کشنی کنند یا جلنیت تخم خیار و تخم خیار بادرنگ دهند و اندر گشکاب
نخود و تخم بادیان و سعتر و زوفا خشک و نعناع و سنبل آنچه درخورد
باشد در افکنند و پس از گشکاب سکنگبین ساده بدهند یا سکنگبین بزوری
بمقدار حاجت کنند و آب بادیان و گلشکر در آن گداخته و سکنگبین ساده عسلی
و شراب عسلی و گلشکر در آن بسرشند و اندر شرابها موافق باشد و اگر حاجت
آید بتسکین حرارت که بیشتر باشد سکنگبین شکری دهند و اگر بزوری کنند



ترتیب

بزور تخم و بیخ کاشنی و تخم خیار و خیار بادرنگ زیاد کنی صواب باشد و تب تبهاء دائمه
آن برطیب باشد که بحکم مشاهده تصرف میکنند و میکاهد و میفزاید و هرگاه که آن نضج
پدید آید تدبیر استفراغ کند و برقی گلشکر که آخته با سکنجبین آمیخته موافق باشد و شراب
افتیمون صواب باشد و نیم درم تربد سفید و نیم درم غاریقون و نیم درم سقمونیا اندر شراب
گل شکر یا گلشکر آمیخته مسهلی لطیف و سبک باشد و اگر باستفراغ قوی حاجت آید
معجون خیارشنبر دهند و از پس استفراغ قرص گل بدهند **صفت قرص گل** بگیرند گل سرخ
کوفته و بیخته ده درم سنبل سه درم اصل السوس پنج درم تخم خیار مقشر و تخم کاسنی از
هر یکی چهار درم شربت یکدرم یا یکمثقال و اگر صفرا و بلغم با یکدیگر برابر باشد بگیرند گل
سرخ ده درم مصطکی یکدرم سنبل دو درم تخم کاسنی پنج درم شربت یکمثقال با گلشکر
تبهای بلغمی هرگاه که حرارت غریب اندر رطوبت طبیعی اثر کند عفونت اندر وی
پدید آید تا طبع شود و تب بلغمی تولد کند علامتهای آن سرما و لرزه قوی تر و پاینده تر
از سرمای دیگر تبها باشد و گاه باشد که بیماریها پندارد که در میان برفست و دیگر
گرم شود و این نوع سرما از بلغم غلیظ باشد که آنرا بلغم زجاجی گویند و طعم دهان ناخوش

و فم معده ضعیف و شهوت باطل باشد و تاسه و غثیان و غشی بسیار افتد
و نبض ضعیف و صغیر و متفاوت باشد و قاروره رقیق و سفید باشد و یا سرخ
و تیره شود مدت یکهفته سکنجبین عسلی و گشکاب زوفا پخته باشند و از پس یکهفته
قی فرمایند خاصه اندر آغاز تب و قی سکنجبین عسلی و آب گرم فرمایند و از پس قی
گلشکر دهند با مصطکی و انیسون و طبع را گلشکر مسهل نرم کنند یا ده درم گلشکر
کوافته با سه درم سکنجبین بیامیزند و بدهند و تربد و مصطکی و زنجبیل کوفته و بیخته
راستا راست و شکر وزن همه شربت از یکمثقال یا دو درم طبع را نرم کند و سودمند
باشد و تبهای بلغمی و بعضی باشد که با آن لرزه نباشد و گساریدن آن ظاهر نباشد و
مانند چندان دلیری نشاید که اندر تب بلغمی بایستی از بهر آنکه بیم باشد که ماده لطیف
گردد و بدماغ برآید و برسام تولد کند خاصه اگر صداع باشد یا دماغ ضعیف باشد
صواب آن باشد که از گلشکر و سکنجبین ساده اندر نگذرد و با سکنجبین کوه روی اندک
بیخ بادیان پخته باشند و تصرف بحکم مشاهده توان کردن و البقراط از بهر این گفت
الحمی و المشایخ بلینه و لا تغیر فیهم بمادة الحمی و لینها و لا تقدم علی التسخین الا بعد
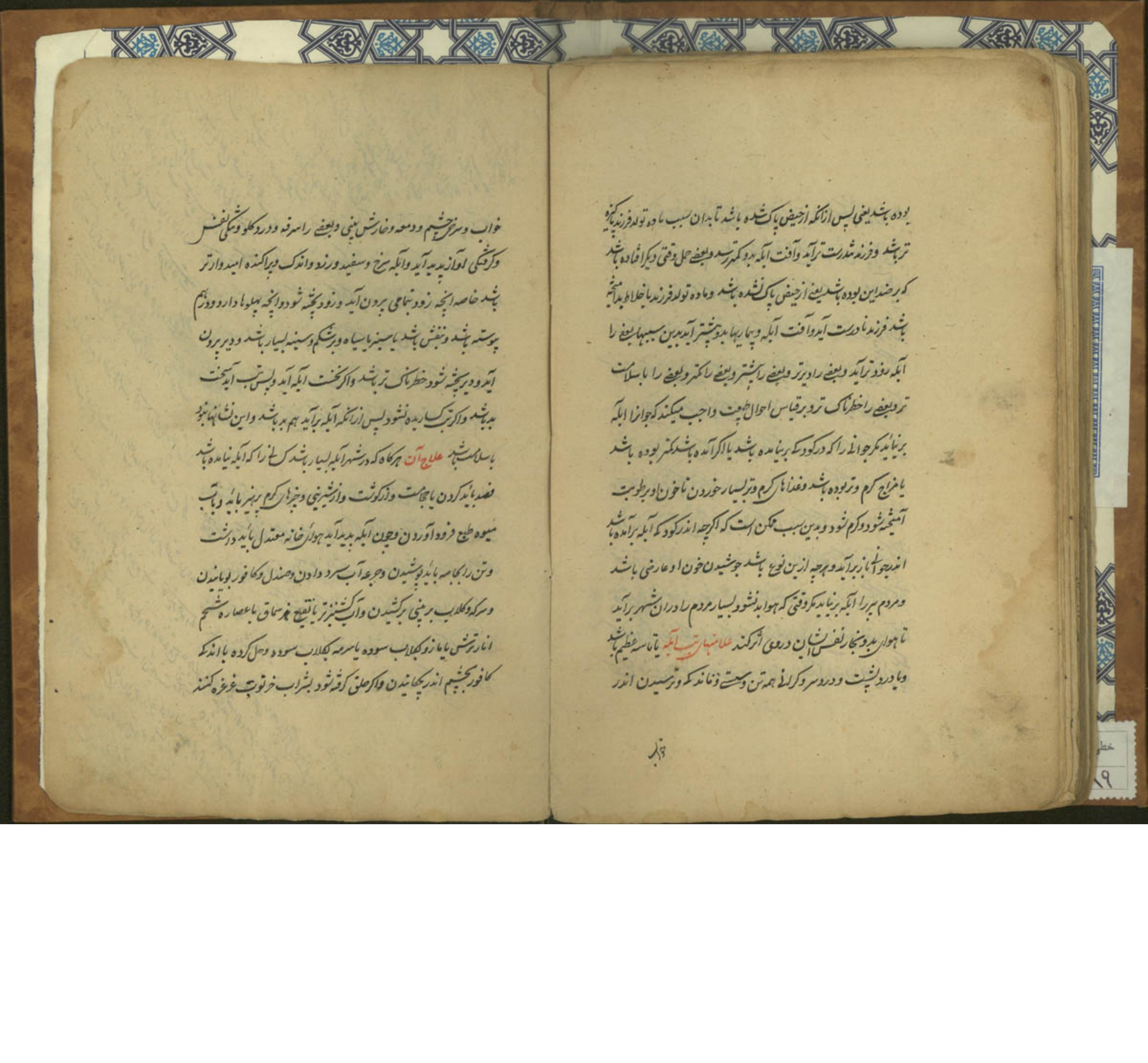


البته

الاحتیاط و البته و اگر ماده قوی باشد استفراغ بلغم بشحم حنظل باید کرد و ادرار بول
بماء الاصول و از پس استفراغ قرص گل دادن **تب ربع** علاج آن روز نوبت
از طعام و شراب باز دارند خاصه از آب سرد و اگر در آغاز تب فی الحال قی
تواند کرد صواب باشد روز دیگر که از پس نوبت تب باشد شوربای غذا گوسفند
پخته با نخود و شبت دهند روز دیگر که فردای روز نوبت خواهد بود نخود آب بدهند
با زیره باج و جوزه مرغ خانگی با روغن گاو و یا روغن بادام و مانند آن و روز
نوبت هیچ نخورند و اندر آغاز تب قی کنند و اندرین دو روز دیگر که تب نباشد
بامداد گلشکر یا سکنگبین سرشته میدهند و بعد از آن چند ساعت کشکاب دهند
یا نخود پخته و تا از نضج پدید نیاید استفراغ اخلاط قوی نکنند و تدبیرها همچون تدبیر تب بلغمی
باید کرد و تبهای خمس و سدس و سبع و غیر آن هم بدین قیاس باشد **آبله و حصبه**
باید دانست که آبله و حصبه هر دو یک جنس است و هر دو از جوشیدن خون باشد
لیکن ماده آبله خونی باشد گرم و بسیار میل تری دارد و ماده حصبه خونی باشد گرم
و صفرائی و اندک میل بخشکی دارد و از این سبب است که بثرهای حصبه کوچک است

وازنوبت

و از نوبت بدر داشته تفت و از بهر آنکه حصبه از خونی تباه تر باشد کشنده تر است
و جوشیدن اندر تن مردم گاهی طبیعی باشد و گاهی نا طبیعی و عارضی و آنچه طبیعی باشد
همچون جوشیدن خون کودکان باشد از بهر آنکه خون کودکان خام است همچون
شیره انگور و خون جوان همچون شیره پخته و رسیده است و خون پیر همچون شیره
که قوت آن رفته باشد و سرکه خواهد شد پس همچنانکه شیره خام اندر خم بجوشد و کفک
و دردی از وی جدا شود و شیره پخته و صافی بماند چون کودک را چاره نیست از آنکه
در تن او بجوشد و خامی بگذارد و قوامی دیگر گیرد از بهر آنکه ممکن نیست که چیزی گرم
و تر پخته شود و قوام گیرد تا بجوشد و همچنانکه طبیعت واجب کرد که دندان شیر
بیوفتد و دندانی قوی تر برآید واجب است که خون اندر کودک بجوشد و فضله غذای نخستین
نخستین که از خون حیض یافته باشد و فضله غذاهای مخالف که از پی زتنی کودکان
در تن ایشان جمع شده باشد از خون ایشان جدا شود بدین سبب کم کودکی باشد
که او را آبله برنیاید لیکن از بهر آنکه مزاجها و تربتها و هواهای هر موضعی و قوت بار دیگر
یک نوع نیست و نیز لطف را اتفاق چنان افتاده باشد که مادر او را حامل از پس یک



بوده باشد یعنی پس از آنکه از حیض پاک شده باشد تا بدان سبب ماده تولد فرزند پاکیزه
تر باشد و فرزند تندرست تر آید و آفت آبله بدو کمتر رسد و بعضی حمل وقتی دیگر افتاده باشد
که بر ضد این بوده باشد یعنی از حیض پاک نشده باشد و ماده تولد فرزند با خلاط بد آمیخته
باشد فرزند نادرست آید و آفت آبله و بیماریها بدو بیشتر آید بدین سببها بعضی را
آبله زودتر آید و بعضی را دیرتر و بعضی را بیشتر و بعضی را کمتر و بعضی را با سلامت
تر و بعضی را خطرناک تر و بر قیاس احوال طبیعت واجب میکند که جوانان را آبله
بر نیاید مگر جوانانی را که در کودکی بر نیامده باشد یا اگر آمده باشد کمتر بوده باشد
یا مزاج گرم و تر بوده باشد و غذاهای گرم و تر بسیار خوردن تا خون او برطوبت
آمیخته شود و گرم شود و بدین سبب ممکن است که اگرچه اندر کودکی آبله بر آمده باشد
اندر جوانی باز بر آید و هرچه ازین نوع باشد جوشیدن خون او عارضی باشد
و مردم پیر را آبله بر نیاید مگر وقتی که هوا بد شود و بسیار مردم را در آن شهر بر آید
تا هوا بد و بخار نفس ایشان در وی اثر کند **علامتهای تب آبله** یا تاسه عظیم باشد
و یا درد پشت و درد سر و گرانی همه تن و سستی و ماندگی و ترسیدن اندر

خواب

خواب و سرخی چشم و دمعه و خارش بینی و بعضی را سرفه و درد گلو و تنگی نفس
و گرفتگی آواز پدید آید و آبله سرخ و سفید و زود و اندک و پراکنده امیدوارتر
باشد خاصه آنچه زود تمامی برون آید و زود پخته شود و آنچه پهلوها دارد و درهم
پیوسته باشد و بنفش باشد یا سبز یا سیاه و در شکم و سینه بسیار باشد و دیر برون
آید و دیر پخته شود خطرناک تر باشد و اگر نخست آبله آید و پس تب آید سخت
بد باشد و اگر تب کاسته نشود پس از آنکه آبله بر آید هم بد باشد و این نشانها بود
با سلامت باشد **علاج آن** هرگاه که در شهر آبله بسیار باشد کسانی را که آبله نیامده باشد
فصد باید کردن یا حجامت و از گوشت و از شیرینی و چیزهای گرم پرهیز باید و با آب
میوه طبع فرود آوردن و چون آبله پدید آید هوای خانه معتدل باید داشت
و تن را جامه باید پوشیدن و جرعه آب سرد دادن و صندل و کافور بویانیدن
و سرکه و گلاب بر بینی بر کشیدن و آب کشنیز تر یا نقیع تمر سماق یا عصاره شحم
انار ترش یا مازو و گلاب سوده یا سرمه بگلاب سوده و حل کرده با اندکی
کافور بچشم اندر چکانیدن و اگر حلق گرفته شود بشراب خرنوب غرغره کنند



وبا آب یخ وغذا لیت جو بابت عدس آمیخته اندر آب انار ترش یا آب غوره
واندکی شکر طفیل با آب غوره یا لبن که بشره مغز بادام واگر در حلق درشتی باشد
پشت اندر جلاب دهند وگشکاب از کشک جو وعدس مقشر زیند سود دارد وخداوند
حصبه لعاب اسبغول ولعاب دانه آبه وگشکاب رقیق وآب کدو وآب خربزه
هندی وتخم خرفه با آب غوره وآب ریباس وآب انار ترش آمیخته وهمچنین آب
تخم خرفه با این آبها ترش آمیخته موافق باشد تمام شد مقالت سیوم در تبها
وآبله وحصبه **مقالت چهارم اندر علاج آماسها وجراحتها وریشها آماس گرم**
علامتهای آن از خون باشد وبا ضربان وبا سوزش وگرم باشد **علاج آن** فصد
باید کرد واستفراغ بمطبوخ هلیله یا بثمار الفواکه یا باقراص بنفشه وطلی با صندل
سرخ وسفید وفوفل با آب عنب الثعلب ودر میانه شیاف مامیثا وحضض
وزعفران وهم اندر آب گشنیز تر کوبند وبا روغن گل بسایند وچون مرهم کنند
وطلی کنند پشم پاره بروغن چرب کنند وبرنهند درد بنشاند واگر سبب آماس
ضربی یا سقطه بود صندل سرخ وزعفران را با آب گشنیز تر سوده

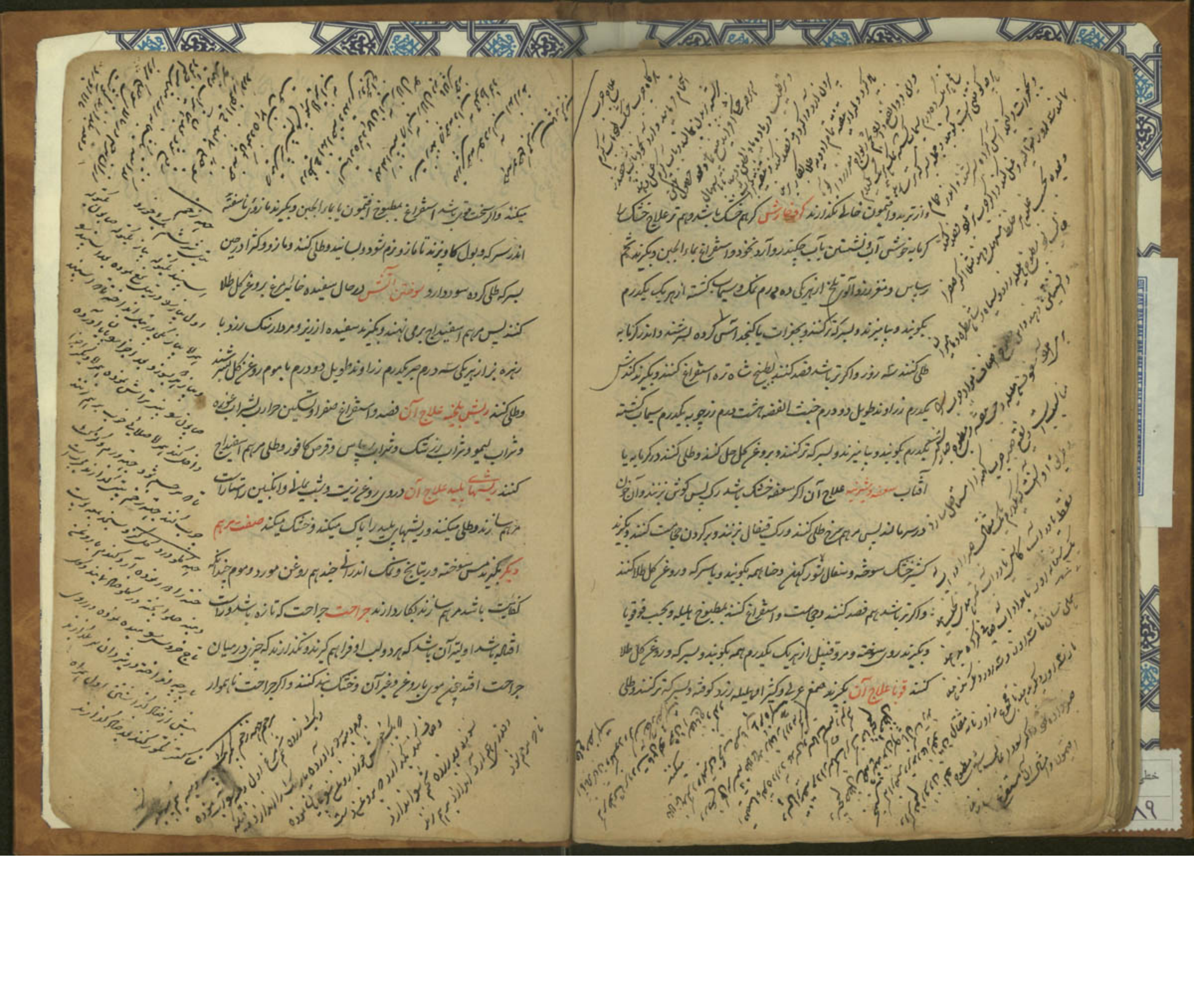
طلا کنند وپشم پاره بروغن گرم کنند وبرنهند **آماس سرد** علامتهای آن آماس سرد
گران باشد وگرم نباشد وهم رنگ دیگر جایها باشد **علاج آن** شب یمانی
اندر سرکه حل کرده وآن سرکه با آب بیامیزند وپنبه بدان تر کنند وبرنهند وبه
ببندند وبروغن ونمک بمالند وپنبه با آب خاکستر چوب رز یا خاکستر چوب بلوط
تر کنند وبرنهند وببندند واگر حاجت آید استفراغ بلغم کنند **سرطان** علاج آن
مالیخولیاست وآنچه طلی باید کرد بهترین آنست که صبر واسفیداج اندر مورد تر صلایه
کرده سر با آب گشنیز تر بسایند وطلی کنند وپیوسته تا بدیط بگذارند یا برنج **خنا**
زیر علاج آن استفراغ بلغم وپرهیز از طعامهای غلیظ وبسیار ومرهم داخلیون
برنهادن **طاعون** آماسی باشد گرم یا سبز یا سیاه یا سرخ با سوزش صعب وخفقان
وغشی علاج آن دل را شراب حامض ترنج وقرص کافور قوت دهند چنانکه
در علاج دل گرم یاد کرده آمده است وآن موضع نشتر زنند وخون اندک اندک
بمحجمه بیرون کنند وهیچ طلی سرد بکار ندارند **داحس** آماسی باشد که در بن ناخن
پدید آید علاج آن نخست فصد کنند وبذر البنج وافیون بسرکه سوده طلی کنند

داحس



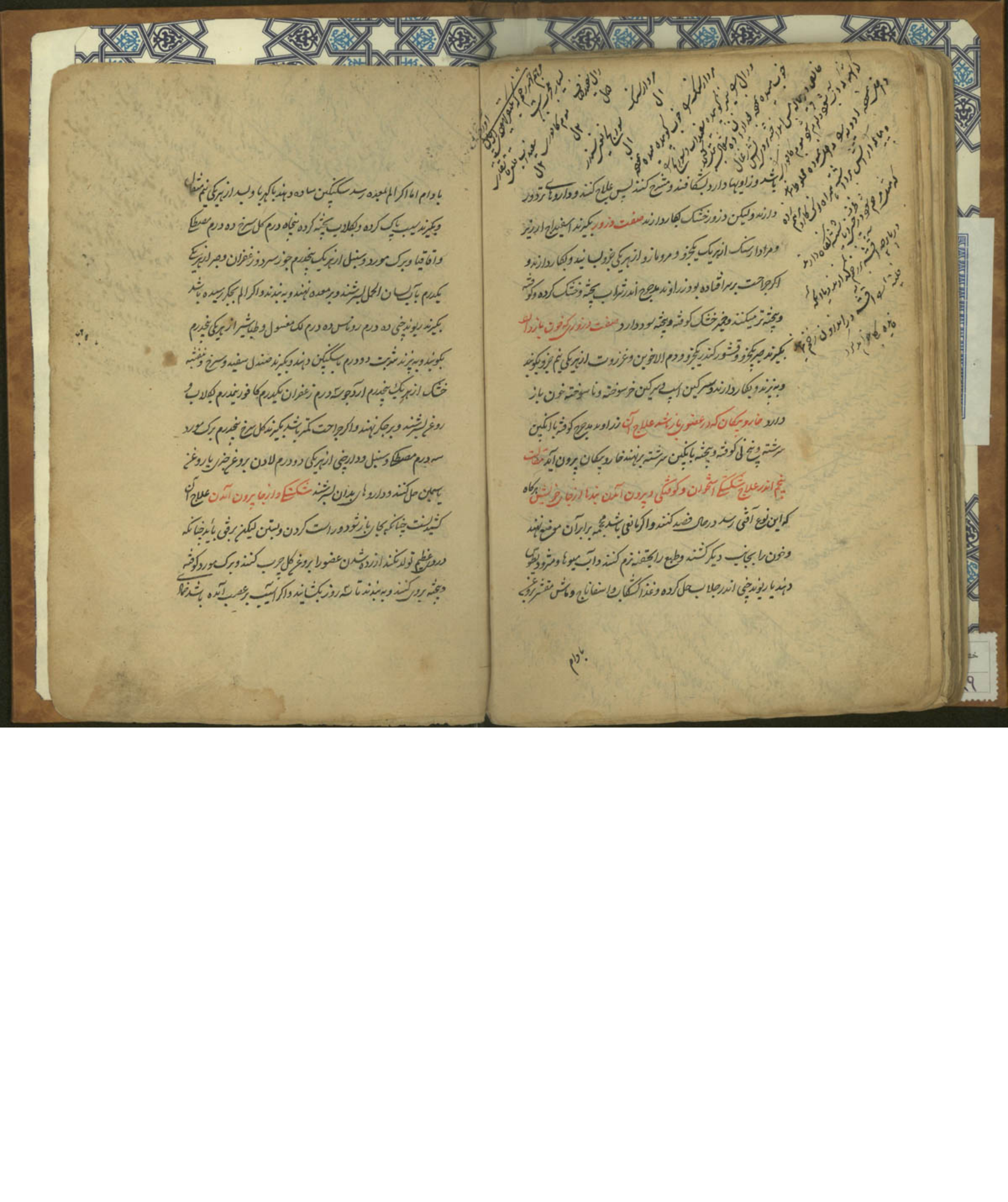
وبند قطونا لبسر کرتر کرده بر سر آن می نهند و خرقه تر کنند باب سرد بر سر آن نهند
و هر زمان بر میگیرند و سرد میکنند و باز بر می نهند و اگر همه روز انگشت اندر آب
سرد نهاده دارند روا باشد و اگر درد ساکن نشود انگشت اندر روغن گرم کرده
می نهند **دمل** فصد و حجامت و استفراغ بطبیخ هلیله و نخست چیزی که بر نهند بزر قطونا
لسبر که تر کرده نهند و از پس سه روز آرد گندم و نان خشک اندر آب و روغن
بزنند و نهند و خردل با انجیر بکوبند و با روغن تخم کتان و تخم کتان کوفته با سرگین
کبوتر و خمیر سرشته و بر نهند زود بپراند شری یا بسیار خون صفرائی باشد یا بلغم
شور علامتهای آن وانچه خونی باشد حرکت آن بزور باشد و سرخ باشد و گرم و
سوزان وانچه بلغمی باشد و حرکت آن بیشتر لبث باشد و هم رنگ همه تن باشد
علاج انچه خونی باشد باب غوره طلی کنند و آب غوره خورند و چون ساکن شود رگ
اکحل زنند و طبع را باب میوه ها و خرمای هندی نرم کنند و دوغ ترش و آب انار
و قرص کافور سود دارد و اگر مدت دراز گردد دو درم هلیله زند و ده درم ایارج
فیقرا السکنجبین سرشته و بدهند و بلغمی را نخست رگ زنند و حب ایارج فیقرا یا تربد

و غاریقون و نمک هندی و افتیمون و شحم حنظل ترکیب کنند و بدهند و گرمابه سود دارد **جمره**
و نمله و آتش پارسی و گاورسه این همه از جمله بثرات و آماسهای گرم باشد اما
نمله بثرهای خرد باشد و بهم پیوسته میگردد و پهن باز میشود و با خارش و سوزش
باشد همچون سوزش گزیدن مور و بعضی باشد که یک بثره باشد و بعضی باشد که بثرات
باشد همچون ثولول **و جمره بحجم بثری باشد** گرم و سوزان و زرد و سیاه شود و ریش
کمتر دارد و آتش پارسی بثراتی باشد پر آب رقیق با خارش و سوزش صعب
و گاورسه بثراتی باشد خرد میل بصلابت دارد از بهر آنکه ماده آن بلغم غلیظ باشد
علاج آن همه بیکدیگر نزدیکست نخست تسکین صفرا کنند باب غوره و آب انار ترش
و مانند آن پس فصد کنند پس بمطبوخ هلیله یا بماء الرمانین استفراغ کنند و صندل و فوفل
و شیاف مامیثا و اسفیداج ارزیز و گل ارمنی باب کشنیز و آب کاسنی و آب عنب الثعلب
طلی میکنند یا بکلاب و اندکی سرکه طلی کنند و جمره را پس از فصد مسهل دادن و انار
ترش اندر سرکه بزنند و بباید بر خرقه طلی کنند و بروی نهند و اندر شبانروزی سه
بار تازه کنند و گاورسه را بهمین ترتیب علاج کنند لیکن استفراغ بمطبوخ هلیله کنند



وازتر بود افتیمون خاصه نگذارند **خارش** گر هم خشک باشد و هم تر علاج خشک آن
گرمابه و خوشش آب ونشستن بآب چکیده و آرد نخود و استفراغ بماء الجبن و بگیرند تخم
ریباس و مغز بندق آلو و تلخ از هر یکی ده درم نمک و سیماب کشته از هر یک یکدرم
بکوبند و بیامیزند و بسرکه تر کنند و بخورات یا کنجد آسی کرده ایشر شده و اندر گرمابه
طلی کنند سه روز واگر تر باشد فصد کنند بطبیخ شاهتره استفراغ کنند و بگیرند کندش
یکدرم زراوند طویل دو درم خبث الفضه هشت درم زرچوبه یکدرم سیماب کشته
یکدرم بکوبند و بیامیزند و بسرکه تر کنند و بروغن گل حل کنند و طلی کنند در گرمابه یا
آفتاب **سعفه و شیرینه** علاج آن اگر سعفه خشک باشد رگ پس گوش زنند و آن چون
در سر ماند پس مرهم زنجار طلی کنند و رگ قیفال زنند و بر گردن حجامت کنند و بگیرند
کثیرا خشک سوخته و سفال تنور کهنه و حنا همه بکوبند و با سرکه و روغن گل طلا کنند
واگر تر باشد هم فصد کنند و حجامت و استفراغ کنند بطبیخ هلیله و حب قوقایا
و بگیرند روی سوخته و مرو قیبل از هر یک یکدرم همه بکوبند و بسرکه و روغن گل طلا
کنند **قوبا علاج آن** بگیرند صمغ عربی و کثیرا و هلیله زرد کوفته و بسرکه تر کنند و طلی

میکنند واگر سخت قوی باشد استفراغ بطبیخ افتیمون یا بماء الجبن و بگیرند مازوی ناسفته
اندر سرکه و بول گاو نهند تا مازو نرم شود و بسایند و طلی کنند و مازو و کثیرا در حین
بسرکه طلی کرده سود دارد **سوختن آتش** در حال سفیده خایه مرغ بروغن گل طلا
کنند پس مرهم اسفیداج بر وی نهند و بگیرند سفیده ارزیز و مردار سنگ ارزیز و
زهره برار از هر یکی سه درم صبر یکدرم زراوند طویل دو درم با موم روغن گل بسرشند
و طلی کنند **ریشهای بلغمی علاج آن** فصد و استفراغ صفرا و تسکین حرارت شراب غوره
و شراب لیمو و شراب زرشک و شراب ریباس و قرص کافور و طلی مرهم اسفیداج
کنند **ریشهای پلید علاج آن** درون روغن زیت و شب یمانی و انگبین [illegible]
مرهم سازند و طلی میکنند و ریشهای پلید را پاک میکند و خشک میکند **صفت مرهم**
دیگر بگیرند مس سوخته و زرنیخ و نمک اندرانی چند هم روغن مورد و موم چندانکه
کفایت باشد مرهم سازند بکار دارند **جراحت** جراحت که تازه باشد و [illegible]
افتاده باشد اولیتر آن باشد که هر دو لب او فراهم گیرند و نگذارند که چیزی در میان
جراحت افتد چون موی یا روغن و غیر آن و خشک بند کنند و اگر جراحت ناهموار



باشد و زاویها دارد بشکافند و شرح کنند پس علاج کنند و داروهای تر دور
دارند و لیکن ذرور خشک بکار دارند **صفت ذرور** بگیرند اسفیداج ارزیز
و مرداسنگ از هر یک یکجزو و مرو مازو از هر یکی جزو بسایند و بکار دارند و
اگر جراحت بر سر افتاده بود زراوند مدحرج اندر شراب بپزند و خشک کرده و کوفته
و بیخته بر میکنند و خیر خشک کوفته و بیخته سود دارد **صفت ذروری که خون باز دارد**
بگیرند صبر یکجزو و قشور کندر یکجزو و دم الاخوین و عنزروت از هر یکی نیم جزو بکوبند
و ببیزند و بکار دارند و سرگین اسب و سرگین خر سوخته و ناسوخته خون باز
دارد **خار و پیکان که در عضو بازماند علاج آن** زراوند مدحرج کوفته با انگبین
سرشته و بیخ نی کوفته و بیخته با انگبین سرشته بر نهند خار و پیکان بیرون آید **مقالت**
پنجم اندر علاج شکستگی استخوان و کوفتگی و بیرون آمدن بندها از جای خویش هرگاه
که این نوع آفتی رسد در حال فصد کنند و اگر مانعی باشد حجامت برابر آن موضع نهند
و خون را بجانب دیگر کشند و طبع را بحقنه نرم کنند و آب میوها و مزورها
دهند یا ریوند چینی اندر جلاب حل کرده و غذا اسکباج و اسفاناخ و ماش مقشر

بادام

بادام اما اگر الم بمعده رسد سکنگبین ساده دهند با کهربا و بسد از هر یکی نیم مثقال
و بگیرند سیب پاک کرده و بگلاب پخته کرده پنجاه درم گل سرخ ده درم مصطکی
و اقاقیا و برگ مورد و سنبل از هر یک پنج درم جوز سرو و زعفران و صبر از هر یکی
یک درم با آب لسان الحمل بسرشند و بر معده نهند و ببندند و اگر الم بجگر رسیده باشد
بگیرند ریوند چینی ده درم روناس ده درم لک مغسول و طباشیر از هر یکی پنج درم
بکوبند و ببیزند شربت دو درم با سکنگبین دهند و بگیرند صندل سفید و سرخ و بنفشه
خشک از هر یک پنج درم ارد جو سه درم زعفران یک درم کافور نیم درم بگلاب و
روغن بسرشند و بر جگر نهند و اگر جراحت بکمر باشد بگیرند گل سرخ پنج درم برگ مورد
سه درم مصطکی و سنبل و دارچینی از هر یکی دو درم لادن بروغن خیری یا روغن
یاسمین حل کنند و داروها بدان بسرشند **شکستگی و از جای بیرون آمدن** علاج آن
کشیدنست چنانکه بجای باز شود و راست کردن و بستن لیکن برفق باید چنانکه
درد عظیم تولد نکند از زده شدن عضو را بروغن گل چرب کنند و برگ مورد کوفته
و بیخته بروی کنند و ببندند تا سه روز بگشایند و اگر آسیب بر عصب آمده باشد خطا
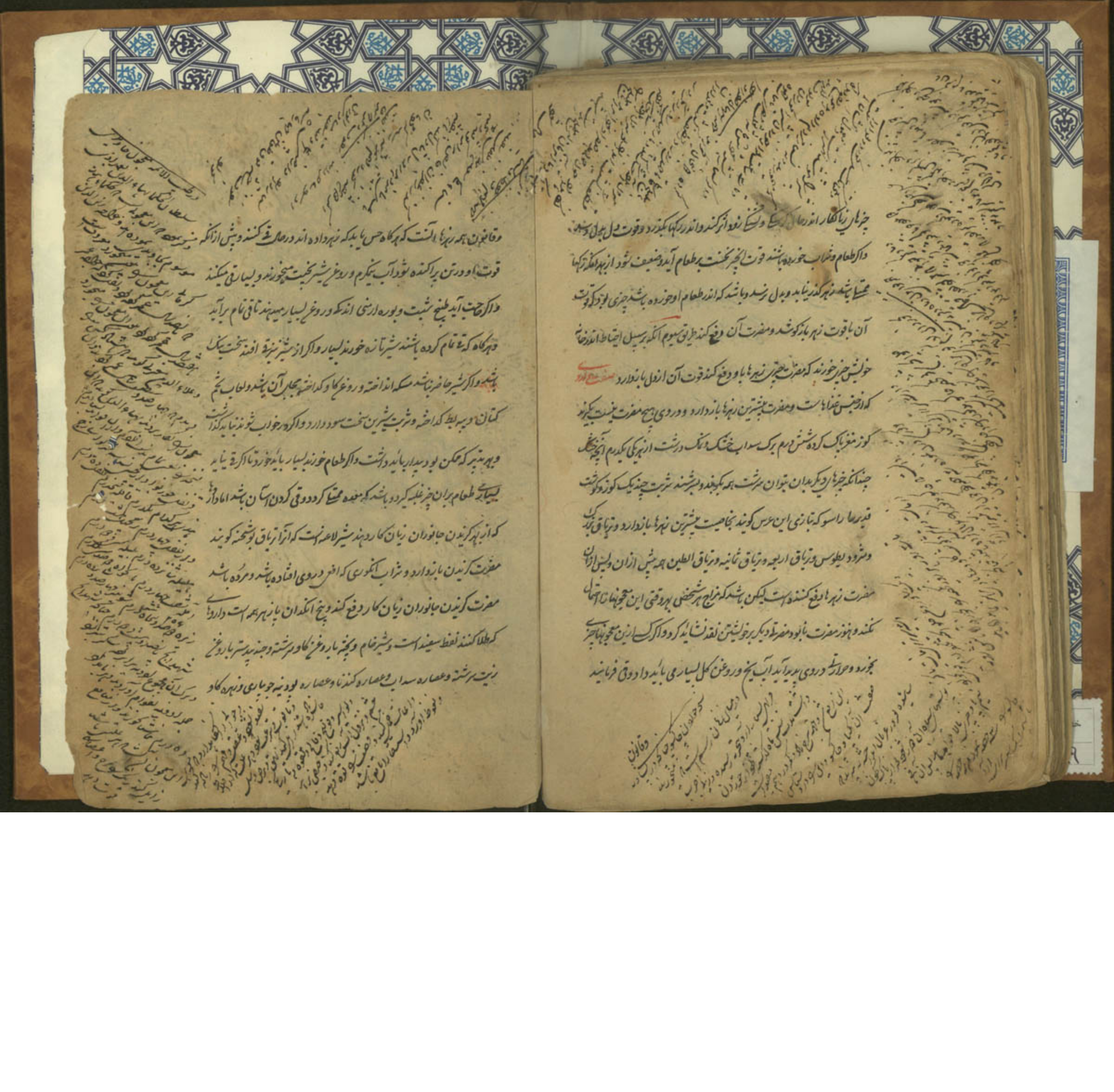


بروغن سوسن یا روغن نرگس بسرشند و اول بشراب ترکنند و روغن شبت گرم کرده
و روغن بابونه و روغن سداب گرم کرده پیوسته برمی نهند و برچکانند داروی
شگنج ازین نوع سازند بگیرند مغاث و ماش مقشر از هر یک ده درم صبر و مرو
خطمی و سنبل از هر یکی پنج درم اقاقیا پنج درم گل ارمنی سه درم کوفته و بیخته بسفیده خایه
مرغ بسرشند و بکار دارند و اگر بچیزی گرمتر حاجت آید مرزنگوش و اکلیل الملک
و راسن و برگ راسن و برگ مورد و برگ سرو زیادت کنند و با این داروی بیامیزند
و اگر از رستن دردی پدید آید بکشایند و آسایش دهند و باز برفق ببندند تمام شد
مقالت پنجم از رخف علائی مقالت ششم اندر ترتیب زینت و آرایش ظاهر تن داء الثعلب
علاج آن ایارج فیقرا یا شحم حنظل و غاریقون چند کرت بدهند و اگر کسی را امعا
ضعیف باشد و شحم حنظل نتوان داد بطبیخ افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا در
وی حل کنند و بدان غرغره کنند و عاقرقرحا و فرفیون بزهره گاو بسرشند و طلی
کنند و پیاز نرگس مالیدن سود دارد سبوسه علاج آن خطمی سود دارد و آرد
نخود بسرکه ترکنند و بر سر و روی طلی کنند و یکساعت صبر کنند و پس بشویند و اگر

زهره گاو و شحم حنظل با این یار کنند قوی تر باشد و زود تر پاک کند دراز
کردن موی آب چغندر و آرد نخود بشویند و صبر را اندر آب برگ مورد
تر بسایند و طلی کنند و یکزمان صبر کنند پس بشویند و پیوسته موی را با آمله و بلیله
سیاه بشویند و روغن مورد و روغن آمله بکار دارند کلف رگ قیفال بزنند
و بمطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و ایارج فیقرا بکار دارند و زرنیخ زرد با آب
گشنیز تر بسایند و طلی کنند و تخم ترب و مغز بادام تلخ و آرد باقلا و مغز تخم خربزه
همه کوفته و بزرداب معصفر سرشته طلی میکنند پس از آنکه از گرمابه بیرون آمده باشد
بهق علاج آن بمطبوخ هلیله و افتیمون استفراغ کنند و اطریفل کوچک و معجون
نجاح بکار دارند و بگیرند تخم ترب و روناس و کندش و شیطرج و تخم حنظل
و مازریون و خربق سفید و خردل و سقمونیا راستا راست بکوبند و بسرکه بسرشند
طلا میکنند اندر گرمابه یا بنزدیک آتش یا در آفتاب برص علاج آن قی کردن
و ایارج لوغاذیا یا بمطبوخ افتیمون استفراغ کردن و اطریفل ماهان بکار دارند و طلی
کردن بداروهای قوی تر بدین صفت بگیرند برگ مازریون و خربق سیاه و فلفل



وبوره ارمنی راست بسرکه بزنند و نطرون و در زراوند و سونش آهن و کف دریا
کوفته و بیخته در روی بسایند تا چون غالیه شود و اندر آفتاب طلی کنند و چند انکه توانند
صبر کنند پس بشویند و اگر آبله کردد آنرا بشکافند و آب بیرون کنند و صبر کنند تا خشک
شود باز معاودت میکنند **طلی دیگر** بگیرند شیطرج و نیل و فوه و شب یمانی و مقره و
دروی خمر خشک کرده هم بکوبند و بپزند و بسرشند و بسرکه بکار دارند و فوه را در آب
بپزند و به پالایند و این دارو بآب فوه حل کنند و طلی کنند صفت نوره تمام رنگ
این بماند **رنگ روی روشن کردن** بگیرند آرد باقلی و آرد نخود و آرد جو دن شسته
و کثیرا و تخم ترب کوفته نرم اندر شیر تازه بسرشند یا اندر کشکاب و اول شب طلی
کنند و بامداد بآب گرم بشویند و اندرین آب سبوس و بنفشه خشک پخته باشند و بالودن
و شیر تازه و بیرون و پیه بط و مغز استخوان و انار شیرین و زرده خایه مرغ نیم برشت و انجیر
خشک و ترب و کندنا و اندکی انگور و اندکی سیر و زعفران خوردن رنگ روی
را سرخ دارد و برافرازاند **بوی اندامها و بوی عرق خوش کردن** هلیون و خرشف
و رزدالو و نقیع آلو خوردن و شراب ریحانی بوی عرق و بوی همه اندامها خوش دارد

و همچون نوشش دارد و مفرح بوی عرق و بوی دهان خوش کند و رنگ روی را صافی کند و
معده را قوت دهد و طعام بگوارد و پیش و پس از طعام روا باشد خوردن **ترکیبات**
باشد پای را از خاک و غبار نگاه دارد و بگیرند صمغ عربی و مازو کوفته و بیخته نرم بروغن
سندروس بسرشند و اگر پایها بکوبند و بسرشند و در کفش کنند و کاغذی بروی آن نهند تا
دارو در روی خشک شود سود مند باشد و این دارو و غیر این دارو بکار دارند پس از انکه
پای اندر گرمابه شسته و مالیده و پاک کرده باشند تمام شد مقالت ششم از خفی علائی
اندر زینت و آرایش تن **مقالت هفتم از خفی علائی اندر علاج زهرها** اول کسانی
را که دشمن باشند و تهمت آن باشد که ایشان زهری زبان کار دهد طریق احتیاط سه است
یکی اندر جایگاه تهمت طعامی و شرابی که سخت قوی باشد نخورند مثلا چیزیکه سخت شیرین
یا سخت ترش یا شور باشد دست از آن باز دارند و نخورند از بهر آنکه طعم چیزهای زیانکار و
بوی آن اندر چنین طعامها پوشیده توان کرد دوم طریق آنکه انجا که این تهمت باشد
چیزی ناخورده حاضر نشود از بهر دو کار یکی آنکه شهوت طعام پدید آید و چیزی زیانکار دهند
طعم و بوی آن بسبب یافت طعام بر گرسنه پیدا نیاید بر مردم پوشیده کردد دوم آنکه



چیزهای زیانکار اندر حال زیانکاری کند و لیکن زود اثر کنند و اندر رگها بگذرد و قوت دل بجای رسد
و اگر طعام و شراب خورده باشند قوت آن چیز نخست بر طعام آید و ضعیف شود از بهر آنکه از رگها
محتبس باشد زهر گذر نیابد و بدل نرسد و باشد که اندر طعام او خورده باشد چیزی بود که قوت
آن با قوت زهر باز کوشد و مضرت آن دفع کند طریق سیوم آنکه بر سبیل احتیاط اندر خانه
خویش چیزی خورند که مضرت بیشتری زهرها بدو دفع کند قوت آن از اول باز دارد صفت ...
که از جنس غذاها است و مضرت بیشترین زهرها باز دارد و در وی هیچ مضرت نیست بگیرند
گوز مغز پاک کرده شش درم برگ سداب خشک و نمک درشت از هر یکی یک درم آنچه خشک
چنانکه چیزهای دیگر بدان بتوان سرشت همه بکوبند و بسرشند شربت چند یک گوز و گوشت
قدر رطل را سوکه تازی این عرس گویند بخاصیت بیشترین زهرها باز دارد و تریاق بزرگ
و مثرودیطوس و تریاق اربعه و تریاق ثمانیه و تریاق الطین همه پیش از آن و پس از آن
مضرت زهرها دفع کننده است لیکن باشد که مزاج هر شخصی بهر وقتی این معجونها را احتمال
نکند و هنوز مضرت با بود و مضرتی دیگر بر خویشتن نقد نشاید کرد و اگر کسی ازین معجونها چیزی
بخورد و حرارتی در وی پدید آید آب یخ و روغن گل بسیاری باید داد و قی فرمایند

و قانون همه زهرها آنست که هرگاه حس یابد که زهر داده اند در حال قی کنند و پیش از آنکه
قوت او در تن پراکنده شود آب نیم گرم و روغن شیر نخست می خورند و بسیار قی میکنند
و اگر حاجت آید طبیخ شبت و بوره ارمنی اندکی و روغن بسیار میدهند تا قی تمام بر آید
و هرگاه که قی تمام کرده باشند شیر تازه خورند بسیار و اگر از شیر تبرید افتد نخست بیک
باشد و اگر شیر حاضر نباشد مسکه انداخته و روغن گاو گداخته بجای آن باشد و لعاب تخم
کتان و بسبط گداخته و شربت شیرین سخت سود دارد و اگر در خواب شوند نباید گذاشت
و بهر تدبیر که ممکن بود بیدار باید داشت و اگر طعام خورند بسیار باید خورد تا اگر قی باید
بسیاری طعام بران چیز غلبه گیرد و باشد که معده ممتلی گردد و قی کردن آسان باشد اما داروی
که از بهر گزیدن جانوران زیان کار دهند شیر لاعیه است که آنرا تریاق تو شخنه گویند
مضرت گزیدن باز دارد و شراب انگوری که افعی در وی افتاده باشد و مرده باشد
مضرت گزیدن جانوران زیان کار دفع کند و بیخ انگدان با زهرها همه است داروی
که طلا کنند نفط سپید است و شیر خام و پخته با روغن گاو سرشته و جندبیدستر با روغن
زیت سرشته و عصاره سداب و عصاره گندنا و عصاره پودینه جویباری و زهره گاو



وشیر و نمک و سرکین بز بهم سرشته ضماد کرده بالای زهر ... گذاران است این مختصر ...

اتصال نکرده داروهای از کتاب ذخیره باید جست تمام شد بخط ملائی بعون الله تعالی

تریاق اربعه

جنطیانا رومی — حب الغار — مرصافی — زراوند طویل

اجزا را مساوی باید و وزن عسل کف گرفته سرشته ولی از نسخه معتبر نوشته شد

اعلم بالصواب

راقم الحروف فقیر حقیر ... محمد لاهوری ... ماه محرم سنه ... مجموعه کمالات فضایل

و کمالات ... آخوند ملا علیم الله سلمه ربه ساکن لاهور ...

مرقوم شد

